

# جنایت و مكافات

درباره‌ی کشtar  
مجید شریف،  
پروانه اسکندری،  
داریوش فروهر،  
محمد مختاری و  
محمد جعفر پوینده



ناصر مهاجر

Crime & Punishment

*On the Assassination of  
Dissidents in Iran*

Nasser Mohajer



# جنایت و مکافات

درباره‌ی کشtar

مجید شریف، پروانه اسکندری (فروهر)، داریوش فروهر،  
محمد مختاری و محمد جعفر پوینده

ناصر مهاجر

## جنایت و مکافات

ناصر مهاجر

طرح جلد: اختر

۱۳۷۸ ماه فروردین

این جزوه دربرگیرنده دو نوشته است و یک کفتکو، کفتکو و یکی از نوشته‌ها درباره‌ی زمینه‌ها و چند و چون کشته شدن پروانه اسکندریست و داریوش فروهر و مجید شریف و محمد مختاری و محمد جعفر پوینده، یکی دیگر از نوشته‌ها، اما، چکونکی به قدرت رسیدن حجت‌الاسلام خاتمی را بررسی می‌کند و برنامه‌های دولت او را. شایان توجه است که "پیروزی خاتمی، پیروزی مردم؟" در مرداد ۱۳۷۶ نوشته شده و در آرش (چاپ پاریس) شماره‌ی ۶۲ آمده است. "جنایت و مکافات" نیز در شماره‌ی ۶۹ همین مجله انتشار یافته؛ در دی‌ماه ۱۳۷۷. کفتکو هم زیر نام "کشتار دکراندیشان، کالبدشکافی نظام و جامعه مدنی" در

Noghteh

B.P.157

94004 Creteil Cedex France

Fax: 01 44 52 04 97

Internet: <http://www.noghteh.org>, email: [noghteh@nogheth.org](mailto:noghteh@nogheth.org)

Noghteh

P O Box 8181

Berkeley, CA, 94707-8181 USA

Fax: 510 636 9140



## فهرست

- |    |                            |
|----|----------------------------|
| ۱  | پیروزی خاتمی، پیروزی مردم؟ |
| ۱۹ | جنایت و مكافات             |
| ۵۱ | کشتار دگراندیشان. ...      |

نشریه‌ی "ازادی" (وابسته به جبهه دمکراتیک ملی ایران) شماره ۱۶۱۵، منتشر شده. هم از این رو بازچاپ آنها از سوی "نشر نقطه" با اجازه‌ی گردانندگان این دو نشریه صورت می‌پذیرد.

کلام آخر این که تهیه، تنظیم و انتشار این جزوی بدون همیاری پروانه هدایت، سمندر و بهزاد لادبن ممکن نبود. از آنها سپاسگزارم. همین‌جا می‌خواهم از حمید نوذری نیز سپاسگزاری کنم که پیش از چاپ "جنایت و مكافات" آن را با شکیبایی و دقیق خواند و در تدقیق چندین نکته‌ی آن یاریم رساند.

ن. م.

## پیروزی خاتمی، پیروزی مردم؟

برگزاری هفتمین انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران و پیروزی حجت‌الاسلام سید محمد خاتمی، بی‌تردید رویداد مهمی است. جنب و جوشی که پیش از انتخابات ایران را فرا گرفت، اینک به تب و تابی فرا رونیده که در بیرون از ایران هم به چشم می‌آید. واقعیت این است که سید محمد خاتمی، در میان مردم و دولتها امیدواری‌هایی برانگیخته، آرایش قوای سیاسی را دستخوش دگرگونی‌هایی ساخته و روی کار نیامده، بخش‌هایی از مخالفین را با خود همراه ساخته است. باید دانست که او کیست؟ برنامه‌اش چیست؟ چرا به قدرت رسیده است و چگونه؟

### زندگی‌نامه

سید محمد خاتمی در سال ۱۳۲۴ در اردکان بیزد به دنیا می‌آید. پدرش، روح‌الله خاتمی از روحانیان نامی است و از دوستان آیت‌الله خمینی، که پس از انقلاب بهمن، امام جمعه بیزد می‌شود. زیر سرپرستی اوست که سید محمد آموزش ابتدائی و متوسطه را می‌گذراند. در سال ۱۳۴۰ و پس از گرفتن دبلوم دبیرستان عازم قم می‌گردد. در حوزه‌ی علمی این شهر سطح می‌خواند. در ۲۲ سالگی به اصفهان می‌رود؛ و همزمان با فراگیری دروس‌های فقه، در رشته‌ی فلسفه دانشگاه اصفهان ثبت‌نام می‌کند. ۱) خودش می‌گوید: «در سال‌های ۴۴ تا ۴۸ در اصفهان در یک تشکیلات مخفی حضور داشتم» ۲) در سال ۱۳۴۸، اما، اصفهان را ترک می‌کند و برای انجام خدمت نظام وظیفه به تهران می‌آید. در دوره فوق لیسانس فلسفه دانشگاه تهران هم پذیرفته می‌شود. پس از دو سال زندگی در پایتخت، فوق لیسانس می‌گیرد و به قم بازمی‌گردد. باز از زبان خودش می‌شنویم: «از سال ۵۰ تا ۵۶ به ترتیب درس خارج را حضور مرحوم مرتضی حائری استفاده کردم و همچنین بخشی را هم در خدمت حضرت آیات‌وحید خراسانی و حاج آقا نوری

۱۳۷۶ از سوی ولی فقیه، آیت‌الله خامنه‌ای، به عضویت شورای تشخیص مصلحت درمی‌آید که در برگیرنده همه مهرهای مطمن، جاافتاده و تعیین‌کننده نظام است.

به همین دلیل شورای نگهبان صلاحیت خاتمی را تایید کرد، گوی و میدان در اختیارش گذاشت که به هماوری با سه تن دیگر از «مسئلolan دلسوز نظام و خدمتگزاران صدیق»<sup>(۸)</sup> جمهوری اسلامی برآید و بخت خود را برای تکیه‌زن بر تخت ریاست جمهوری، بیازاید.

در نخستین روزهای بهمن‌ماه ۱۳۷۵، حجت‌الاسلام مهدی کروبی، مدیرکل «جمع روحاویون مبارز» اعلام کرد که «جمع روحاویون مبارز» برای پذیرش کاندیداتوری، تمام فشار را روی خاتمی تمرکز کرده، اما وی به درخواست «جمع پاسخ قطعی نداده»<sup>(۹)</sup> این نخستین دخالت جدی «جمع روحاویون مبارز» در زندگی سیاسی جامعه پس از انتخابات مجلس پنجم بود. انتخاباتی که در جریان آن شورای نگهبان بر صلاحیت پنجاه تن از نامزدهای «جمع خط بطلان کشید و کار را به آنجا کشاند که «جمع به نشانی اعتراض اعلام کرد تا «حصول اطمینان خاطر نسبت به رفع فشارها و محدودیتها، از حرکت سیاسی کناره می‌گیرد و فعالیت‌های خود را متوقف می‌کند»<sup>(۱۰)</sup> از قضا، هم اعتراض‌شان کارگر افتاد و هم «شار تمرکز» شان بر خاتمی، چه هنوز یک هفته‌ای از ظهار نظر کروبی نگذشته، روزنامه‌ها توشنید آقای خاتمی «بنا به پیشنهاد و اصرار محبت‌آییز شخصیت‌ها و گروه‌های خیرخواه مردم و به حکم ادب و وظیفه پس از بررسی و تأمل بسیار در این عرصه مهم حضور یافته است».<sup>(۱۱)</sup>

پیدا بود که «مجاهدین انقلاب اسلامی»، دفتر اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان دانشگاه‌های سراسر کشور (دفتر تعکیم و حدت) و سایر گروه‌بندی‌های طیف «خط امام»، یکی از پس دیگری پا به میان نهند و از این «انتخابات اصلح» پشتیبانی کنند. اما آنچه پیدا نبود، وضع هاشمی رفسنجانی و کارگزارانش نسبت به این گزینش سیاسی بود. گرچه «کارگزاران سازندگی» درست پس از پایان انتخابات مجلس پنجم به انتلاق‌شان با جناح بازار پایان دادند، به قصد تغییر توازن به زیان جناح بازار و تقویت نیروی خود به سمت طیف «خط امام» چرخیدند و همراه با گروه پارلمانی آنها «جمع حزب‌الله مجلس» را بنیان گذاشتند؛ و گرچه با همانگ کردن سیاست‌هاشان در برابر زیاده‌روی‌ها و فزون‌خواهی‌های جناح بازار، زمینه ائتلاف آینده را هماوری ساختند و حتا از احتمال معرفی نامزدی مشترک در هفت‌مین دوره انتخابات ریاست جمهوری سخن گفتند<sup>(۱۲)</sup>؛ و گرچه روزنامه «خبر» تهران یک هفت‌ای پیش از اینکه خاتمی رسمًا اعلام کند نامزد مقام ریاست جمهوری است، برخلاف کرده بود که حجت‌الاسلام خاتمی پس از ملاقات با یکی از مقامات بلندپایه سیاسی، منهی کشور آمادگی خود را برای کاندیداتوری انتخابات ریاست جمهوری در سال آینده اعلام کرده است، با این همه هنوز موضع رفسنجانی و کارگزاران سازندگی‌اش روش نبود. این‌ها که در صفوی خود روحانی پراعتبار و پرقدرتی در سطح ناطق‌نوری نداشتند و چه بسا به این دلیل نمی‌خواستند نامزد مستقبل خود را به این انتخابات بفرستند، یک چندی سمتی نگرفتند. شاید به همین دلیل تا زمانی که گزینش خود را فاش نساختند، جناح بازار برای پیشگیری از آن ائتلاف و پی‌ریزی انتلاقی تو با جناح رفسنجانی، خود را از تک و تا نیانداخت.<sup>(۱۳)</sup> هرچند آشکار بود که آن مقام بلندپایه سیاسی، منهی کشور

بود و در محضر آیت‌الله حاج آقا موسوی بشیری زنجانی، دو جلد اول و دوم «سفار» را در خدمت جناب آقای جوادی عاملی خواندم و جلد سوم معارف ایشان و دو جلسه خصوصی اول «مکل» و بعد «مارکس و مارکسیسم» را با ایشان داشتم... همچنین تقریباً تمام اطلاعیه‌ها و اعلامیه‌های را که بنام روحانیون مبارز و فضلای حوزه علمیه قم در سال ۵۲ تا ۵۷ منتشر شده است، به قلم بندۀ بوده است.

در آغاز سال ۱۳۵۷، به پیشنهاد آیت‌الله دکتر بهشتی رسپار آلمان می‌گردد و به سپرستی مرکز اسلامی هایبرگ کمارده می‌شود. نیز «امکان استفاده از بورس تحصیلی برای دوره دکترا در خارج از کشور برایش فراهم می‌شود»<sup>(۱۴)</sup> اما بیش از چند ماه در آلمان نمی‌ماند. انقلابی که در راه است او را به ایران فرا می‌خواند. ادامه تحصیل و برنامه دکتراش به کجا می‌رسد؟ داسته نیست (در هیچیک از زندگی‌نامه‌ایی که در دست است، به این که سید محمد خاتمی کی و از کجا دکترا گرفته، اشاره‌ای نیست!).

او در اولین مجلس شورای اسلامی، نماینده یزد و میبد است. در سال ۱۳۵۹، به فرمان آیت‌الله خمینی، سرپرست روزنامه کیهان می‌شود. در سال ۱۳۶۱ به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی می‌رسد؛ در کابینه میرحسین موسوی، پس از چندی نیز ریاست ستاد تبلیغات جنگ را به عهده می‌گیرد. با پیدایش دو دستگی در «جامعه روحاویون مبارز» و سپس دو پارکی «جامعه»، در برابر روحانیون هادار بازار و جناح «مادون سرمایه‌داری» حکومت قرار می‌گیرد و همراه با موسوی اردبیلی، موسوی خوئینی‌ها، مهدی کروبی، علی‌اکبر محشی، هادی غفاری و دیگران «جمع روحاویون مبارز تهران» را بنیاد می‌گذارد. انتخاب هاشمی رفسنجانی به ریاست جمهوری اسلامی در سال ۱۳۶۸، موقعیت او را بیش از پیش مستحکم می‌کند. همچنان وزیر فرهنگ و ارشاد است؛ و نیز مسئول اجرای گونه‌ای تساهل نسبت به نشر مجله و کتاب و تولید فیلم و برنامه‌ای موسیقی که پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ ملل متحد و پایان جنگ و قتل عام زندانیان سیاسی در دستور کار حکومت قرار گرفت. اما بازاریان و سنتی‌ترین جناح روحاویت که با پایان جنگ و سرگ خوبی دلیلی برای حفظ ائتلاف با «خط امام» های موسوم به «جناح چپ» نمی‌دیدند و به شکل گستردگی به کنار زدن اعضاء «جمع روحاویون مبارز» و عناصر وابسته به این جریان از موقعیت‌های تصمیم‌گیرنده برآمده بودند (به ویژه از مجلس و هیئت وزیران<sup>(۱۵)</sup>)، تساهل فرهنگی را زمینه‌ساز تهاجم فرهنگی غرب قلمداد می‌کنند و به همین سیاست خاتمی را به رغم برخورداری از پشتیبانی هاشمی رفسنجانی که هفت هفت‌ای استعفای آقای وزیر را نمی‌پذیرفت<sup>(۱۶)</sup>. بدین ترتیب در کابینه ششم تهاجم یک وزیر دارای تعایل به جناح چپ آئینه در وزارت خانه‌ای نویا باقی ماند و تقریباً تمام افراد متنصب به این جناح از کابینه حذف شدند.<sup>(۱۷)</sup> با این همه خاتمی جزو همکاران رئیس جمهور می‌ماند و از سرجنبانان حکومت. جز آموزش اندیشه‌ی سیاسی و فلسفه در دانشگاه، نگارش چند کتاب در زمینه اندیشه‌ی اسلامی و ریاست کتابخانه ملی، مسئولیت‌های مهیی در سیاست‌گذاری فرهنگی جمهوری اسلامی بدوش می‌گیرد. تا هم اینک مشاور فرهنگی رئیس جمهور است و عضو شورای انقلاب فرهنگی. در آستانه‌ی سال

ناطق نوری، جای تردید نمی‌گذاشت که واپس‌گرایی و متحجرتی‌گروه‌های حاکمیت، پایه‌ای قدرت ناطق نوری‌اند. وانگری، خط مشی تبلیغاتی ستاد انتخاباتی ناطق نوری هم به فراگیر شدن این باور دامن می‌زد. این‌ها در نهایت خوش‌خیالی و بی‌خبری از وضعیت جامعه و ذهنیت مردم، به تک و تا افتاده بودند که خلق‌الله را مقاعده کنند که آقای نوری از حیات دستگاه اجرائی برخوردار است و بیشتر نهادهای انقلابی و «مقام رهبری»<sup>۱۸۱</sup> اعلام پشتیبانی نظر از نمایندگان مجلس از ناطق نوری دو هفته پیش از انتخابات، در این راستا است<sup>۱۹۰</sup>. و نیز حمایت علی‌اکبر ولایتی از او در روز ۲۸ اردیبهشت<sup>۱۹۱</sup>. گفته‌ی جنجال برانگیز مهدی کنی، درست دو روز پیش از انتخابات هم شکرده آخر بازار برای ثبت این خط مشی بود: «سخنان رهبر انقلاب با میلغان و علما در مورد مراجعت به علم و در ملاقات با مستولان صدا و سیما، خیلی واضح است. با آشنازی به سبک تفکر سیاسی و فرهنگی معظمه، اگر نکوئیم اکثریت مردم، لاقل تزدیکان ایشان می‌توانند حدس بزنند که منظور ایشان کیست... با اینکه ایشان اسم کسی را نبرده‌اند، ما می‌توانیم حدس بزنیم که نظر معظمه به آقای نوری است.<sup>۱۹۲</sup>

خاتمی اما خط مشی تبلیغاتی خود را با بسی دقت و درایت تنظیم کرد. نقطه حرکتش را منافع درازمدت و ثبات نظام گذاشت؛ خودش را فرای جناح‌ها؛ سمت و سوی حرکتش را جلب اعتماد و رأی تا خرسندان؛ چه نظام‌باواران ناباور به حاکمان، و چه ناباوران بیزار از حاکمان. سخنرانی اول اسفند او در «جمع حزب‌الله مجلس» از این جهت بسیار گویاست.

«نظریه فقهی امام، امروز به صورت نظام درآمده است. محور نظام، رهبری است و این خواست امام و مردم است؛ و تقویت جمهوری اسلامی یعنی تقویت رهبر و باید در این راه تلاش فراوانی به عمل آوردد... خط امام در انصار اعضاً گروه خاصی نیست و متعلق به همه است. تنها باید اختلاف‌ها را به رسمیت شناخت تا جامعه نشاط یابد و هر کس تلاش کند که گرایش‌ها و گروه‌ها از نظام خارج شوند، به نفع نظام کار نمی‌کند. معیار داوری ما هم باید حفظ و تقویت نظام باشد... چون هدف اصلی بندۀ این است که به لطف خداوند متعال اجازه بدهم قدرت انتخاب مردم بالا ببرود. به همین منظور بندۀ نظرهای گوناگون آنها را که به اصول انقلاب ایمان دارند، حتا آنها بیایی که به ایران ایمان دارند و حاضر هستند در چارچوب نظام اسلامی زندگی کنند، قبول دارم و هرگز به نفع نظام نمی‌دانم که یک حرکت عین نظام، و بانقی بیرون نظام باشد. اگر ۱۵ درصد از افراد نیز به جهت حمایت از این جانب درون نظام بیایند، بندۀ خودم را پیروز می‌دانم و امیدوارم که خداوند این حرکت را قبول کند.<sup>۱۹۳</sup>

خاتمی این خط مشی سیاسی را هم با برنامه‌ریزی، حواس‌جمیعی و هوشیاری به پیش برد. با تردستی کوشید اسلامیت را با ایرانیت پیوند دهد؛ جمهوری اسلامی را با جامعه مدنی؛ ولایت فقیه را با قانون و حقوق شهروندی را با احکام شرعی. روی مسائل مهم جامعه و مشکلات هر روزه دست نهاد؛ به رسمیت‌شناختن آزادی‌های فردی و اجتماعی، احترام‌گذاشتن به زندگی خصوصی شهروندان، برآوردن نیازهای جوانان، برآنداختن موانع شرکت زنان در زندگی سیاسی و اجتماعی جامعه... و سبقه‌ی انتخاباتی را هم جدی گرفت. الگوی آمریکایی گردآوری آراء را به کار بست و پیر دهی که می‌شد رفت و درد دلها را شبد و خود را در دلها جا کرد؛ به نام

که خاتمی با او دیدار داشته و پس از رسیدن به توافق با او نامزدی‌اش را اعلام کرده، کسی جز هاشمی رفسنجانی نیست! و اگر صدایی از جانب گروه «کارگزاران» به گوش نمی‌رسید به خاطر مسائل حل‌نشده و اختلافات بنیادین‌شان با خط امامی‌ها نبود. مستله‌ی اصلی «کارگزاران» درون‌سایه برنامه اقتصادی دولت بود و تضمین تداوم سمت و سوی «سیاست توسعه‌ی هاشمی رفسنجانی». و اینک پس از چند دروغ آزمون و خطأ، و در آستانه‌ی مرحله تازه‌های از تحول اقتصادی کشور، دریافت بودند که با «خط امامی»‌ها و برنامه توسعه اقتصادی‌شان راحت‌تر کنار می‌آیند تا با جناح بازار که می‌خواهد همه شریان‌های اقتصادی کشور را به دست بخشن خصوصی بسپارد و تجارت را جای تولید نشاند<sup>۱۹۴</sup>. پس با دو سه هفته‌ای تأخیر به حرف آمدند و پشتیبانی خود را از محمد خاتمی اعلام داشتند و اینکه «برای قبول انتلاف با مجمع روحانیون مبارز شروطی تعیین کرده‌اند»؛ از جمله اینکه در صورت پیروزی خاتمی در انتخابات، درخواست‌های این گروه نیز در مورد چگونگی تشکیل دولت آینده، مدنظر قرار گیرد.<sup>۱۹۵</sup>

اما اگر بیشترین نگرانی جناح دوراندیش حاکمیت، سمت و سوی آتی اقتصاد کشور بود و نه هراس نسبت به آینده‌ی زندگی سیاسی‌شان در نظام، دلمه‌ری بیشتر جریان‌های جناح چپ، تنازع بقا‌شان است و سرنوشت‌شان در حکومت زیر رهبری جناح بازار و سنتی‌ترین لایه‌های روحانیان. این نکته را از زبان «مجاهدین انقلاب اسلامی» و در پاسخ این گروه به آیت‌الله مهدوی کنی می‌شنویم:

... ما نمی‌خواهیم باور کنیم، شما امروز حامی جریانی باشید که سلب آزادی‌های دوستان اتفاق و نظام، دوختن دهان‌ها و شکستن قلم‌های آنها را صدر اهداف و اولویت‌ها پس از کس... حاکمیت انحصاری قرار داده است و برای مخالفان فکری خود، حتا متدین‌های آنها، حق حیات قاتل نیست.

## کازار انتخابات

محور عمده‌ی تبلیغات طیف «خط امام»، برانگیختن هراس از ناطق نوری بود و پی‌آمد به قدرت رسیدن او. این محور که زمینه‌ی قوی در جامعه داشت، به زودی محور تبلیغات بسیاری از مخلف‌های فکری معتقد به نظام جمهوری اسلامی و معارض به سیاست‌های حکومت هم شد؛ و نیز مخالفین قانونی و نیمه‌قانونی دولت: از نشریه‌هایی چون زنان و کیان و ایران‌فردا گرفته، این جریان‌هایی چون نهضت آزادی و جبهه ملی<sup>۱۹۶</sup> (۱۷) این‌ها رفته رفته هم‌واز شدند و ندا سداد، که اگر ناطق نوری روی کار بیاید، گذران زندگی سخت‌تر، فقر و فاقه و شکاف طبقاتی بیشتر، و اپس‌نگری، فرهنگ‌سازی و زن‌ستیزی شدیدتر و آزادی‌های فردی و اجتماعی و سیاسی کم، می‌شود. از سوی دیگر حمایت آشکار یا ضمنی بازار، روحانیت مبارز تهران، مدرسین حوزه<sup>۱۹۷</sup>، علمی‌ی قم، بیشترین فقهای شورای نگهبان و «تشکلهای همسویی چون گروه‌های موتله، اسلامی» و «اصصار حزب‌الله» و نیز روزنامه‌هایی چون کیهان، رسالت، شملجه، یالثارات حسین<sup>۱۹۸</sup> ا

اعلام آمادگی کامل<sup>(۲۰)</sup> ۲۰۰ نفر از نمایندگان مجلس پنجم برای "کمک" به خاتمی و "همکاری" با او و ابراز خوشحالی و پشتیبانی سپاه و ارتش و نهادهای انقلاب از پیروزی حجت‌الاسلام<sup>(۲۱)</sup>. این نمایش از چشم دولتهای غربی - و نیز رسانه‌ها<sup>(۲۲)</sup> - که به خاتمی و بهبود مناسبات با جمهوری اسلامی امید بسته‌اند، پنهان نماند.<sup>(۲۳)</sup>

## رأی مردم

در میان آنها که به خاتمی رأی داده‌اند - به ویژه روشنفکران و فن‌سالاران - نیز هستند کسانی که سودای استحالة جمهوری اسلامی را در سر می‌پرورانند و اندیشه‌ی رشد زمینه‌های تغییر تدریجی حکومت را؛ اما اکثریت عظیم شهربنشینان و روستائیانی که خاتمی را بر ناطق نوری برگزیدند، نه به دنبال تحول نظام<sup>(۲۴)</sup> و نه در فکر "اصلاح" آن. نقطه حرکت این اکثریت عظیم، چه بسا اصل "شر کمتر" باشد. چه در سرزمینی بلازده گرفتار آمده‌اند و طبیعی است که بخواهند زیر فشار کمتری زندگی کنند و دلگرانی کمتری و آرامش بیشتری. به ویژه آنکه چشم‌انداز تحول بنیادین جامعه را متألم می‌بینند و نیرومنی نمی‌بینند که بتوانند به آن دل بینند و در راهش از خود بگذرند. هم از این رو مردم، پیروزی خاتمی را پیروزی خود ندانسته‌اند. اهمیت این پیروزی تنها به این دلیل است که از دوران زمامداری دکتر مصدق تا به این سو کمتر دیده شده که مردم ایران به میانجی انتخابات دست به "انتخاب" زند. هرچند که این انتخاب نیز انتخاب از میان آزمون پس دادگان نظام بود؛ برگزیدگان، دست‌چین‌شدگان؛ و محدود به چهار تن. انتخابی میان بد و بدتر.

حاکمیت اما پیش‌پیش چاره‌ی "انتخاب بد" دوران پس از رفسنجانی را اندیشیده بود. نه تنها با تکیه به شورای نگهبان که جایگاه سنتی‌ترین و محافظه‌کارترین روحانیون است، پیشگیرنده هرگونه تحول بنیادین نظام، دارنده‌ی حق انحصاری تایید صلاحیت نامزدهای نمایندگی مجلس و در نتیجه تعیین‌کننده ترکیب نهاد قانون‌گذاری؛ نه تنها با تاکید بر قدرت فراقانونی ولی فقیه که مختار است هرچه به مصلحت نظام می‌داند انجام دهد (حتا برکناری رئیس جمهور قانونی)؛ بلکه با محدود کردن هرچه بیشتر حقوق و اختیارات رئیس جمهور و مشروط کردن سیاست‌های دولت به توافقات شورای تشخیص مصلحت! این تغییر مهم دو ماه پیش از انتخابات ریاست جمهوری رخ داد به اعتبار حکمی که امضای ولی فقیه را داشت و نام اعضای دوره پنجم ساله اول را و مضمون زیر را:

"این مجمع در تعیین سیاست‌های کلی نظام و نیز حل معضلات عمده‌ی کشور و رسیدگی به امور مهی که رهبری به آن ارجاع می‌کند، نقش مشاور کارآمد و مورد اعتماد رهبر را ایفا می‌کند... با توجه به مجموعه‌ی وظایف مقرر در قانون اساسی، این مجمع در جایگاه هیات مستشاری عالی رهبری در نظام جمهوری اسلامی قرار می‌گیرد... لازم می‌دانم علاوه بر اعضای کنونی، اشخاص دیگری نیز از مستونلان و سیاستمداران و علمای برگسته را در آن به عضویت

نمی‌ولاد پیغمبر". در شهرها اما تحت پوشش دفتر دکتر خاتمی<sup>(۲۵)</sup> مراکز تبلیغاتی خود را به راه انداخته!<sup>(۲۶)</sup> در استفاده از نیروی جوانانی که به سویش می‌آمدند و همچنانی چندانی با او نداشتند، تردیدی نمی‌کرد. منگ حمایت از زنان را به سینه زد و برای جلب حمایت آنها لفاظی‌ها کرد.<sup>(۲۷)</sup> و بدین ترتیب راه را برای فعالیت‌های تبلیغاتی شماری از زنان غیرحزب‌الله به سود خود، هموار ساخت.<sup>(۲۸)</sup> اشتباه کم کرد و از اشتباها حریف خوب استفاده برد. دستگیری و بازداشت جوانان چینپوش هواور خاتمی، جلوگیری از سخنرانی او در برابر کارگران در یکی از میدان‌های ورزشی حومه‌ی تهران<sup>(۲۹)</sup>، تعطیل چند ساعت استاد مرکزی تبلیغاتی، همه و همه به سود او تمام شد. آخر کار توده‌ی مردمی که هیچ او را نمی‌شناختند درباره‌اش می‌گفتند "لابد این آقای خاتمی از اون‌ها نیست که اینهمه پایپاج‌اش می‌شوند". و هم از این رو در دو سه هفته‌ی آخر اردیبهشت، بسیاری از کسانی که انتخابات را جدی نگرفته بودند و قصد شرکت در آن را نداشتند، به تکاپو افتادند و به تبلیغ خاتمی پرداختند. خاتمی در مناظره تلویزیونی هم موفق شد که بر ذهنیت جامعه تاثیر بگذارد؛ بر ذهنیت جوانان، زنان، کارمندان، کارشناسان و نیز روشنفکرانی که او را روحانی‌ی باز، ملایم و معتدل بازشناختنده بودند؛ کسی که دارای بردبازی سیاسی است و به دنبال تغییر زندگی اجتماعی و سیاسی جامعه!

## نتیجه انتخابات

در نخستین ساعات روز شنبه‌ی سوم خرداد، استاد مرکزی نظارت بر انتخابات اعلام کرد که "حجت‌الاسلام سید محمد خاتمی با کسب ۲۰ میلیون و ۲۸ هزار و ۱۸۷ رأی به عنوان رئیس جمهور اسلامی برگزیده شد".<sup>(۲۸)</sup> بنا به گفته این استاد، علی‌اکبر ناطق نوری ۷ میلیون و ۲۴۲ هزار و ۸۵۸ رأی آورد؛ رضا زواره‌ای ۷۷۱ هزار و ۴۰۰ رأی و محمد ری‌شهری ۷۴۲ هزار و ۵۸۵ رأی. با این حساب از ۲۹ میلیون و ۲۶ هزار و ۱۰ رأی که به مندوخ‌ها ریخته شد، ۶۹٪ درصد از آن خاتمی است.<sup>(۲۹)</sup> این آمار دولت ایران - که درستی و دقت آن همواره محل تردید است - کارپایه‌ی کارزار گسترده‌ی تبلیغات حاکمیت شد پیرامون "شرکت عظیم"، "شرکت بی‌سابقه"، "شرکت گستردگی مردم شریف ایران در هفتمین انتخابات شکوهمند ریاست جمهوری"؛ که «صفحه‌ی زرین دیگری بر تاریخ کشور ما افزود».<sup>(۳۰)</sup>

در پی این تبلیغات، تبریکات آمد. سران جمهوری اسلامی، سرجنبانان نهادها و دستگاه‌های اجرایی و سرمدaran جناحها و دسته‌های رقیب و بیش از همه علی‌اکبر ناطق نوری یکی پس از دیگری به فرستادن تبریک به آقای خاتمی برآمدند تا هم فرهنگ سیاسی "ندرن" و "ندنیت"‌شان را به نمایش جهانی بگذارند و هم یگانگی‌شان را در چند دستگی! و بخشی از این نمایش هم رفتن رئیس جمهور منتخب به خدمت ولی فقیه بود در فراید پیروزی، و دیدار خاتمی با رفسنجانی و

## اپوزیسیون

آن دست از مغفل‌های "ملی" یا "ملی-منهبی" که پس از رویدادهای سی‌ام خرداد ۱۳۶۰ و بیرون شدن از هرم قدرت، از موضع "مخالف دولت و موافق نظام" در پی آن بوده‌اند که با التزام به اصل ولایت فقیه، در چهارچوب نظام و قانون اساسی اش به فعالیت سیاسی ادامه دهند (جبهه‌ملی، نهضت آزادی و آمت)، و نیز آن طیف از چهره‌های منهبی که با پایان جنگ و مرگ خینی رفته رفته از مراکز حکومت کنار گذاشته شدند (آیت‌الله منتظری، عبدالکریم سروش و...) همه و بی‌هیچ قید و شرطی به پیشواز انتخابات شناختند<sup>(۳۵)</sup>. اینکه با بی‌محابی روبرو شدند و بی‌حرمتی، و شورای نگهبان به راحتی یا خودشان یا نمایندگانشان را "بی‌صلاحیت" خواند و در فهرست ۲۳۴ نفری مردودشده‌گان قرار داد، اثری در رفتار و کردارشان نداشت. جز عزت‌الله صحابی که اعلام کرد هیچیک از چهار نامزد ریاست جمهوری را "صالح نمی‌داند" (۳۶) و علی‌اکبر معین‌فر که گفت در انتخابات شرکت می‌کند اما نام چهار نامزد را خط می‌زند و نام خود را بر روی برگ رأی می‌نویسد<sup>(۳۷)</sup>، دیگران و از جمله دکتر ابراهیم یزدی و دکتر حبیب‌الله پیمان بی‌هیچ شکایت و اعتراضی سر فرود آورده‌اند و از برنامه خوش درگذشته‌اند و به کاروان حجت‌الاسلام خاتمی پیوستند. البته به این‌گرفتن امتیازاتی در فراید گشاش سیاسی<sup>(۳۸)</sup>؛ بخورد تبلیغاتی و انتظارات سیاسی این طیف را بهتر از هر کسی، آیت‌الله منتظری تدوین کرد؛ در نامه سرگشاده‌اش که درست سه روز پس از انتخابات به خاتمی نوشت:

"هر چند محتمل است که بعضی از علاقمندان جناب‌الله خوش نداشته باشند که من برای شما نامه بنویسم ولی... لازم دیدم... مطالعی را مختصرا بادآور شوم... انتخاب جناب‌الله در شرایط فعلی ایران یک انتخاب عادی نبود، بلکه یک انقلاب مردمی بود در برابر وضع موجود. اهمیت این مستولیت و انتظارات بجای اشاره آگاه و تمهدی که با آراء کم نظری خود جناب‌الله را به قدرت رساندند، بر کسی پوشیده نیست. این انتخاب پیام گویانی بود به همه متصدیان امور و مستولین محترم کشور"<sup>(۳۹)</sup>.

برخلاف اپوزیسیون شبه قانونی‌ی درون کشور، بیشتر چهره‌ها و جریانهای سیاسی خارج از کشور، انتخابات را تحریم کردند. برخی با این استدلال که انتخابات رژیم ولایت فقیه، انتخابات نیست؛ نامزدهای ریاست جمهوری‌شان، همه، سروته یک کرباسند و درست نیست که جامعه‌ی تبعیدیان در چنین انتخاباتی شرکت کند<sup>(۴۰)</sup>. برخی نیز کم و بیش در راستای همین استدلال، اما با نکاهی قیم‌مانه، ذهنی‌گرایانه، خودمحوری‌مانه و بیرون از گود به مردم ایران رهنمود دادند که انتخابات را تحریم کنند<sup>(۴۱)</sup>.

شماری نیز که یک چندی است راه آشی با جمهوری اسلامی در پیش گرفته‌اند و تقویت جناح "معتدل" حکومت را و استعمال رژیم جمهوری اسلامی را، یا پیش یا پس از انتخابات به تبلیغ خاتمی برخاستند. "راه توده" و "حزب دمکراتیک مردم ایران" که هردو شاخه‌های انشعابی حزب توده‌اند، با همان روش و منشی که به هواخواهی از "امام خمینی" و "خط ضد امپریالیستی"

منصب و وظایف مهم مشاورت در سیاستگذاری کلی نظام و بررسی مسائل مهمی را که به طور معمول بر سر راه حرکت کشور قرار می‌گیرد از آنان مطالبه نمایم.<sup>(۴۲)</sup> بر این پایه است که یک هفته پس از انتخاب خاتمی، هاشمی رفسنجانی اولین رئیس "جمع تشخیص مصلحت" بازسازی شده در گفتگوی ابراز داشت که: "در زمینه سیاستهای کلی، ما در جمع تشخیص مصلحت بحث می‌کنیم. آقای خاتمی هم در این مجمع خواهد بود. نظرات ما با تأیید رهبر انقلاب تصویب می‌شود و رسیت پیدا می‌کند و من به کابینه آقای خاتمی کمک خواهم کرد.<sup>(۴۳)</sup>

در این ساختار حکومتی که کارکردهای تازه دفتر ریاست جمهوری‌اش بی‌شباهت به نهاد ریاست جمهوری در کشورهای بلوک شرق پیشین نیست، از یک رئیس جمهور به راستی اصلاح طلب و صمیمی هم کاری ساخته نیست. در چنین ساختاری تغییرات بنیادین که سهل است، تغییرات سطحی هم به سختی صورت می‌گیرد؛ و به گندی.

با این همه جامعه‌ایست تحولاتی است و برخی تغییرات و اصلاحات گیریزناپذیر می‌نماید. نه تنها به این خاطر که نظام جمهوری اسلامی در بحران است و کشته‌یان را سیاستی دیگر آمده است، بلکه بیشتر از آن روی که اینکه مردم پای به میدان گذاشته‌اند. رفسنجانی در تمام دوره دراز ریاست جمهوری‌اش با چنین تزدیزی روبرو نبود. درست است که مردم نسبت به او امیدواری‌هایی داشتند و باور کرده بودند که این مهمنمترین مهره جمهوری اسلامی می‌خواهد کارهایی کند. اما آنها هرگز از حد تعامل‌گر صحنۀ سیاست فراتر نرفتند. خاتمی اما، اشاری از مردم را به حرکت درآورده است. از رفسنجانی تندتر رفته است و بسی فراتر؛ و با قول و فرازهایی زیادتر. شرکت در صد بالایی از جمیعت شهروی در انتخابات را نباید دست کم گرفت.

آخرین باری که مردم ایران پشت سر رئیس جمهوری رفتند، در زمان زمامداری بنی‌صدر بود و دیدیم که چه شد. خاتمی البته با بنی‌صدر فرق دارد. بسیار هم، واپسگاران است و محافظه‌کارتر، سرسپرده نظام و مردم‌فریب، مؤتلفین بنی‌صدر به کلی متفاوتند. ذهنیت امروز جامعه هم، ذهنیت دیروزین نیست. همچنین وضعیت کشور. این وضعیت به کجا خواهد رسید؟ داشته نیست. ذهنی‌گرایی و خیال‌بافی هم بیهوده است. اما روشن است که مرحله‌ی تازه‌ای در مناسبات میان حکومت و جامعه‌ی آغاز شده، و نیز در پیکار دموکراتیک مردم ایران. مسلم است که دولت خاتمی پاسخگوی نیازهای پایه‌ای مردم نخواهد بود. اما یکسره هم نمی‌تواند نیازها را نیازهایی که خود به رسیت شناخته. بی‌پاسخ کناره. پس قدری به پاره‌ای نیازها خواهد پرداخت؛ قدری مردم‌فریبی خواهد کرد؛ قدری هم بازی سیاسی و شکستن کاسه و کوزه‌ها بر سر جناح رقیب! اما چقدر؟ پرسش همین است و پاسخی در دست نیست. سرنخ پاسخ، اما در هزارتوی تضادها و وحدت‌ها، ناسازگاری‌ها و سازگاری‌ها، کشش‌ها و واکنش‌های حکومت و مردم نهفته است؛ و در اینکه مردم چقدر حرکت کنند و چگونه حرکت کنند و تا به کجا پیش روند. رفتار اپوزیسیون و سیاست بین‌المللی‌ی البته در گند شدن یا تند شدن این روند کارگر است؛ و تا حدودی پیش‌بینی‌پذیر. روحیه و وضعیت مردم است که در هاله ابهام قرار دارد.

به نام علی رضا نوری‌زاده عنوان «انقلاب دوم مردم ایران» گرفت و زلزله‌ای که لرزه بر پیکر استبداد مذهبی انداخت. هموست که نوشت «من نتیجه این انتخابات را یک دکترگونی عظیم می‌بینم، چون ما دیگر نمی‌توانیم یک انقلاب دیگر به صورت انقلاب قبلی داشته باشیم و حرکت و تحول آرام به این شکل مغایضت است»<sup>(۴۷)</sup>. و این در روزنامه‌ای می‌آید که قرار است «مخالف اصولی» انقلاب بهمن باشد و مدعی سرستخت تاج و تخت پهلوی! کیهان (چاپ لندن) در روزها و هفت‌های پس از انتخابات و پیش از مراسم «تنفیذ» خاتمی، از کشمکش میان خانمه‌ای و خاتمی داستانها بافت<sup>(۴۸)</sup>. از «تلاش برای محدود کردن میدان عمل» رئیس جمهوری که هنوز به ریاست نرسیده بود<sup>(۴۹)</sup>. پامبری‌های خاتمی در میان سلطنت‌طلبان، حتاً شایعه انداختند که حزب‌الله‌ها در تدارک توطئه‌ای ترور رئیس جمهور اصلاح طلب و آزادمنش هستند!<sup>(۵۰)</sup>

## سیاست بین‌المللی

دولتهای اروپائی و ایالات متحده آمریکا هم با پیروزی خاتمی نفس راحتی کشیدند. اروپائی‌ها حالا راحت‌تر می‌توانستند حکم دادگاه برلین - این سند انکارناپذیر تروریسم دولت ایران. را نادیده بگیرند؛ سفیران خود را به ایران باز فرستند و سیاست «کفتگوی انتقادی» شان را با جمهوری اسلامی از سر گیرند<sup>(۵۱)</sup> با همان رویه‌ای که برای نمایندگان آمریکا استدلال می‌کردند که «ازیاض سرمایه‌گذاری، در خدمت دامن زدن به رفم‌های دمکراتیک بیشتری در ایران است»<sup>(۵۲)</sup>، از کاخ سفید می‌خواستند که درباره خطمشی‌اش نسبت به جمهوری اسلامی به بازنگری بنشینند؛ یک چندی از ادامه‌ی سیاست فشار به حکومت جدید دست بکشد و فرایند گذار به یک «حکومت متعارف» را همار سازد<sup>(۵۳)</sup> کاخ سفید اما حتاً پیش از پیروزی خاتمی، به مسئله تغییر سیاست نسبت به جمهوری اسلامی اندیشیده بود. شماری از سه‌مترین نظریه‌پردازان سیاست خارجی، برزنگری، اسکو کرافت، و ریچارد مورفی هشدار داده بودند که سیاست تعزیم، ایران را به آغاز روسها خواهد انداخت و ایالات متحده را از تحدین اروپائی‌اش جدا خواهد ساخت<sup>(۵۴)</sup>. کمپانیهای نفتی هم بر کاخ سفید فشار گذاشته بودند و از پیامدهای زیان‌بار ادامه‌ی سیاست تعزیم، ابراز نگرانی می‌کردند. این همه و نیز واپس‌نشینی‌هایی از سوی جمهوری اسلامی در مقیاس منطقه‌ای و جهانی، سبب شد که کاخ سفید از چند ماه پیش از انتخابات ایران، گامهایی در جهت تخفیف فشار بر جمهوری اسلامی بردارد. وشنگتن نه تنها از حکم دادگاه برلین بهربرداری نکرد و از اروپا نخواست که سیاست تعزیم ایران را در دستور کار بگذارد، نه تنها در تعیین عامل بمب‌گذاری قرارگاه نظامی امریکا در الـخبار ظهران عربستان سعودی نهایت اختیاط را پیشه کرد (با اینکه فاش شده بود هانی عبدالرحیم حسین الصاعقه که در کانادا دستگیر شد و به ایالات متحده تحويل داده شد یکی از شرکت‌کنندگان در عملیات است و در ایران آموخت تروریستی دیده است)، بلکه در جریان زلزله بی‌رجند از در دوستی با ایران درآمد و چند هزار دلار کمک مالی در اختیار جمهوری اسلامی قرار داد.<sup>(۵۵)</sup>

جمهوری اسلامی برخاسته بودند، مدافعين سینه‌چاک خاتمی شدند. در این راه، «راه توده» تا به آنجا پیش رفت که دست خامنه‌ای، رفسنجانی و خاتمی را از همه جنایت‌های دو دهه گذشته شست، و ناطق نوری و بازار، روزنامه رسالت و «حزب مؤتلفه اسلامی» را مقصراً قلمداد کرد.

«باید کوشید تا همه نقشی که این حزب بازار، ارتقای در جمهوری اسلامی و در منحرف ساختن انقلاب از مسیر واقعی خود داشته، برای همگان بر ملا شود. همه شواهد نشان می‌دهد که سران این حزب (مؤتلفه اسلامی) نه تنها در سازمان دادن بزرگترین جنایات در زندانهای ایران نقش مستقیم و برجسته داشته‌اند، بلکه در بسیاری از تروهای داخل و خارج از کشور نیز نقش داشته‌اند؛ همچنان که در سینیز با فرهنگ ملی ایران، سینیز با هنرمندان، حمله به مراکز هنری و فرهنگی و حتا ترور هنرمندان کشور نیز به صورت مافیایی عمل کرده‌اند... بر اساس همین افشاگری‌ها آشکار شده است که در سالهای نخست پیروزی انقلاب، سران جمعیت مؤتلفه اسلامی در مخالفت با قانون اساسی، با ملی‌شدن بازارگانی خارجی، با اجرای بندهای «ج» و «د» در عرصه زمین‌های کشاورزی، با قوانین کاری که تبیه شده و تا حدودی بیانگر خواسته‌های کارگران انقلابی ایران بود، با اصل ۲۶ قانون اساسی سوستانته مخالفت می‌کردند و برای تحملی این مخالفت خود به دولت، دست به دامان آیت‌الله‌های سرشناس می‌شدند. از (شیوه‌ای که برای تحملی ناطق نوری به عنوان رئیس جمهوری به ملت ایران، بدان متولی شدند). این جمعیت و سران آن علاوه بر همه نقش مخربی که در کشاندن انقلاب به بی‌راهه داشتند، از مدافعن و ای بسا از مبتکرین پذیرش برنامه صندوق بین‌المللی پول بودند و اکنون نیز تلاش می‌کنند قدرت اجرائی کشور را در کنار دو قوه دیگر، یعنی قوه قضائیه و مقننه در اختیار گرفته و این برنامه را به سود سرمایه‌داری بازاری و تجاری با قدرت تمام پیگری کنند. البته برای پیگری این برنامه‌ای خود نیازمند به راه انداختن حمام خون دیگری در جمهوری اسلامی هستند. اگر تنها یک دلیل برای حضور همه جانبی در کارزار افشاگری پیرامون نقش این حزب در جمهوری اسلامی کافی باشد، می‌توان به همین مورد استناد کرد. این اهمیت وقتی دو چندان می‌شود که بدایم این طیف چه اهدافی را برای دوران بعد از سلط کامل بر تمام سه قوه دارد...»<sup>(۴۲)</sup>

آنکه پس از انتخابات به جریان هدایت شده حمایت از خاتمی پیوست، کیهان (چاپ لندن) است. گردانندگان این روزنامه که پیشتر به رفسنجانی امید بسته بودند و تا جانی که می‌شد برای «جنای معتمد» حکومت مایه گذاشته بودند و دست از پا درازتر به این واقعیت تن دادند که آن امام‌زاده معجزه‌ای نعواهد کرد، و سپس نویستانه به این نتیجه رسیدند که ناطق نوری برندۀ انتخابات است، با پیروزی خاتمی دوباره سر شوق آمدند و سازه‌ایشان را به همان رنگ پیشین کوک کردن<sup>(۴۳)</sup>. انتخابات را «شکست روحانیت دولتی» ارزیابی کردند و نه شکست یک جنای از روحانیت<sup>(۴۴)</sup>. که «رژیم نتوانست نامزد دلخواه خود، ناطق نوری را به ریاست جمهوری برساند»<sup>(۴۵)</sup> گوئی خاتمی، ری‌شهری و زواره‌ای نامزد «رژیم» نبودند. درباره خاتمی سخن سردادند که «رئیس جمهوری آینده ایران، آن‌گونه که از کردار و کفتار و گذشته‌اش برمی‌آید نشان داده است که حامی برداری و آزادمنشی است»<sup>(۴۶)</sup>. آنچه از دید منتظری «انقلاب مردمی» و «پیام گویای مردم به متصدیان امور و مستولین محترم» نامیده شد، از سوی گراف‌گوی و لافزنی

اندازه شیطان بزرگ<sup>۵۶</sup> مورد استناد ایران قرار گرفته و متدالو شده، پر هیزنند... می‌بایست برای درک ایران کوشش بیشتری به خرج دهیم؛ به عنوان کشوری که آهسته در حال برآمدن از هیجده سال آشوب انقلابی است. اگر به ایران چون کشوری عادی نگریسته شود، چه بسا همچون کشوری عادی رفتار کند.» (۶۲)

## پایان سخن

برگزاری هفتین انتخابات ریاست جمهوری و پیروزی حجت‌الاسلام خاتمی، بی‌تردید رویداد مهمی است. جنب و جوشی که پیش از انتخابات ایران را فرا گرفت، اینک به تب و تابی فرا رونیده که در بیرون از ایران هم به چشم می‌آید. واقعیت این است که سید محمد خاتمی در میان مردم و دولتها و حتا بخششایی از اوبوزیسیون ایران امیدواریهایی برانگیخته و آرایش قوای سیاسی را دستخوش دکرگونیهایی ساخته. چه، حکومت بحران زده در آستانه انجام اصلاحاتی است. ساخت و بافت نظام اما، اصلاحاتی پایه‌ای و پایدار را برمنی تابد و تنها به دکرگونیهایی تن می‌دهد که سطحی است و ناپیدار. و این بحران را گسترش می‌دهد. چه در هرم حکومتی، چه بین حکومت و مردم و چه در مناسبات میان جمهوری اسلامی و دولتها خارجی. بدیهی است که گسترش بحران، گسترش جدال میان حاکمان را به همراه می‌آورد و بازتر شدن و هموارتر شدن میدان مبارزه‌ی سیاسی و اجتماعی را، به ویژه برای زنان و جوانانی که به خاتمی امید بسته بودند. در این دور تازه‌ی پیکار دمکراتیک، گرایشات معاشران جوانان بیش از پیش به حاشیه رانده خواهند شد؛ چه در میان اوبوزیسیون و چه در میان دولتها خارجی. این توازن و آرایش سیاسی است که، زمینه‌ساز نبرد نهایی است و نویدبخش براندازی جمهوری اسلامی.

ناصر مهاجر

مرداد ۱۳۷۶

رسانه‌های گروهی نزدیک به کلینتون هم به درج کزارش‌ها و نوشته‌هایی برآمدند که زمینه‌ساز این سیاست ملایمتر بود. (۵۶) در چنین فضائی بود که چند روز پس از اعلام نتیجه انتخابات ایران، بیل کلینتون ابراز داشت «من از بیگانگی که میان ایالات متحده و مردم ایران ایجاد شده، هرگز خوشنود نبوده‌ام. آنها مردمان بسیار بزرگی‌اند و من امیدوارم که این احساس بیگانگی گذرا باشد.» (۵۷) کلینتون پیروزی خاتمی را «تحول بسیار جالب توجیهی» خواند و افزود «کمترین چیزی که می‌شود گفت این است که انتخابات، تائید دوباره فرایند دمکراتیک در آنجاست و این جالب است و امیدوار کننده.» (۵۸)

پس از اینکه خدای جمهوری اسلامی ایران خبر از آن داد که «اظهارات کلینتون حاوی نشانه‌های دوستی است» و نیز «...تفیر تدریجی سیاست خصمانه ایالات متحده» نسبت به جمهوری اسلامی و به قصد «دوستی و سازش» (۵۹)، کاخ سفید کام دیگری به پیش گذاشت. در مرداد ماه، لس‌آنجلس تایمز خبر داد که دستگاه کلینتون بی‌سر و صدا و از مجراهای دیبلماتیک علامت داده که در پی بهبود رابطه با تهران است. (۶۰) از جمله این مجراهای دیبلماتیک عربستان سعودی و قطرند؛ اولین دولتهایی که پیروزی خاتمی را تبریک گفتند و آن را کام مهی در جهت صلح و امنیت خلیج فارس خوانند. نشانی دیگر سیاست «حسن نیت» کلینتون در جریان کنفرانس هفت کشور بزرگ صنعتی در دنور آمریکا بازد شد. قطعنامه پایانی کنفرانس که به دست آمریکانی‌ها طرح و تنظیم شده، تصویب می‌کند که کنفرانس «با علاقه زیاد نتیجه انتخابات ایران را مورد توجه قرار داد.» (۶۱) قطعنامه مجتبی از نقش ایران در آتش بس اخیر تاجیکستان تجلیل می‌کند و از جمهوری اسلامی می‌خواهد که به گونه‌ای سازنده در سایر بحران‌های منطقه‌ای و جهانی دخالت کند و به صلح و امنیت جهانی یاری رساند. بدین ترتیب به طور مستقیم به میچیک از سه شرط آمریکا اشاره‌ای نمی‌شود. به این که جمهوری اسلامی باید به فعالیت‌های تروریستی اش پایان دهد، از سنگاندزای در فرایند صلح خاورمیانه دست بردارد و از ساختن سلاح‌های مخرب همکانی دست بشوید. چرا که چون روز برایشان روشن است جمهوری اسلامی - بر کنار از اینکه ریاستش با چه کس است - به این سادگی و سرعت به «صراط مستقیم» هدایت نمی‌شود. اما چون برآئند در جهت بهبود مناسباتشان آنچه می‌توانند انجام دهند و فرستی را از دست ندهند، کوتاه می‌آیند و معاشات می‌کنند. و چون پراکماتیست هستند و اهل رآل پولیتیک، سیاست این دوره‌اشان را با منطق «صبر و انتظار» کوک کردند. این نکته را گری‌سیک عضو پیشین شورای امنیت ملی و پژوهشگر ارشد دانشگاه کلمبیا چنین بیان داشته است «خاتمی، تکالیف پیچیده و نامعینی پیش رو دارد؛ و واپس‌نشینیهای ناگزیر می‌نماید. بدترین هدیه غرب به او فرو بردنش در تصوراتی کمراکنده است؛ و خواسته‌هایی که از عده‌اش برآیند. شاه بیث سیاست ما در ماههای آینده باید صبر بآشد. آقای خاتمی فضای چشمگیری برای بعدت‌های سیاسی گشوده است و می‌بایست این وقت به او داده شود که به سرعت و به طریقی که خود می‌خواهد آن را رشد و گسترش دهد. تکلیف مقدم او داخلی است و نه خارجی. چیزی که غرب می‌تواند انجام دهد این است که مجادله لفظی با ایران را فرو نشاند. رهبران سیاسی آمریکا می‌بایست بکوشند که از صفت‌های اضافی چون نافرمان، یاغی، تروریست، که به

## پانویس‌ها

ار آنجا که ما در بین جناح‌های داخلی نظام مواضع این جناح را زیان‌آورتر از بقیه ارزیابی می‌کنیم، لذا طبیعی است که به مسطور حلولگیری از صدیقات واردہ به نظام از ناحیه اعمال سیاست‌های این جناح، در مقاطعی خاص ضمن حفظ اصول و مواضع خود بصورت ناکنیک، برخی همانگی‌هایی با بعضی از جناح‌های دیگر به عمل آوریم. همانگی بین جناح خط امام و کروه کارگزاران سازندگی در مورد انتخابات رئیس و هیئت رئیسه مجلس از این قبیل بود... خط امام از آن جهت انتخابات آئی ریاست جمهوری را بسیار سهیم می‌داند که تبعیجی این می‌تواند به استقرار یکی از دو حالت تکثر سیاسی یا انسداد سیاسی منجر شود و بر همین اساس از همه نیروها... می‌خواهد که با هشیاری و تام توان در این سخته حضور بهم رسانند و با آرای خود اجازه پیروزی به تعابیت خواهان ندهند.

۱۳. حسین‌الله کرم، رئیس چماقداران انصار حزب‌الله<sup>۱</sup> که سرنخ‌شان به جناح بازار می‌رسد در گفتگویی با روزنامه «صیغ» شماره ۶۱، شهریور ۱۳۷۵ می‌گوید: «در مجلس پنجم یک اتفاق عجیبی افتاد که نشریات کثیر تا آن پرداختند و حرف و سخن انصار حزب‌الله در اینجاست. آنجانی که گروهی و جناحی به اسم خط امام با جناح کارگزار اتحاد کردند و تلقین شدند و رأی‌شان را یکی کردند تا هیئت رئیسه مجلس و ریاست مجلس را بدست آورند. سوال ما اینجاست آیا خط امام با تکنوتراکت‌ها می‌تواند کنار بیاید؟ این چه اتحاد و چه اتفاقی است؟ آیا خط امام می‌تواند با سرمایه‌داری و لیبرالیسم کنار بیاید؟ این‌ها باید پاسخگو باشند. این دیگر خط امام نیست.»

۱۴. یکی از چهره‌های سرشناس «جناح بازار» محدود رضا باهنر است که چشم‌انداز این جناح درباره سمت و مسوی اقتصاد ایران را در گفتگویی با روزنامه «صیغ» شماره ۶۶، بهمن ۱۳۷۵ چنین بیان کرده است: «... آیا بهتر است که ما کفایش منطقه باشیم، یا نفتی منطقه، یا کشاورز منطقه و یا تاجر منطقه؟ کشور ما در بخش تجارت برای یک تاجر بین‌المللی شدن، توان بسیار بالا و بالقوه‌دار دارد و من خیلی آبید ندارم که در یک زمانی صنعت و کشاورزی ما جواب خرج‌های سملکت را بدهد، اما معتقدم در بخش ترازیست و تجارت بین‌المللی استعداد زیادی داریم و می‌توانیم پل ارتساطی بسیاری از کشورها باشیم.»

Voter's Choice: ۱۵. کیهان هوایی، ۱۰ بهمن ۱۳۷۵؛ همچنین نگاه کنید به نیوپورکتاپیز ۲۵ می ۱۹۹۷: «... همه می‌دانیم از سه قوه جمهوری اسلامی قوه قضائیه است که مدیریت‌های کلان آن در دست یک جناح است و اکثریت نسبی قوه مقننه هم باز دست این جناح است. صدا و سیما که دامنه عمل و امتداد نفوذی از چند وزارت‌خانه مهمتر و بیشتر است، بی‌تعارف در جهت منویات این جناح حرکت می‌کند. در خود دولت هم شعار وزارت‌خانه‌هایی که حداقل در انتخابات و استنکی خود را به جناح مزبور اعلام کردند، قریب به نصف کایهنه بود؛ اکثریت ائمه جمیع و استانداران هم که تعلق خاطر رسمی خود را به این جناح قانع و متواتر است و سیاری فرماندهان نیروهای مسلح تنها با نهی مستولین بالای نظام از موضع‌گیری آشکارتر سیاسی خودداری کردند». روزنامه «سلام»، سهشنبه ۳۱ تیر ۱۳۷۶، فرانکنی رندانه با اختلاف به هاشمی نیز نگاه کنید به گفتگوی محمد هاشمی با روزنامه «سلام» ۱۷ اسفند ۱۳۷۵.

۱۶. روز ۲۳ اردیبهشت شماری از تعابیدگان حمایت خود را از ناطق نوری تکذیب کردند.

۱۷. خبرگزاری فرانسه، یکشنبه ۲۸ اردیبهشت ۱۳۷۶.

۱. از میان زندگی‌نامه‌های گوناگونی که درباره محمد حاتمی انتشار یافته، آنچه در روزنامه «ایران‌تاپیز»، ۹ خرداد ۱۳۷۶ آمده را مبنی قرار داده‌ایم؛ نشریه «زنان» اردیبهشت ۱۳۷۶.
۲. گفتگوی «دکتر خاتمی» با روزنامه سلام، ۶ فروردین ۱۳۷۶.
۳. همانجا.
۴. «زنان»، اردیبهشت ۱۳۷۶.

۵. در «مزویت بر کایهنه‌های نظام جمهوری اسلام؛ از آغاز تا به امروز»<sup>۲</sup> می‌خوانیم: «ما وجود جریاناتی که پس از رحلت حضرت امام آغاز شد و در زمان انتخابات مجلس چهارم به نقطه اوج رسید، جناح چپ از عرصه سیاسی کنار گذاشده شد و برخوردهای حذفی با بسیاری از افراد منتخب این جریان در دانشکده‌های مختلف شدت پیشتری یافت. این نوع برخورد با یک جریان سیاسی که اعضا اصلی آن از چهره‌های مورد وثق و علاقه حضرت امام «ره» بودند... توسط جناحی که با شمار حمایت از هاشمی مجلس چهارم را قبیله کرده بود هدایت می‌شد و در تحرکات و موضع‌گیری‌های فعلان این جناح هر روز که به جلو می‌رفتیم خط انحصار طلبی و تصرفی پرورشکنتر می‌شد.» (سلام سه شنبه ۳۱ تیر ۱۳۷۶)
۶. نگاه کنید به Who Is Khatami در «ایران‌تاپیز» جمعه ۹ خرداد ۱۳۷۶.
۷. سلام، ۲۱ تیر ۱۳۷۶.
۸. سرقاله روزنامه ایران، ۳۱ تیر ۱۳۷۶.
۹. «کیهان هوایی»، ۱۰ بهمن ۱۳۷۵.
۱۰. نگاه کنید به Khatami on His Way to Becoming Presidential Candidate «کیهان هوایی»، ۱۰ بهمن ۱۳۷۵.

۱۱. «کیهان هوایی»، ۱۷ بهمن ۱۳۷۵.
۱۲. «تبیین» یکی از نشریه‌های واپسی به طبق «خط امام» در تاریخ ۲۶ آذر ۱۳۷۵ از قول مهندس سعید حجاریان معاون سیاسی «مرکز تحقیقات استراتژیک» و یکی از فعالین این طبق می‌نویسد: «... مجمع روحانیون با کارگزاران و جمیعت دفاع از ارزش‌های انقلاب، مشترکانی دارد که اکنون آنها در مقابل انحصار طلبی یک جناح، از جمله این مشترکات است. درباره سیاست داخلی و آزادی‌های مصروف در قانون اساسی نیز مشترکات فراوانی بین گروه کارگزاران، جمیعت دفاع از ارزشها و ما وجود دارد و طبق آخرین اطلاعات، مجمع ائتلاف خط امام و مجمع روحانیون مبارز قصد دارند دکتر خاتمی را به عنوان کاندیدای خود برای ریاست جمهوری معرفی کنند».
۱۳. «ارگان مجاهدین انقلاب اسلامی» هم در شماره ۵ دی ماه ۱۳۷۵ خود می‌نویسد: روزنامه رسالت «نگران از عصر ما» ارگان مجاهدین انقلاب اسلامی در شماره ۵ دی ماه ۱۳۷۵ خود می‌نویسد: روزنامه رسالت «نگران از دورنمای شکست استراتژیک حکمیت اتحادیه از انحصاری از طریق جلب همکاری سایر جناح‌های ضدانحصار طلبی است و نلاش کرده است هر نوع همانگی سیاسی بر سر این هدف انقلابی و ملی را ناشی از جلوه دهد». رسالت بر آن است که خط امام اگر... در مدعیات خود صادق است، باید دست همکونه همکاری به کارگزاران بدهد و لابد باید آنها را رها کند تا مچون مجلس چهارم با راست سنتی ائتلاف کنند... ما سیاست داخلی جناح بازار را مخالف روح آزادی و آزادگی در جمهوری اسلامی و سیاست خارجی آنرا مغایر استغلال می‌شنیم اسلامی مان تلقی می‌کنیم سیاست‌های اقتصادی آنان را نیز در جهت ایجاد شکاف طبقاتی بیشتر و مخالف رشد و توسعه اقتصادی می‌دانیم.

می دارم و سعی می کنم و کوشش می کنم که از طریق گفتگو و نفام مسائل حل شود. (برگرفته از راه نوده، شماره ۵۸، دوره دوم، فوروردین ۱۳۷۶)

۳۷. مصاحبه علی اکبر معین فر با رادیو بین‌المللی فرانسه، همانجا.

۳۸. دکتر پروردی در پاسخ به نظرخواهی «ایران فردا» می‌نویسد: «امروزه تمام نیروها، چه در درون حاکیت و چه بیرون از آن، فشار ضرورتها را برای سازماندهی احزاب سیاسی احسان می‌کنند. به طوری که مسئله فعلیت احزاب سیاسی از موضوعات اصلی بحثها، از جمله در انتخابات اخیر شده است. همه از باندیزهای گروهی که به صورت مافیایی سیاسی، اقتصادی و اداری عمل می‌کنند، خسته شده و خطرات آن را به طور جدی دریافت‌اند. بنابراین، روند تحولات سیاسی به سوی شکل‌گیری نیروهای اجتماعی و سیاسی در قالب احزاب است. به نظر می‌رسد که زمینه‌های ساعد و مثبت برای این امر بیش از پیش فراهم شده و یک تحول اساسی در این راستا دور از ذهن نیست. نقطه گردش و تعیین‌کننده در این تحول، قبول مشروعت و ضرورت احزاب سیاسی مخالف از جانب حاکیت است. بسیاری از گروههای سیاسی بیرون از حاکیت استراتژی مبارزه سیاسی مسلط‌آمیز در چهارچوب قانون اساسی را به جای سرنگونی پذیرفته‌اند. در درون حاکیت نیز نیروهای طرفدار باز شدن جو سیاسی... این ضرورت را مطرح می‌کند و ناسیزهای وابسته به جناحهای مختلف حاکیت نیز آن را تائید می‌نمایند. (ایران فردا، شماره ۳۲، اردیبهشت ۱۳۷۶ ص ۱۸)

۳۹. آنچه خاتمی در اولین کنفرانس مطبوعاتی اش پس از انتخابات کفت آبا پاسخی به مستظری نیست؟ در ایران یک بار انقلاب صورت گرفته و این تحول بینایین در متن کشور با جانبازیهای مردان و زنان به وقوع پیوسته و به مردم ما تمیل نشده و حاصل آن عزتی است که ملت ما به دست آورده است... این ملت با حضور خود در صحنه انقلاب، حمامه دفاع مقدس را آفرید و اکنون تجربه درخشان سازندگی را با تکیه بر نیروها و منابع داخلی طی می‌کند و کاملاً دلستگی به انقلاب و رهبری دارد... ملت، قدرت انتخاب را در درون نظام دارد و برنامه‌هایی را که موجب تقویت و سریلندی انقلاب است، انتخاب می‌کند. (زن روز، شنبه ۱۷ خرداد ماه ۱۳۷۶، ص ۵)

۴۰. برای آشنائی بیشتر نگاه کنید به آرش شماره ۶۱، فوروردین اردیبهشت ۱۳۷۷، پرونده‌ی انتخابات.

۴۱. نمود افراطی این طرز برخورد را در اطلاعیه «ستول شورای ملی مقاومت درباره تباخ انتخابات ریاست جمهوری رژیم آخوندی» می‌بینیم. مسعود رجوی، به جای ادامه تعلیل در مورد اینکه چرا مردم ایران انتخابات را تعریف نکردن و به رهنمودهای او محل نگذاشتن، به کنوان بدیهی ترین واقعیت‌ها می‌پردازد و اوج ناراستی سیاسی را به نمایش می‌گذارد. «توافق سران رژیم برای افزایش نجومی آثار شرکت‌کنندگان، شخصاً در واکنش نسبت به حمایت اکثریت ملت از رئیس جمهور برگزیده مقاومت در برابر تنها جایگزین دمکراتیک صورت گرفت. دعاوی دروغین مربوط به مشارکت گسترده «زنان و جوانان» نیز در همین راستاست. (ایران زین، شماره ۱۴۱، دوشنبه ۵ خرداد ۱۳۷۶)

۴۲. راه نوده شماره ۵۹، ص ۲۰، نیا حمایت از ناطق نوری بازار چه خواب و خیالی در سر دارد:

۴۳. دو معرفه می‌آوریم: مسووشت انتخابات ریاست جمهوری پیش‌بایش تعیین شده است و آقای خاتمی ممکن است حمایت طبیعی گروههایی را جلب کند و رای قابل ملاحظه‌ای نیز بیاورد. اما در نهایت امن، رقیب اوتست که فاتحان از میدان خارج می‌شود.» (کیهان لندن، هفتم فوروردین ۱۳۷۶، حجت‌الاسلام خاتمی رئیس جمهور می‌شود) «اکنون رشته‌ی پرسش را باید ادامه داد و پرسید: آن الیگارشی آیا با این همه زحمت، رفستجانی را کنار گذاشت تا قدرت را به جاتی بسپارد؟ پاسخ این پرسش جز منفی چه می‌تواند باشد؟ به ریاست جمهوری رسیدن محمد خاتمی

۲۱. روزنامه «برار»، چهارشنبه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۷۶

۲۲. روزنامه «همسری»، اول اسفند ۱۳۷۵

۲۳. «ایران فردا»، ویژه‌نامه انتخابات، شماره ۳۲، اردیبهشت ۱۳۷۶

۲۴. به مناسب انتخابات ریاست جمهوری، نشریه «زنان» در شماره اردیبهشت‌ماه خود پرسش‌هایی در برابر دو نامزد اصلی، علی اکبر ناطق‌نوری و محمد خاتمی می‌گذارد. ناطق‌نوری از پاسخ به این پرسش‌ها سرباز می‌زند. اما خاتمی به گفتگو با «زنان» می‌نشیند. از جمله نکته‌هایی که «زنان» در دیباچه این گفتگو آورده، یکی هم این است: «البته برای ما واضح و مبلغ است که در چنین شرایط حساسی باید لفظ قلم حرف زد و دست به عصا راه رفت؛ ولی حتماً بعد از انتخابات بین این ملاحظات و محاسبات باز خواهد شد و هوا معتقد‌تر و طبیعی‌تر».

۲۵. از جمله زنانی که برای پیروزی خاتمی تبلیغ کردند، خانم شیرین عبادی است. ایشان حمایت از خاتمی را با این دلیل توجیه کردند. مدتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تغییر نام وزارت فرهنگ و هنر به «وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی» آقای محمد خاتمی به عنوان وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی انتخاب شدند و به بعض اطلاع از وجود چنین شکلی در صدد حل آن برآمدند... در جشن با شکرکیه که باین مناسبت در حضور آقای دکتر محمد خاتمی برگزار شده بود، حضور داشتم و هنگامی که ایشان دبلم دکترای افتخاری هنر را به پاس خدمات ارزشمند خانم جیله شیخی به نامبرده اعطای می‌کردند، بی‌اختیار آقین گفتمن، چه در شرایطی که حتی بعضی از مردان نگاه کردن به زن را حرام دانسته و برای نمایش دیانت خود دانما چشم به گل قالی دارند، یک مردم روحانی با شهامت فراوان از هنرپیشه زنی که سالها روی صحنه زحمت کشیده ستایش کرده و با دادن دکترای افتخاری هنر از وی قدردانی می‌کند. چنین عملکردی نشان اعتماد عمیق دکتر خاتمی به «هنر» و «زن» است و از این رو به ایشان رأی خواهم داد. خبرگزاری فرانس ۳۱ اردیبهشت.

۲۶. گفتی چند نفر مسافری که از چندین شهر ایران به خارج آمده بودند به نگارنده.

۲۷. «اطلاعات»، شنبه ۳ خرداد ۱۳۷۶

۲۸. «اطلاعات»، شنبه ۴ خرداد ۱۳۷۶

۲۹. همانجا.

۳۰. همانجا.

۳۱. «اطلاعات»، پیشنه ۴ خرداد.

۳۲. و پیش از هر رسانه معتبر آمریکایی و اروپایی، CNN خصلت‌نامه است.

۳۳. روزنامه «اطلاعات».

۳۴. «زن و روز»، شنبه ۱۰ خرداد ۱۳۷۶، صفحه ۴ و ۴۹، هاشمی رفستجانی در گفتگو با خبرنگاران داخلی و خارجی.

۳۵. استثناء در این زمینه «حزب ملت ایران» است که انتخابات را تعیین کرد.

۳۶. مصاحبه عزت‌الله سعایی با رادیو بین‌المللی فرانسه، برگرفته از کیهان (چاپ‌لندن)، پنجشنبه اول خرداد ۱۳۷۶

گفتگوی است که عزت‌الله سعایی در مصاحبه مطبوعاتی که نامزدی‌اش را برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری اعلام کرد، درباره اصل و لایت فقهی چنین پاسخ داد. من از همان روز اول که این مسئله ۱۵، ۱۶ سال پیش مطرح شد، نظر موافق نداشتم و خدمت خود مرحوم امام خمینی هم رسیده و نظرم را گفته و بحث کردام که برای تمام مستوی‌نامه این موضع روشی است. اما چون من نایاب قانون هستم و قانون اساسی هم به وسیله اکثریت تصویب شده است، ما می‌خواهیم قانون‌نامه را در مملکت جاری کنیم، من به لایت فقهی ملتزم هستم و بیان‌باین پاس و لایت فقهی را

## جنایت و مکافات

وحشت‌آفرینان و مرگ‌آوران، در آستانه بیست سالگی اسلامی‌شان بیش از پیش به تبیکاری آلوده شده‌اند و ایران را وحشتکدهی دکراندیشان و دکرخواهان ساخته‌اند. اوج موج‌های پی درپی مرگ‌آفرینی و وحشتپراکنی‌شان در آبان و آذر ۱۳۷۶ بود. در این ماه‌های رویندگی و روشنائی، خشکمیزان و شبپرستان، پنج تن از نگهداران آتش مقاومت می‌سازی و فرهنگی در برابر استبداد دینی را از پای انداختند؛ چون گذشته به وحشیانه‌ترین شکل‌ها و روش‌ها برخلاف گذشته اما این بار وحشت پراکنی‌شان کارگر نیافرداد و وحشتگری‌شان در سیاهی شب کم نگشت و صدایی در گلو فرو شکست. و صدا، صدایی که از این سو و آن سوی بلند شد و بلندتر شد، سرانجام چنان بانگی یافت که وحشت در دل وحشت‌آفرینان و مرگ‌آوران انداخت و آنها را به واپس‌نشینی‌هایی واداشت.

چرا و چگونه؟ به بازسازی داستان جنایتها می‌پردازیم و بازشناسی زمینه‌های کشtar پنج دکراندیش و بررسی فرضیه‌های موجود درباره این آخرین موج وحشت‌آفرینی؛ در فضای سیاسی-اجتماعی نازهای که در ایران به وجود آمده و دکرگونی‌هایی که در پنهان داخلی و خارجی صورت گرفته و مکافات برایشان به بار آورده.

### مصطفی

در آغاز خبر گشته شدن پرونده و داریوش فروهر را می‌دهند. آنها را در خانه‌شان کشته‌اند. شماره ۲۴ کوچه شهید مرادزاده، خیابان هدایت، تهران. روز و ساعت این کشtar پنج هنوز به درستی نمی‌دانیم. می‌گویند که «این جنایت بعد از ساعت ۱۹/۳۰ دقیقه روز یکشنبه

حتا از بازنگری قانون اساسی نا رفتگانی می‌توانست برای سومین بار پیاپی رئیس جمهور شود، غریب‌تر حواهد بود.» (کیهان لندن، هفتم فروردین ۱۳۷۶، هشتمگ و زیری، انتخاباتی که نتیجه‌اش از هم‌اکتوں معلوم است.)

۴۴. «کیهان لندن»، هشتم خرداد ۱۳۷۶، انتخابات ریاست جمهوری شکست روحانیت دولتی بود، ص ۱.

۴۵. «کیهان لندن» هشتم خرداد ۱۳۷۶، تلاش برای مصادره رأی مردم، ص ۱.

۴۶. «کیهان لندن» ۱۵ خرداد ۱۳۷۶، یک هفته با خبر، علی‌رضا نوری‌زاده.

۴۷. همانجا.

۴۸. «کیهان لندن» ۲ مرداد، تبرد آشکار خاتمی با گروه مخالف در مجلس آغاز می‌شود.

۴۹. «کیهان لندن» ۱۵ خرداد، تلاش برای محدود کردن میدان عمل خاتمی آغاز شد.

۵۰. «کیهان لندن» ۲۲ خرداد، توطئه‌ی قتل خاتمی.

۵۱. خبرگزاری فرانسه، جمعه اول اوت ۱۹۹۷.

۵۲. Dow Jones Newswires، ۲۸ زوئن ۱۹۹۷.

۵۳. لوموند، چهارشنبه ۲۸ ماه به ۱۹۹۷.

۵۴. نشریه Foreign Affairs، زستان ۱۹۹۷.

۵۵. لس‌آنجلس تایمز، ۱۳ ماه به ۱۹۹۷.

۵۶. به ویژه گزارش الین سیپولینو در هفته نامه نیویورک تایمز و گفتگوی مایک والاس با هاشمی رفتگانی در Sixty Minutes (CBS)

۵۷. نیویورک تایمز، ۳۰ ماه به ۱۹۹۷، کلینتون «انتخاب یک معتقد به عنوان رئیس جمهور ایران را امیدوار کننده می‌بینند».

۵۸. همانجا.

۵۹. نیویورک تایمز، اول زوئن ۱۹۹۷، رادیو ایران به اقدامات کلینتون خوش آمد می‌گوید.

۶۰. لس‌آنجلس تایمز، ۹ زوئن ۱۹۹۷، در اثر پیروزی یک فرد معتقد در انتخابات ریاست جمهوری، واثنکتن علامت می‌دهد که خواستار بهبود مناسبات است.

۶۱. Middle East Economic Survey No22, Vol XL ۲ زوئن ۱۹۹۷.

مانم گرفته فروهرها را که حالا در گوشاهی از حیاط خانه وارتفاند، از آنجا پرورون می‌کنند و حیاط و خانه را به تصرف خود درمی‌آورند. اعتراض و التماس نزدیکترین خویشان قربانیان هم که از هر گوش شهر به این خانه سرازیر شده‌اند، به جائی نمی‌رسد. حدود نیمه شب اما می‌گذارند مادر و خواهر پروانه و داریوش فروهر و چند تنی دیگر از نزدیکترین کسان به خون خفتگان وارد حیاط خانه شوند؛ و نه حتا وارد ساختمان. همین، وگرنه تا ده روز پس از این رویداد، یعنی تا سه‌شنبه دهم آذر، خانه در تصرف ماموران انتظامی و امنیتی حکومت می‌ماند. این را آرش، فرزند پروانه و داریوش فروهر گواهی داده است.

«با آنکه ما از مقامات قضائی حکم تعویل خانه را گرفته بودیم، ماموران امنیتی به این حکم اعتنا نکردند و تا کارشن تمام نشد ما را به داخل خانه راه ندادند. وقتی آنها رفته‌اند و ما به داخل خانه وارد شدیم، آجرا مانند یک زباله‌دان آشتفت باقیم. همه جا را زیر و رو کرده و تمام پرونده‌ها و یادداشت‌ها و اوراق و استاد خصوصی پدرم را با خود برده بودند. از جمله دقتری را که پدرم خاطرات خود را در آن می‌نوشت.»<sup>(۶)</sup>

اینکه بستگان و دوستان پروانه و داریوش فروهر سکوت و بی‌خبری پیشه نمی‌کنند، صدایشان را بلند می‌کنند و آن را به گوش دیگران می‌رسانند، شمربخش است. اولین شمراش این است که «گزارش جنایت» تغییر می‌کند و تدقیق می‌شود.

«گزارش» تازه طوری تنظیم شده که با پیش‌آمدی‌های تازه می‌خواند و می‌تواند بسته به سیر رویدادهایی که دیگر به سختی پیش‌بینی‌پذیر است، کش و قوس یابد. بدین ترتیب «قاتل یا قاتلان» را از زیر علامت سوال خارج می‌کنند و یک «گروه چهار پنج نفره» را وارد صحنه می‌کنند. از این پس انگیزه جنایت است که به زیر علامت سوال می‌رود. آن هم به طور کلی؛ چه به طور ضمی می‌پیشنهاد می‌کنند دلیل این جنایت سیاسیست و سرچشم‌هاش مسائل بین‌المللی. گزارشان را روزنامه همشهری چاپ می‌کند. در روز سه‌شنبه سوم آذر:

«دو روز پس از جنایت هولناک خیابان هدایت تهران که طی آن یکی از چهره‌های سیاسی نیم قرن اخیر و همسرش با ضربات دشنه چندین ناشناس به قتل رسیدند، هنوز سرنخی از جنایتکاران به دست نیافرده است...

جنایتکاران که به نظر می‌آید از قاتم بلند فروهر وحشت داشته‌اند، با آنکه دستکم به سلاح‌های سرد مسلح بوده‌اند، اما به صورت یک گروه چهار. پنج نفره به وی حمله‌ور شدند و توان رویارویی انفرادی را با او درخود نیافتند...

کارآکاهان حدس می‌زنند قاتلان فروهر با اوی اختلاف شخصی یا خانوادگی داشته‌اند... پروانه فروهر همسر ۵۸ ساله فروهر نیز که نویسنده و محقق بود، در حالی به قتل رسید که در طبقه اول منزل خود سرگرم دم کردن چای بود...

مهاجمانی که فروهر و همسرش را با ضربات کارد به قتل رسانده‌اند، بخش‌هایی از منزل آنها را به هم ریخته‌اند، اما به نظر می‌آید چیزی به سرفت نبرده‌اند. گفته می‌شود که این دو، ساعتی پیش از برگزاری یک میهمانی در منزل خود و پیش از آنکه میهمانانشان سربرستند، به قتل رسیده‌اند.

اول آذر ۱۳۷۷ روی داده است.<sup>(۱)</sup> اما نادرستی گزارش «خبرگزاری جمهوری اسلامی» خیلی زود فاش می‌شود. از سوی بستگان و همزمان پروانه و داریوش فروهر که به محض آگاهی از این جنایت هولناک، خبرگزاری‌های خارجی را آگاه می‌کنند که کشته این دو مبارز دلیر و پیگیر «نهضت ملی» میان هشت و نیم شب می‌آیان و هشت و نیم صبح اول آذر روی داده، یعنی در فاصله میان آخرین دیدار آنها با دوستانشان و اولین تلفن‌های صبعگاهی دوستانشان به آن‌ها.<sup>(۲)</sup> ناگفته‌مانده‌ها، ناروشنی‌ها و ناراستی‌های آن «گزارش» را نیز همان همزمان و بستگان آشکار می‌نمایند. پس از اینکه «گزارش» به شکل یکسانی در روزنامه‌های ایران آمد:

«... خبرنگار ما از محل وقوع جنایت گزارش داد: شاهدان عینی معتقدند قاتل یا قاتلان، با داریوش فروهر و همسرش آشنا بوده‌اند؛ چرا که با جعبه شیرینی و دسته گل وارد خانه شده‌اند. به گفته شاهدان عینی راز قتل هنگامی فاش شد که عصر یکشنبه، چند تن که از قبل دعوت داشته‌اند زنگ در خانه فروهر را به صدا در می‌آورند و چون در را باز نمی‌کنند، مشکلک می‌شوند و یکی از میهمانان از دیوار خانه وارد حیاط می‌شود و در را باز می‌کند و هنگامی که فروهر را در دفتر کارش در طبقه بالای ساختمان با سه ضربه کارد بر سینه کشته و روی یک میل قرار داده‌اند. در طبقه پائین هم همسرش را با دو ضربه کارد بر سینه‌اش کشته و او را هم روی میل نشانده‌اند»<sup>(۳)</sup>

از «شاهدان عینی» که گفته می‌شود «قاتل یا قاتلان» را «با جعبه شیرینی و دسته گل» دیده‌اند، خبری در دست نیست. وجود خارجی دارند؟ نمی‌دانیم. اما می‌دانیم کسی که «جعبه شیرینی و دسته گل» در دست داشت، از دوستان نزدیک پروانه و داریوش فروهر است که با شنیدن خبر هولناک، شیرینی و دسته گل را به زمین می‌کوبد و دم در خانه شماره ۲۴ کوچه شهید مرادزاده به حقق می‌افتد.<sup>(۴)</sup> حدود ساعت شش شب یکشنبه اول آذر و کمی پس از اینکه یکی از میهمانان از گوش دیگران می‌رساند، و به گوش نیروهای انتظامی؛ و به گوش چند تنی از بستگان و نزدیکان جانباختگان؛ از جمله به دکتر بهروز برومند که چند و چون جنایت را با شهامت به یکی از رادیوهای فارسی زبان بروز مرزی باز می‌گوید:

«معاینه پژشکی فروهر را به عمل آوردم؛ اما یارای آن را نیافتم که پیکر پروانه فروهر را معاینه کنم. نتیجه معاینه من و معاینه پژشک قانونی این است: با هر دو پیش از کشتن بدقتاری بسیار شده است. ضربه‌های کارد و قتی وارد شده‌اند که هر دو به حالت فلنج درآمده بودند. نخست آنها را به حالت فلنج درآورده و سپس سلاخی‌شان کرده‌اند. به هر یک از آنها دست کم ۱۵ ضربه کارد وارد شده است. هر دو در طبقه بالا بوده‌اند. نخست پروانه را در حضور شوهرش کشته‌اند و سپس او را که هنوز زنده بوده است به طبقه پائین آورده و سلاخی کرده‌اند».<sup>(۵)</sup>

دکتر برومند این واقعیت را نیز فاش می‌کند که نیروهای انتظامی و ماموریتی که از سوی وزارت اطلاعات به محل وقوع جنایت فرستاده می‌شوند، بی‌درنگ همه، همه دوستان و بستگان

بر تن پروانه فروهر وارد کرده باشند. بهمنش تاکید کرد که در این جنایت انگیزه سرت در میان نبوده است.... هنوز معلوم نیست که قاتلان آشنا بوده‌اند یا خیر. اما چیزی که کاملاً روش شده این است که این جنایت به صورت گروهی طراحی و اجرا شده و نوع قتل و صحته جنایت حاکی آنست که این جنایت توسط عده‌ای آدمکش حرفه‌ای صورت گرفته است... تحقیقات بعمل آمدۀ نشان می‌دهد که درها و پنجره‌ها و معابر ورودی به خانه نشکسته و عاملان جنایت بطور عادی وارد منزل فروهر شده‌اند.»<sup>(۱۵)</sup>

و به این ترتیب گفته‌های مخالفین خود را تائید می‌کنند که قتل داریوش و پروانه فروهر قتلیست سیاسی. از مقوله همان قتل‌های سیاسی یک دهه گذشته که با قتل کاظم سامی، رهبر جاما، آغاز شد. او را نیز پس از آنکه بیهوش شد با ضربه‌های دشنه سلاخی می‌کنند. عبدالرحمن برومند و شاپور بختیار را نیز. و رضا مظلومان را.

## باز هم مصیبت

در همان پنج شبیه‌ای که جسم بی‌جان پروانه و داریوش فروهر به خاک سپرده می‌شد، خبر مرگ مشکوک دیگری در روزنامه‌ها پدیدار می‌گردد: «جسد دکتر مجید شریف نژادنده و متترجم معاصر که خانواده‌اش از روز پنج شبیه گذشته از وی خبری نداشتند، امروز و با حضور دو تن از بستگانشان در پزشکی قانونی شناسانی شد. یکی از بستگان این مرحوم در تعاس با روزنامه همشهری ضمن بیان این مطلب گفت: مرحوم شریف ساعت ۷ صبح پنج شبیه با گرمکن از منزل خارج می‌شد و برابر گزارش کلانتری منطقه (حوالی خیابان مفتح و مطهری) ساعت ۸ صبح جسد وی پیدا می‌شد. به گفته این عضو خانواده، وی هنگام خروج از منزل به خانواده گفته بود که برای تشییع جنازه استاد محمدتقی جعفری به مشهد می‌رود. اما تا روز یکشبیه که وی بازگشت، خانواده نگران و به جستجوی وی برمی‌آیند تا اینکه صبح روز یکشبیه به کلانتری محل رفته جریان کم شدن ایشان را به اطلاع مقامات انتظامی می‌رسانند و صبح دیروز جسد پیدا شده با مشخصات نامبره مطابقت داده و صحت آن مورد تأیید خانواده قرار می‌گیرد. وی افزود: دکتر شریف از نظر بدنه سالم و در کمال صحت قرار داشتند. اما از قرار سکته قلبی کردند. هنوز تحقیقات پزشکی قانونی کامل نشده و گزارش نهایی در روزهای آتی ارائه خواهد شد.»<sup>(۱۶)</sup>

پس مجید شریف را پیش از پروانه و داریوش فروهر کشته‌اند. دو روز پیشتر از آنها. در روز ۲۸ آبان. چگونه؟ سر نخی در دست نیست. اما خبر را طوری تنظیم می‌کنند که شک برانگیزانند. آخر اکر او پا به راه ششید داشت و به «تشییع جنازه استاد محمدتقی جعفری» می‌رفت چرا گرمکن به تن کرده بود؟ و چرا علت مرگ از قرار سکته قلبی نست؟ و چرا درست پیش از آوردن علت مرگ آورده‌اند که مجید شریف از نظر بدنه سالم و در کمال صحت نبود. نه. یک جای کار می‌لندگد. تنظیم‌کنندگان خبر اما می‌دانند چه می‌کنند. می‌خواهند بگویند که

در همین حال برخی اطلاعات غیررسمی حاکی است داریوش فروهر در آخرین غروب زندگی اش قصد داشته با چند تن از کردها بر سر ماجراه رهبر کردهای پ.ک.ک. که اینک در ایتالیا تحت نظر است مذاکره کند.»<sup>(۷)</sup>

شاخ و برگ این نمایشنامه را وزارت کشور پرورش می‌دهد و دو تا از روزنامه‌هایشان. تهران تایمز از قول یکی از مقامات وزارت کشور می‌نویسد: «فروهر برای برگزاری تظاهرات در برابر سفارت ایتالیا در تهران اجازه خواسته بود.»<sup>(۸)</sup> و «سلام» می‌افزاید: «فروهر در روزی که کشته شد با چند کرد قرار داشت»<sup>(۹)</sup> و همان مقام وزارت کشور در می‌آید:

«امکان دارد فروهر به دلیل حمایت آشکار از عبدالله اوجلان رهبر حزب کارگران ترکیه کشته شده باشد.»<sup>(۱۰)</sup>

نمایشنامه‌نویسی و دروغ‌بافی‌هایشان بی‌پاسخ نمی‌مانند. نه تنها از سوی بستگان و بیاران فروهرها، که از سوی مردمی که جسارت به خرج می‌دهند و در آئین خاکسپاری این دو مبارز نهضت ملی شرکت می‌جویند و فریاد برمی‌آورند:

«طلابان حیا کن، مملکتو رها کن»، «مرگ بر استبداد»، «ای جlad ننگت باد»<sup>(۱۱)</sup>

خبرگزاران خارجی که در روز پنج شبیه ۵ آذر در مسجد فخر ایاد بودند و پیشتر زهراء در گزارش‌هایشان آورده‌اند که این آئین سوگواری «به گونه‌ای خودجوش به یک گردهم‌آیی اعتراضی تبدیل شد» که در جریان آن بیش از ده هزار تظاهرکننده<sup>(۱۲)</sup> «فریاد آزادیخواهی و انجام اراده و خواست ملت را سردانند... سرود «ای ایران» خواندند و اکثرًا پرچم‌های کوچک

سبز و سفید و قرمز را بدون آرم جمهوری اسلامی بر روی آن، به همراه داشتند.»<sup>(۱۳)</sup>

همان شب پنج شبیه خبر از «دستگیری چند مظنون به قتل داریوش فروهر و همسرش» می‌دهند و از قول سرهنگ مقدم، رئیس اداره حقوقی و ساختگری ناحیه انتظامی تهران بزرگ، در روزنامه‌ها می‌نویسند:

«نظر به اینکه تحقیقات جنایی زمان بر است و از طرفی بیان شواهد و سرنخ‌ها ممکن است به سیر تحقیقات لطمه وارد کند اطلاعات تکمیلی بعداً به اطلاع هموطنان عزیز و بستگان و آشنازیان آن مرحومان خواهد رسید.»<sup>(۱۴)</sup>

با این توجیه است که از کار سناریو پردازی در مورد کشtar پروانه و داریوش فروهر واپس می‌نشینند و برای نخستین بار تن می‌دهند که چند و چون جنایت از زبان قاضی جنایی دادگستری بازگفته شود:

بهمنش قاضی جنایی پرونده گفت: طبق تحقیقات به عمل آمده در این زمینه، تاکنون شخص شده است که بطور قطع داریوش فروهر و همسرش شبیه شب در حدود نیم ساعت پس از صرف شام به قتل رسیده‌اند... داریوش فروهر و همسرش با دو کارد مختلف به قتل رسیدند و همین موضوع حاکی از این است که قاتلان بیش از یک نفر بودند. طبق اعلام نظر پزشکی قانونی پروانه فروهر در زمان قتل دچار حالت خفگی بوده و در حالیکه فعالیت مغزی داشته با ضربات متعدد کارد<sup>(۲۵)</sup> او را به قتل رسانیده‌اند. تشخیص حالت خفگی و بیهوشی این احتمال را مطرح می‌کند که قاتلان ممکن است با پاشیدن ماده بیهوش کننده، ضربه‌های دشنه را

در اطراف شهری و رامین پیدا شد. در تعاس با همشهری، یکی از اعضای خانواده مختاری در این مورد گفت: روز گذشته از طریق یکی از آشنايان باخبر شدیم که جسدی به پزشکی قانونی آمد و پسر آقای مختاری به اتفاق یکی دیگر از افراد خانواده به پزشکی قانونی رفته و هریت جسد پیدا شده را با مشخصات مرحوم مختاری تطبیق داده و دریافتند که جسد پیدا شده، پدر ناپدید شده وی می‌باشد. این عضو خانواده از دادن اطلاعات بیشتر درباره چگونگی ماجرا خودداری کرد و آنرا به تحقیقات بیشتر نیروهای انتظامی موكول کرد. گفتنیست یکماه گذشته نیز عده‌ای ناشناس وی را به مکانی ناشناس برده و پس از ۲۴ ساعت رهایش ساخته بودند. (۱۹)

چون همیشه از دادن "اطلاعات بیشتر درباره چگونگی ماجرا" خودداری کردند. این بار، اما بی‌اعتنای و بی‌علاقگی‌شان در پیگیری ماجرا را به حساب یک "عضو خانواده مختاری" کذاشتند که نمی‌خواست موش آزمایشگاهشان شود. و گرنه "دادن اطلاعات بیشتر" در این باره، کار شاقی نبود. کافی بود که به پزشکی قانونی بروند و به جسد نگاهی بیاندازند تا بینند خط افاده‌کی روی گردنش را، جای ضربه بر پیشانیش را و خراش‌های مج دستش را... (۲۰)

### اندوه پوینده

همان روزی که جسد مختاری پیدا می‌شود، یکی دیگر از نویسنده‌گان دگراندیش گم می‌شود. او محمد جعفر پوینده است. یکی از ۲۰ نویسنده‌ای که دلگران جان محمد مختاری بود و خطر را احساس کرده بود و برای پیشگیری از فاجعه، آستین بالا زده بود. پوینده را بین ساعت یک و نیم تا دو بعد از ظهر چهارشنبه ۱۸ آذر می‌ربایند. برای رسیدگی به شکایتش از یکی از بنگاه‌های انتشاراتی به "اتحادیه ناشران" می‌رفت تا در جلسه "هیئت حل اختلاف" شرکت کند. اما هرگز به آنجا نمی‌رسد. این را یکی از مسئولان اتحادیه می‌گوید:

"در اتحادیه ناشران منتظر آقای پوینده بودیم که ایشان نه به محل آمد و نه تاسی گرفت که انصراف خود از آیند را اعلام کند." (۲۱)

فضا چنان دهشت‌بار و دلهره‌آور است که جای درنگ نمی‌گذارد. همسر پوینده، صدیقه صاحبی بی‌فوت وقت به راه می‌افتد.

"از همان ساعات اولیه به همراه تنها فرزندم به تمامی مراکز رسمی و قابل دسترسی اعم از آگاهی کل تهران، پزشکی قانونی، بیمارستانها و نواحی مختلف نیروی انتظامی مراجعه کردم، اما هیچ خبر یا نشانی از وی به دست نیاوردم." (۲۲)

حتا به رئیس جمهوری اسلامی هم نامه می‌نویسد و از او می‌خواهد که به عنوان رئیس قوه مجریه و حامی قانون و...، از همه امکانات خود برای یافتن همسرش و نیز هر گونه اقدامی که به حفظ جان او کند، استفاده نماید." (۲۳)

ماجرا ساده نیست و رمز و رازی در این مرگ نهفته است که "عاقلان دانند!" به زبان بی‌زبانی می‌گویند که کار کار خودشان است.

در روزهایی که از پس آن روز می‌آید دیگر خبری درباره چند و چون کشته شدن مجید شریف نمی‌بینیم و نمی‌شنویم. جز اینکه پزشکی قانونی هم اعلام می‌کند که "نتیجه قطعی درباره علت مرگ دکتر مجید شریف یک ماه بعد اعلام می‌شود." (۱۷) بدین سان پرونده این قتل هم عجالتاً بسته می‌شود؛ در سکوتی سنگین. سکوت خانواده، سکوت دوستان و باران. حتی در خارج از کشور هم خاموشی است.

### مصلیت بر مصیبت افزوده می‌شود

یک هفته پس از انتشار خبر کشته شدن مجید شریف، محمد مختاری ناپدید می‌شود. روز پنج شنبه ۱۲ آذر، نزدیک پنج بعد از ظهر از خانه بیرون می‌زند که جزئی خریدی کند و زود بازگردد و هرگز باز نمی‌گردد. پس از دو روز زجرآور بی‌خبری، خبر ناپدید شدن پخش می‌شود. در فضایی دهشت‌بار و دلهره‌آور. پیش از همه، جامعه تبعیدیان خارج از کشور است که به تکاپو می‌افتد. "کانون نویسنده‌گان ایران (درتبعد)"، کانون پخش خبر است و جنب و جوش در میان فرنگیان نیز "انجمان قلم" است که زودتر از همه به حرکت در آمد است و نگرانی اش نسبت به سرنوشت محمد مختاری را به گوش رسانه‌های ممکانی می‌رساند. "خبرنگاران بدون مرز"، "دیدبان حقوق بشر" و "عفو بین‌الملل" یکی پس از دیگری به حرکت در می‌آیند و صداهای نگرانی، پژواکی جهانی پیدا می‌کند.

همسر محمد مختاری، مریم حسین‌زاده هم پس از اینکه به رئیس جمهور اسلامی نامه می‌نویسد و درخواست کمک می‌کند و به جانی نمی‌رسد، سکوت‌ش را می‌شکند و با چند رسانه فارسی زبان ایرانی و خارجی بیرون مزدی به گفتگو می‌نشینند. همکاران محمد مختاری و شماری از نویسنده‌گان و دگراندیشان ایران نیز همین رویه را پیش می‌گیرند. ۲۰ نفر از آنها در نامه‌ای به خاتمه می‌نویسند:

"با توجه به رخدادهای اخیر و تهدیدهای علیه در بعضی نشریات، احساس خطر بر جان ایشان [محمد مختاری] و سایر نویسنده‌گان ما را بر آن می‌دارد که از شما بخواهیم هر چه زودتر پیش از آنکه فاجعه‌ای دیگر در رسید، ما و خانواده ایشان را از سلامت ایشان مطلع فرمایید و اقدامی برای رفع احساس عدم امنیت این دسته از شهروندان به عمل آورید." (۱۸)

درینه، همان روزی که این نامه انتشار می‌یابد، جسد محمد مختاری هم پیدا می‌شود. و روزنامه‌های ایران -همان‌ها که در آن یک هفته پر از دهشت و دلهره نسبت به خبر ناپدید شدن و سرنوشت نامعین نویسنده‌ی دگراندیش و کوشنده‌ی آزادی بیان، کمترین حساسیتی نشان نداده بودند- نوشتند:

"جسد محمد محمد مختاری نویسنده‌ی کتاب "تمرين مدارا" که پنج شنبه گذشته ناپدید شده بود

قانونی از مستولیت مشترک حفظ جان شهروندان میرا نخواهد بود. از تمام کسانی که این موقعیت ضد آزادی و امنیت عمومی را برمنی تابند می خواهیم به این وحشت‌آفرینی خاتمه دهند.» (۲۵)

در نهایی هم که به پیوست این اطلاعیه برای رئیس جمهور می فرستند، «تصران» می خواهد که:

- ۱- امنیت کامل آنان برای فعالیت عادی و فرهنگی شان تامین شود.
- ۲- شرایطی فرامم رکد تا نویسنده‌گان بتوانند کانون نویسنده‌گان ایران را به عنوان سازمان صنفی خود به صورت علنی تشکیل دهند.
- ۳- عوامل قتل‌های این چند سال و به خصوص قتل‌های اخیر هر چه سریعتر شناسایی و محکمه شوند و به مجازات رسند.» (۲۶)

نامه و اطلاعیه یاران محمد جعفر پوینده بر سرنوشت این نویسنده تاثیری نمی‌گذارد. نمی‌تواند هم که تاثیر بگذارد. چه، او را همان روزی که ناپدید می‌گشند، می‌گشند. به مانند محمد مختاری، این خبر اما درست روزی انتشار پیدا می‌کند، که اعلامیه و نامه‌ی ۵۱ نویسنده پخش می‌شود.

«جسد محمد جعفر پوینده نویسنده و مترجم و عضو کانون نویسنده‌گان که هفت‌گذشته ناپدید شده بود، دیروز توسط خانواده‌اش شناسائی شد. یکی از بستگان پوینده در تماس با همشهری گفت: ربانیدگان عصر روز چهارم دی وی را به قتل رسانند و جنازه‌اش را در اطراف شهریار رها کردند. مهاجمان مدارک شناسایی پوینده را ربودند؛ اما انگشت‌طلای و یکی دو شانه دیگر را بر جای گذاشتند...» (۲۷)

«... نازنین، دختر محمد جعفر پوینده با اعلام این خبر به خبرگزاری جمهوری اسلامی گفت: پاسگاه نیروی انتظامی شهریار، جسد پدرم را روز پنج شنبه در کنار پل راه‌آهن بادامک شهریار پیدا کرده بود، ولی به علت عدم وجود اوراق شناسائی همراه وی، قادر به شناسائی وی نشده بود... ماموران نیروی انتظامی روز گذشته پس از انتشار عکس (پوینده) در روزنامه موفق به شناسائی جسد وی شدند... علت مرگ پدرم «خفگی» اعلام شده و هم‌اکنون جسد وی برای تحقیقات بیشتر در پزشکی قانونی نگهداری می‌شود.» (۲۸)

خبر مصیبت‌بار است و دردناک. اما دهشت و دلهره‌ای که به بار می‌آورد، فراتر از مصیبت و درد است. پرسش این است. قربانی بعدی کیست؟ سایه مرگ بر سر چه کسیست؟ چه کس دیگری فردا در میان ما نیست؟ نفس در سینه‌ها حبس است. ترس بر همه جا حاکم است.

«بستگانم صحیح‌ها مرا به سر کار می‌برند. بسیاری از نویسنده‌گان خانه‌هایشان را ترک کرده‌اند. تا از پانین پله‌ها صدای پا می‌شنوم، شب مرگ را پیش چشمانم می‌بینم.» (۲۹)

خبرگزاری که از ایران می‌آید، جامعه‌ی ایرانیان خارج از کشور را تکان می‌دهد. تکانی سخت. اینها مرگ محمد جعفر پوینده را فریاد می‌کنند. فریادی که از رسانه‌ها پخش می‌شود. خواسته‌های ۵۱ نویسنده دگراندیشی که جانشان در خطر است را نیز بار می‌تابانند. همه نگرانند. چه ایرانی‌ها و چه فرنگی‌ها. روشنگران و اجمن‌هایی که از حقوق اهل قلم دفاع

با نمایر نامه را به همه روزنامه‌ها می‌فرستند. خبرگزاری‌های خارجی را هم در جریان قرار می‌دهد. و به زودی خبر ناپدید شدن محمد جعفر پوینده در کنار خبر پیدا شدن جسد محمد مختاری، یکی از خبرهای مهم روز می‌شود و به مهم‌ترین روزنامه‌های دنیا راه می‌یابد و حتاً از رادیو تلویزیونهای اروپا پخش می‌شود.

حالا افکار عمومی دنیا نسبت به سرنوشت جامعه‌ی روشنگران دگراندیش ایران حساس است و از چشم‌انداز تارومار کردن نخبگان این جامعه به دست بنیادگر ایان و تکرار تجربه الجزایر بینانک. جنبش گسترده و فراگیر جامعه‌ی ایرانیان پراکنده در اروپا و آمریکا هم به این حساسیت و بیم جهانیان دامن می‌زند. صدای اعتراض نه، فریاد اعتراض از همه سو بلند است. بلندتر از همیشه. و این اعتراضی است به بیدادی که بر روشنگران دگراندیش ایران رفته است و می‌رود. اعتراض به بی‌کسی و بی‌یناهی او در جمهوری اسلامی.

خبر ناپدید شدن محمد جعفر پوینده در روزنامه‌های روز شنبه ۲۱ آذر تهران می‌آید و این نخستین بار در تاریخچه جمهوری اسلامی ایران است که روزنامه‌ها خبر از ناپدید شدن کسی می‌دهند که جسدش هنوز یافت نشده است.

در حالی که روز گذشته پنجاهمین سالروز حقوق بشر در اکثر کشورهای دنیا گرامی داشته می‌شد، «محمد جعفر پوینده»، مترجم کتاب «حقوق بشر» که به تازگی انتشار یافته است از چهارشنبه گذشته ناپدید شده و از وی اثری نیست. این حادثه در حالی روی داده است که جسد محمد مختاری که یک هفته قبل ناپدید شده بود، پنجشنبه گذشته در حالی که آثاری از خفگی در گردش مشاهده می‌شد، توسط خانواده‌اش در پزشکی قانونی شناسایی شد...» (۲۴)

همان روزی که این خبر در روزنامه‌های آن وحشتکده چاپ می‌شود، روشنگران دگراندیش ایران هم که بیشترشان خانه و زندگانشان را رها کرده و مخفی و نیمه‌مخفي شده‌اند. دست به نوشتن یک اطلاعیه و یک نامه می‌زنند؛ که یکی رسمی است و به نام «ریاست محترم جمهوری اسلامی» و دیگری غیررسمی و «خطاب به مردم ایران». در زیر این خطابی که بیش از هر چیز دلهره و دهشت جامعه‌ی روشنگران دگراندیش ایران را نشان می‌دهد. امسا ۵۱ تن آمده. آنهم به صورتی درهم و برهم و نه به ترتیب الفبا.

«هموطنان عزیز، مصیبت بر مصیبت افزوده می‌شود و کسی پاسخگو نیست. مرگ‌های دلخراش اهل قلم در ماههای اخیر نشان دهنده خشونتی مهارگسیخته است که هدفش نابودی آزادی و امنیت شهروندان و ایجاد آشفتگی در نظام جامعه مدنی است. هنوز از فاجعه هولناک قتل داریوش فروهر و همسرش دیری نگذشته است که جسد محمد مختاری نویسنده، شاعر، متفسک پس از ربوده شدن وی، در سردهخانه پزشکی قانونی پیدا می‌شود. و هنوز نعش این شهید عزیز بر روی دست ما مانده است که خبردار می‌شوند محمد جعفر پوینده نویسنده و مترجم ارجمند ناپدید شده است. در این اوآخر شاهد مرگ‌های مشکوک و قتل‌های فجیع بوده‌ایم. به اعتقاد ما امواج خشونت‌آفرین در این روزها به عمد تدارک دیده شده است. ضمن افشاء این خشونت سازمان یافته و ابراز عدم امنیت جانی اهل قلم و اندیشه، خواستار پاسخگویی صریح مقامات مسؤول مملکت هستیم و اعلام می‌داریم در صورت وقوع اتفاقاتی از این دست نهادهای

که شارح مواضع بیت خامنه‌ای است، در همان روز دوم آذر ماه، صراط مستقیم و خط مشی تبلیغاتی نازم‌شان را تعیین می‌کند:

هر چند هنوز علت این جنایت شخص نشده، لیکن تردیدی نیست که این اقدام زشت به هر دلیلی که باشد محکوم است. این اقدام قطعاً توسط دشمنان ملت و با هدف خدشه‌دار کردن چهاره نظام جمهوری اسلامی صورت گرفته است... از مستولان امنیتی و قضائی این انتظار وجود دارد که با پیگیری موضوع، قاتلان را دستگیر و مجازات نمایند و افکار عمومی را در جریان Amer قرار دهند.» (۳۱)

این روش برخورد و خط مشی تبلیغاتی که از بسیاری جهات نازکی دارد، ناشی از دگرگونی‌هاییست که در چند سال گذشته در پنهانی داخلی و بین‌المللی روی داده است:

پیش از اینکه دادگاه برلین حکم نهایی اش را درباره جنایت رستوران میکنوس صادر کند (۱۰ آوریل ۱۹۹۷) و جعالت‌الاسلام خاتمی به ریاست جمهوری بررسد، نه روزنامه‌هاشان ماجراهی مرگ‌آوری‌ها و وحشت‌آفرینی‌ها را با آب و تاب باز می‌گفتند و نه رهبرانشان به چنین مسائلی حساسیت نشان می‌دادند. دادگاه برلین ثابت کرد که جمهوری اسلامی مخالفانش را ترور می‌کند و این‌بار این ترور هم یک نهاد وابسته به دستگاه دولت است که در رأس آن ولی فقیه، رئیس جمهور، وزیر کشور، وزیر اطلاعات و فرمانده سپاه پاسداران نشسته‌اند. با چنین پرونده‌ای دیگر نمی‌توانستند به شیوه گذشته عمل کنند و حرف بزنند. ناچار بودند وانمود کنند که از ترویریسم بریده‌اند؛ که به سلک مخالفین آن پیوسته‌اند؛ که پیش از همه خودشان ترورها را محکوم می‌کنند و همچون هر دولت متعارف و «نمتنعی» از کوشش جهت کشف شبکه‌های آدمکشی و محکمه آدمکشان فرو نمی‌گذارند. این تمدید به ویژه از آن جهت اهمیت می‌باشد که با گفتار رئیس جمهور نازه، جعالت‌الاسلام خاتمی درباره «قانونیت»، «جامعه مدنی»... می‌خواند. و نیز با اراده این دولت در پیگیری سیاست پذیرفته شدن از سوی «کشورهای منعدن»، و راه یافتن به جامعه جهانی و بهره‌مند شدن از مزایای آن به عنوان پیش‌شرط حل بحران اقتصادی ایران (۳۲) این روند که از پایان جنگ با عراق آغاز می‌شود، هم دگرگونی‌هایی در بافت و جناح‌بندی‌های قدرت و جابجایی‌های نیروهای حکومت بیار می‌آورد و هم بحران اقتصادی. اجتماعی جامعه را شدت می‌بخشد و به تناقضات و تضادهای نظام دامن می‌زند. طوری که در این یکی دو سال گذشته آرایش قوا سیاسی جامعه تغییر می‌کند، صفارآبی نازه‌ای به وجود می‌آید و رودرۇنى آشکار جناحهای مختلف حکومت را به بار می‌آورد. (۳۳) برخورد «راجناحی» روزنامه جمهوری اسلامی به کشثار فروهرها از این جهت نیز شایان توجه است که به گروه‌بندی‌های سیاسی حکومت به ویژه تندروترین‌هاشان هشدار می‌دهد که با درایت و هوشمندی به مسئله برخورد کنند، کاری نکنند که به زیان کل نظام تمام شود؛ کشتن مخالف را اقدامی زشت قلمداد کنند؛ دستکم در حرف خواستار پیگیری موضوع و کشف «شبکه‌های مرموختی» شوند که یا در جهت «مطامع بیکانگان» حرکت می‌کنند یا سرنخشان به «بیکانگان» می‌رسند.

مقامهای بلندپایه دولتی و مستولان عالیرتبه اجرائی، البته ضوابط کلی کار را رعایت می‌کنند. آنها گرچه از چشم‌انداز جناح خود به مسئله می‌نگرند، اما جاافتاده‌تر از آنند که در

می‌کنند؛ شخصیت‌ها و نهادهایی که انساندوستند و از حقوق بشر پاسداری می‌کنند، سازمانها و احزاب ترقی خواه؛ و حتا برخی دولتها. هر کس به بیان و زبان خود می‌خواهد و می‌گوید که باید به این موج جنایت پایان داده شود. در مصاحبه‌ها، مقاله‌ها، طومارهای امضاء، راپمیانی‌ها، تحصین‌ها... انگشت اتهام به سوی کل حکومت است و یا پاره‌هایی از حکومت. و در این میان کانون نویسندگان ایران (در تبعید) روش‌تر از دیگران خواسته‌های این جنبش گسترده اعتراضی را بیان می‌کند.

بدبیهی است که ما نیز از خواسته‌های سه‌گانه همکارانمان حمایت فعال می‌کنیم. به دلیل شرایط ویژه خود اما، ما به مثابه کانون نویسندگان ایران (در تبعید)، یعنی اندام کارآتی که از زیر تیغ برهنه کوردلان حکومت اسلامی گریخته است، خواسته‌های ویژه خود را مطالبه داریم و بر خواسته‌های سه‌گانه همکارانمان در ایران سه خواست نازه می‌افزاییم:

۱. چون مقامات قضائی حکومت اسلامی خود، یکی از متهمین به سازمانکری این قتل‌های بی‌رحمانه هستند و هیچگونه استقلالی از سازمان‌های امنیتی جمهوری اسلامی ایران ندارند، در صورت دستگیری عاملان جنایت سالهای اخیر، متهمین می‌باید در دادگاهی با قضاوت و قضات بین‌المللی محاکمه شوند تا ریشه‌های وابستگی آنها به مراکز متعدد قدرت بی‌پرده‌پوشی برای ایران و جهان عربیان شود.

۲. ما خواستار اعزام یک تیم متخصص بین‌المللی از سوی سازمان ملل متعدد به ایران برای بررسی جنایات اخیر هستیم.

۳. و بالاخره ما خواستار برپانی دادگاهی بین‌المللی برای محاکمه رهبران جمهوری اسلامی هستیم. رهبرانی که دست داشتنشان در قتل‌ها و ترورهای مخالفین سیاسی‌شان در دادگاه میکنونس به اثبات رسیده است.» (۳۰)

این خواسته‌ها به صورتی گسترده در رسانه‌های مهم اروپا و آمریکای شمالی بازتابانده می‌شود. جمهوری اسلامی در تنکنا قرار می‌گیرد. حرکت اعتراضی ایرانیان تبعیدی «چهره جهانی» نازه حکومت ایران را خدشه‌دار کرده است و «تبات و امنیت» ایران را به زیر س్تال برده است. ایستادگی دگراندیشان ایران هم بی‌سابقه است. شرکت هزارها نفر در آئین خاکسپاری محمد مختاری و محمد جعفر پوینده، نعاد یک حرکت اعتراضی رو به رشد است؛ و بستر مبناسبی برای شکوفائی جنبشی به راستی آزادیخواه. این همه، تضاد میان جناح‌های مختلف حکومت را به اوج می‌رساند. در این نقطه است که مفز دستگاه ترویریستی‌شان به «دستهای پنهان» فرمان ایست می‌دهد.

## دستهای پنهان؟!

خبر کشثار پروانه و داریوش فروهر را با خبر محکومیت این کشثار تواً می‌کنند. همه روزنامه‌هایشان، و بر پایه سناریوی یکانه و از پیش ساخته و پرداخته، روزنامه جمهوری اسلامی

سال گذشته تغییر کیفی رفتار جناح راست را با خودشان دیده بودند، احسان کرده بودند که از سوی این جناح طرد شده‌اند، به چشم "غیرخودی" نگریسته می‌شوند، به مانند همه غیرخودی‌ها، بارها و بارها هدف حمله باندهای چماق‌دار قرار گرفته بودند، از تشنج آفرینی‌های دم‌افزون آنها به ستوه آمده بودند و از ادامه‌ی منطقی این روند بینناک بودند، برآن می‌شوند که از خط خارج زند، در نقش هیزم‌پیار معركه ظاهر نشوند و "عامل اصلی توروها" را بشناسانند. پس حمله‌ی چند روز پیش چماق‌داران را به اتوبوس آمریکانی‌هایی که به عنوان گامی در جهت تشدیت میان دو دولت به ایران آمده بودند را دست‌آویز قرار دهنده و می‌نویسند: رئیس جمهور... با صریح‌ترین عبارات ممکن، قتل مرحوم داریوش فروهر و همسرش پروانه استکندری، و همچین حمله به جهانگردان آمریکانی را محکوم کرد. این که اقای خاتمی در دیدار با مستولان امنیت کشور، این دو موضوع را با هم مطرح می‌کند و آنرا "نگران‌کننده، قابل تائل و مایه و هنر نظام" توصیف می‌کند، معنای‌ی روش و قابل فهم دارد؛ رئیس جمهور جنس این دو حادثه را یکی و آثار منفی آنها را بر سرنشوشت ملی ایرانیان، همسنگ می‌داند. (۳۹)

آنچه را که "مشهیری" با اختیاط، غیرمستقیم و در پرده‌ای از ابهام مطرح می‌کند، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بپروا، مستقیم و آشکار بیان می‌نماید؛ چند روز پس از پیداشدن جسد مجید شریف و در یک "اطلاعیه".

"مخالفان قسم خودهای دوم خرد و دستاوردهای آن که از فردای دوم خداد کمر به نابودی دستاوردهای این حمامه عظیم بسته‌اند، با ارتکاب جنایات هولناک قتل نفرت‌انگیز داریوش فروهر و همسرش پروانه استکندری به دنبال تعقیق این اهداف هستند؛ از میان بردن امنیت سیاسی و اجتماعی، بی‌اعتبار کردن نظام و دولت خاتمی در نزد افکار عمومی جهان، مقدمه‌ی به بن‌بست کشاندن پژوهه توسعه سیاسی‌ست". (۴۰)

روزنامه "مشهیری" در ادامه نقل قول مستقیمی که از "اطلاعیه" آورده، می‌افزاید: "سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در اطلاعیه خود همچنین از رئیس جمهوری و وزیر اطلاعات درخواست کرده‌اند با انجام اصلاحات ساختاری در وزارت اطلاعات نگذارند که دشمنان نظام و ملت با اعمال تروریستی، امنیت شهروندان اعم از مخالف یا موافق را به خطر اندازند". (۴۱)

و این به معنای افشاء نشانی از آدم‌کشان است. آنهم از سوی یکی از نیروهای اصلی طرح بازسازی ساواک شاه در فردای انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و شبکه تروریستی این سازمان، نیرویی که در آموزش و پرورش کادرهای این شبکه‌ی مرگ‌آفرینی و وحشت‌پراکنی نقش مهم داشته و بسیاری از عملیات تروریستی سال‌های اول انقلاب را رهبری کرده. (۴۲)

آنچه در درون کشور آهسته گفته می‌شود و کمتر رسانه‌ای حاضر به بازگفتش است، در خارج از کشور آوازی بلند دارد و پژواکی گسترده. بسیاری از عناصر و احزاب اپوزیسیون، مرگ‌آفرینی‌ها را "کار خودشان" ارزیابی می‌کنند و موضع کیفری‌های چپ و راست‌شان را تمہیدی برای "رد گم کردن". حتا رسانه‌ها و خبرگزاری‌های جهان هم انگشت اتهام را به سوی "جناح‌هایی" از رژیم حاکم بر ایران می‌گیرند و از پیشنهاد تروریسم دولتی در ایران سخن می‌کویند؛ به ویژه پس از انتشار خبر مرگ مجید شریف و محمد مختاری و ناپدید شدن

موضع‌گیری‌های رسمی‌شان به کلی از "صراط مستقیم" خارج زند. از میان اینان آنکه پیش از همه به میدان می‌آید و می‌کوشد که متناسب با موقعیت و مستولیت خود به موضوع برخورد کند، رئیس قوه قضائیه است. آیت‌الله یزدی که از سردمداران جناح راست است، در روز دوشنبه ۲ آذر، از قتل داریوش فروهر و همسرش "ابراز تأسف" می‌کند و از هم مراجع ذی‌ربط می‌خواهد "برای شناسانی و مجازات قاطع قانونی عوامل این حادثه با سرعت و دقت لازم اقدام کنند". (۴۳) همزمان با اعلام موضع آیت‌الله یزدی، روزنامه‌ها موضع محسن رضانی را اعلام می‌کنند. دیگر "جمع تشخیص مصلحت نظام" در جلسه پرسش و پاسخ دانشجویان دانشگاه زنجان که در همان روز ۲ آذر برگزار می‌شود می‌گوید:

"شک ندارم حادثه‌ای که برای آقای فروهر اتفاق افتاد، از سوی گروههای فشاری است که واپسنه به صهیونیستها هستند... صهیونیستها یکسری افرادی را پیدا می‌کنند و اینها را هم که هیچ کاری نمی‌توانند بکنند از بین می‌برند. برای اینکه در داخل جامعه سیاسی ما مشکلاتی به وجود آورند... آنچه مسلم است گروههای فشار علیه انقلاب و ملت و آرمانهای ما عمل می‌کنند و کسانی که به دنبال این کار هستند یا منطق ندارند و یا نمی‌خواهند ما این مسیری را که شروع کرده‌ایم و پیش می‌بریم به سر منزل مقصود برسانیم". (۴۴)

سپس رئیس جمهور، سید محمد خاتمی در نامه‌ای به وزیر کشورش کشته شدن پروانه و داریوش فروهر را "جنایت نفرت‌انگیز" می‌خواند و خواستار پیگیری ماجرا می‌شود. و این در روز شنبه است. سوم آذر ماه.

"این جنایت نفرت‌انگیز علاوه بر آنکه موجب تأسف است، باعث نگرانی است. نگرانی از اینکه مبادا در ذهن مردم بزرگوار می‌ترددیدی نسبت به اقتدار نظام و دولت در تأمین امنیت شهر وندان و استقرار ثبات و قانون‌شکنان جنایتکار را در انجام اعمال مشابه گستاخ کند... لازم است کمیته ویژه‌ای با اشراف شخص جنابعالی پرونده جنایت را با جدیت پیگیری کند و وزارت محترم اطلاعات هم نهایت همکاری را به عمل آورد تا انشالله هر چه زودتر و در اسرع وقت عاملان این حادثه شناسانی شوند و انشالله با همکاری قوه قضائیه طبق موازین حق و عدل توان جنایت خود را پیدا‌زند". (۴۵)

اما ذری نجف‌آبادی، وزیر اطلاعات که از عناصر واپسنه به جناح راست است، در اولین اظهارنظر رسمی‌اش به "کمیته ویژه" ای که رئیس جمهور پیشنهاد شکل‌گیری‌اش را داده، اشاره‌ای نمی‌کند. حرف‌های خاتمی را هم تکرار نمی‌کند. حرف‌های روزنامه جمهوری اسلامی را تکرار می‌کند. او هدف "جنایت رشت" را مخدوش‌کردن چهره "جمهوری اسلامی" ارزیابی می‌کند. اما از آن روزنامه فراتر می‌رود و "دانن زدن به اختلافات داخلی" را نیز به عنوان هدف دوم عاملین جنایت می‌شناسند و احتمال می‌دهد که کار "کار ضدانقلاب" باشد و "منافقین". (۴۶)

پیش کشیدن این فرضیه که مرگ آفرینی‌ها کار منافقین است؛ بازگفتن آن در تلویزیون از سوی عناصر "جناح راست" و بازنویسی آن در روزنامه‌ی "جمهوری اسلامی" که کشتار فروهرها را به "شهادت رساندن سید اسدالله لاجوردی در تابستان امسال" ربط می‌داد (۴۷)، شماری از گروه‌بندی "جناح چپ" و میانه را اندیشناک می‌کند و به تکاپو می‌اندازد. این‌ها که در این یک

پس از رهنمودهای رهبرشان، معركه‌گیری سرجن‌بانان و سکان‌داران نظام، رفسنجانی، مشکینی و موسوی اردبیلی شروع می‌شود. اینها یک به یک وارد گود می‌شوند و هریک به زبان و بیان خود به تائید حرفاًی زهرهٔ می‌پردازند. قتل‌ها را محکوم می‌کنند، در باب اهمیت امنیت و حفظ جان شهروندان موعده می‌کنند و از توطنهای دشمن و سازمان سیا و سرویس‌های بین‌المللی داد سخن می‌دهند.<sup>(۴۶)</sup> به زودی کاروانی راه می‌افتد و معركه‌ای که به راستی تشاوشانی است. از سرکردهٔ تروریست‌های لبنان تا «سباز گمنام امام زمان» در کار پردمبرداشتن از توطنهای دشمن‌اند و محکوم کردن مرگ‌آفرینی!

«کشن اهل قلم را باید یک توطنه سازمان‌دهی شده توسط سازمان جاسوسی آمریکا (سیا) به حساب آوریم... آمریکا با این کار می‌خواهد نشان دهد که در ایران امنیت نیست و حتاً اهل قلم نیز در کشوری که ادعای گفتگوی تمدن‌ها را دارد، در آمان نیستند.»<sup>(۴۷)</sup>

و یا: «این جانب جانباز شیعیانی گمنام، محسن مرادی از طرف خود و دیگر جانبازان، جنایت‌های پی‌درپی ناجوانمردانه و به شهادت رساندن مظلومانهٔ شهروندان و نویسنده‌کان و فرهنگیان و روشنفکران را محکوم نموده و خواستار دستگیری و مجازات آنها هستیم. تکلیف ما ملت ایران حمایت از دولت عزیز خاتمی است. در غم بازماندگان نویسنده‌گان شریکیم و دولتمردان را حمایت می‌کنیم.»<sup>(۴۸)</sup>

اما آنکه بیش از همه از این فضا بهره می‌برد، «جناح چپ‌شان است، اینها که حالا به مخالفان دو آشته‌ی «تروریسم» و «تشنج‌آفرینی» تبدیل شده‌اند، زیر پرچم «علیه خشونت سیاسی»، کارزار سیاسی- تبلیغی‌شان علیه جناح راست را بسی فراتر از گذشته می‌برند، اعلامیه صادر می‌کنند و می‌گویند «خشونت‌های سیاسی اخیر را [باید] مقدمه‌ای برای برهم زدن امنیت و آراسش جامعه از سوی کسانی دانست که نلاش می‌کنند مردم را نسبت به آرمان‌های دوم خداداد مایوس کنند.»<sup>(۴۹)</sup> در باب نفی خشونت و گسترش امنیت، لازمه توسعه سیاسی‌ست، همایش می‌گذارند و «بدخواهان دولت» را نکوهش می‌کنند. کار به آنچه می‌رسد که مجمع مدرسین حوزه‌ی علیه قم نیز کشثار «جمعی از فرهیختگان از جمله داریوش فروهر و همسرش» را محکوم می‌کند و می‌گوید این «صرف‌نظر از عقاید و گرایش افراد کشته‌شده است.»<sup>(۵۰)</sup> در چنین شرایطی طبیعی است که وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی‌شان نیز اعلامیه دهد و اعلام کند که: «درگذشت تاسفبار آقای محمد مختاری، نویسنده، متوجه، منتقد و شاعر میهمان‌مان ضایعه‌ای دردنگ ای را برای اهل قلم، فرهنگ و ادب است. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی این اقدام غیرانسانی را با هر نیت و یا هر منظوری که صورت گرفته باشد قرباً محکوم می‌کند...»<sup>(۵۱)</sup>

چنان در نفی خشونت سیاسی سخن سر می‌دهند و چنان از تشنج‌آفرینی تبری می‌جویند که انگار سال‌هاست در این راه جنگیده‌اند و در صفت مقدم پیکار دمکراتیک برای آزادی بیان، بردبازی سیاسی و حقوق دکراندیشان بوده‌اند. واقعیت اما جز این است. آنها مخالف اصل خشونت سیاسی و تشنج‌آفرینی نیستند. اگر بودند از کردار گذشتگان ایراز پشیمانی می‌کردند، یا دستکم به رو می‌آوردند و می‌گفتند که ترور سیاسی پدیده‌ی تازه‌ای در «جمهوری اسلامی» نیست و این دستگاه جهنمی از همان روز آغازین به قدرت رسیدگانش کار می‌کرده و پیش از

محمد جعفر پوینده که باعث می‌شود نام پیروز دوانی هم به سر زبان‌ها بیافتد و یادآوری شود که او هم چند ماهی است که تابدید است.

گسترش جنبش اعتراضی ایرانیان آزادیخواه در اروپا و آمریکای شمالی که مشخصاً جمهوری اسلامی را مستول کشثار دکراندیشان و دگرخواهان ایرانی می‌دانند، جنبش و جوش روشنفکران کشورهای غربی در همیستگی با همکاران ایرانی‌شان، حساس شدن افکار عمومی جهان نسبت به «موج تروریسم» در ایران، گرایش هرچه بیشتر نیروها و قدرت‌ها به محکوم کردن ترورهای سیاسی‌ی که یا به حساب «وزارت اطلاعات» ریخته می‌شود، یا «جناح‌هایی از حکومت»، یا «دستگاه ولی فقیه»، یا کل حاکمیت، سکان‌داران جمهوری اسلامی را اندیشناک می‌سازد.<sup>(۴۳)</sup>

دو روز پس از اینکه جسد محمد پوینده یافت می‌شود و یک روز پس از اینکه سخنگوی وزارت امور خارجه ایالت متحده هشدار می‌نویسندۀ مخالف را «به شدت محکوم» می‌کند و از رهبران ایران می‌خواهد که از جان «شهروندان ایران و از جمله نویسنده‌گان و سایر صدایهای اعتراض» محافظت کند، آیت‌الله خامنه‌ای وارد صحنه می‌شود.<sup>(۴۴)</sup>

«چندی پیش، صاحب‌نظران صهیونیست و غیرصهیونیست آمریکا در جلسه و کنفرانسی دور هم نشسته و گفتند نباید در دنیای اسلام، الکوی نزدۀ‌ای به وجود بیاید که برای مسلمانان دیگر سرمشق بشود. این الکو که جمهوری اسلامی و کشور مبارک و مقدس امام زمان و کشور ایمان و کشور جهاد و ایثار است، بر ایشان خطر مهی است. لذا از اطراف سعی می‌کنند در کار این کشور اختلال ایجاد کنند، که از جمله آن کارهایی که می‌کنند، فشارهای تبلیغاتی است؛ از جمله آن کارهایی که می‌کنند محاصره اقتصادی است. از جمله آن کارهایی که می‌کنند همین ناامنی‌هایی است که در این کشور به راه انداده‌اند. این قتل‌هایی که در کشور انجام می‌گیرد که البته بار اول هم نیست، این بار آن را تشید کرده‌اند کارهایی است که برخلاف احسان امنیت ملی است. یک ملت در داخل خانه خود باید احسان امنیت کند. نظام اسلامی، نظامی مقندر است. دشمن برای اینکه این اقتدار را بشکند می‌خواهد عجز این نظام و عجز مستران امنیتی و قضایی را تلقین کند، چه کار می‌کند؟ از یک طرف با واسطه یا بی‌واسطه، جنایت را مرتكب می‌شود. از یک طرف هم انگشت اتهام را به خود نظام متوجه می‌کند. یعنی به خیال خود، با یک تیر دو نشانه بزنند... بنده از دستگاه‌های دولتی خواستم، باز هم الان می‌خواهم، هم دستگاه‌های دولتی مثل وزارت کشور و وزارت اطلاعات، هم دستگاه‌های قضایی که به طور جدی این قتل‌های چندگانه‌ای را که در طول تقریباً یک ماهی اخیر اتفاق افتاده است، دنبال کنند، مطمئناً اگر تحقیق و دنبال کنند، سرنخ‌ها را به دست خواهند آورد؛ بدون شک مستقیم و یا غیرمستقیم، دست دشمن در کار است... هدف این است که ملت ایران از حرکت خود به سمت اهداف و آرمان‌های بلند الی و اسلامی دست بردارد.»<sup>(۴۵)</sup>

در فردای سخنرانی «مقام رهبری»‌شان، اعلام می‌کنند که پنج نفر را دستگیر کرده‌اند و دیگر «مباشرین» و «عاملین» قتل‌ها را هم به زودی دستگیر می‌کنند. اما هیچ آکاهی درباره آنها نمی‌دهند و نام و مقام و موقعیت‌شان را پشت پرده‌ی ابهام قرار می‌دهند. آیا کسی را دستگیر کرده‌اند یا که برای خواباندن سر و صدایها و اعاده‌ی اقتدار است که صحنه می‌سازند؟

هم واکنش تند و تیزی به استیضاح عبدالله نوری و کوشش برای برکنار ساختن عطا‌الله مهاجرانی توسط مجلس نشان ندادند. اما وقتی که به جریان افتادن پرونده اسدالله بیات معاون پیشین مجلس را درست پس از "قتل‌ها" و درست در بحبوحه نشارها دیدند، به واکنش برآمدند. با طرح این نکته که "در گذشته مهاجمان و هدف‌های تهاجم در دو سوی خط انقلاب و ضدانقلاب قرار داشتند و می‌شد دوست و دشمن را از هم باز شناخت؛ اما آنچه این روزها رخ می‌دهد به دهها حدس و گمان آلوده است؛ به اعتراض برآمدند که آرایش قوای سیاسی در جامعه تغییر کرده و "صفارانی جدیدی" به وجود آمده است. از این داده اما استنتاج منطقی نکردند و بعثشان را به تتبیع گیری نهانی نرسانیدند که چه نیروهانی از صفت انقلابشان بیرون رفتند و به "ضدانقلاب" پیوسته‌اند. چه، فرصت‌طلبند و فائد اصول و سخت هواوار "زال پلیتیک". در عوض از "پیدایش نوعی تشکیلات سازمان یافته" خبر دادند که «هدف نهانی آن تعصیف دولت جناب آقای خاتمی، کاهش اعتماد عمومی و آشفتگی اجتماعی است که اگر این هدف‌های شوم معحق شود جامعه برای مقابله با آن ناگزیر به پرداخت توان سنگینیست. زیرا آرامش و امنیت هدف اصلی تشکیل حکومتست؛ و اگر دولتی نتواند امنیت شهروندان خود را تأمین کند، فلسفه وجودی خود را از دست خواهد داد.» (۵۶)

اگر "جناب میانه‌رو"، عاملان کشتار را در پشت پرده ابهام می‌گذارد، "جناب راست" در این باره هیچ ایهامی ندارد. تا آنجا که می‌تواند بر این نکته پا می‌فشارد که کار، کار "استکبار جهانی"ست و "عوامل مستقیم و غیرمستقیم" آنها، یعنی "منافقین کوردل" و "تسرویس‌های جاسوسی بیگانه. هدف این "نامنی‌ها و قتل‌های دلخراش" را هم "مخدوش ساختن چهره نظام جمهوری اسلامی" و می‌نایانند؛ که حرفیست کلی، و بی‌معنی. حرف مشخص و با معنی‌شان اما این است که نباید درباره این قتل‌ها زیاد حرف زد، حساسیت نشان داد و متن به خشخش کذاشت که به سود دشمن است.

"دشمن می‌خواهد به جو اختلاف بین نیروهای خودی دامن زند و جناب را باید مراقب باشند" نادانسته به دعوا دامن تزنند. (۵۷)

روی صحبت‌شان هم بیشتر "جناب میانه‌رو"ست. تلاش می‌کنند که آنها را از "جناب چپ" جدا کنند.

"افرادی در داخل، خواسته و ناخواسته ایزار دست بیگانگان شده‌اند و دشمنان پشت این طرح حساب شده، اهداف زیادی را تعقیب می‌کنند... آنها همچنین تلاش می‌کنند تا دولت و مستولان نظام، به خصوص مستولان امنیتی و قوه قضائیه را ناتوان چلوه دهند. همه جناب‌های واپسیت به انقلاب یا هر گرایش باید توجه کنند که یک هدف دشمن ایجاد جو اختلاف بین نیروهای خودیست.» (۵۸)

دیر شده بود. از این حرف‌ها گذشته بود. توب و تشر "جناب راست" هم دیگر کارگر نبود، چه رسد به پند و اندرزشان. به همین خاطر هم شاید، روزنامه جمهوری اسلامی به صدا در آمد. ابتدا به نرمی و سپس با تندی.

"برخی گروه‌ها و جناب‌ها و فرستطلیبان، برای بهره‌مندی‌های سیاسی تبلیغاتی سعی

فروهارها دهها تن از رهبران و چهره‌های اپوزیسیون را به خاک و خون افکنده، پیش از شریف، مختاری و پوینده؛ زالزاده، غفار حسینی و میرعلانی را به کام خود فرو کشیده. نه، واقعیت این است که در پس عبارت‌پردازی‌های پرطمطران و تعریف‌های بی‌محتوای‌شان، در پس پشت کلمه‌ای خشک و واژه‌های خالی از هرگونه حس همدردی و همبستگی با به خون خفتگان، و فراسوی همه‌ی شعر و شعارهایشان در رد خشونت‌گرانی و تشنجه‌آفرینی، "منافع جنابی" نهفته است: در یک جنگ قدرت واقعی واقعی.

## خط مشکوک

"جناب چپ" (یا "خط امام") که پس از پیروزی خاتمی در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶، از حاشیه به متن قدرت رسیده است و اینک جزوی از ائتلاف سیاسی حاکم است (۵۲)؛ بر آن است که با فعال کردن تضاد "جناب میانه‌رو" با "جناب راست"، جدا کردن این دو نیروی اصلی حکومت از یکدیگر، و به وجود آوردن اتفاق بزرگی از نیروهای "ضدانحصار" که نیروی ذخیره‌اش "غیرخودی‌های اصلاح طلب و مسالمت‌جو" هستند، "جناب راست" را به موضع تدافعی پکشاند. نیز خیال می‌کنند که اگر "قانون‌گرانی" قاعده بازی قدرت شود و فرایند توسعه سیاسی ادامه یابد، جلوی خودسری، قلدرمنشی و انحصار طلبی "جناب راست" گرفته می‌شود. (۵۳) اطیبان خاطر هم دارند در صورتیکه "جناب راست" پایاند "قواعد بازی" شود، رفته رفته به حاشیه قدرت سیاسی رانده می‌شود؛ چه طبقات و اقتدار درون جامعه شهری ایران به شدت از این جریان قشری و سنتی بیزارند و حاضر نیستند رأی خود را به کیسه نایاندگان این جناب بریزند. به ویژه اگر "لتربناتیو" داشته باشند و بدانند نیروهای دیگری هم در حکومت هستند که مخالف "جناب راست"‌اند. با چنین نگرشی، از همان اولین نشانه‌های موج تازه وحشت‌آفرینی و مرگ‌آوری، بر تهاجم سیاسی خود علیه "جناب راست" افزودند، نوک تیز حمله را بر "مخالفان قسم خود" دوم خرداد" گذاشتند؛ به "نقش مرموز بعضی رسانه‌های قشری و تمام خواه" پرداختند که "حملات صریح و بی‌پرده و براندازانه خود را متوجه ریاست جمهوری..."

نموده‌اند" و "سرکوب آزادی‌های مدنی و ایجاد فضای رعب و وحشت" را هدف قرار داده‌اند. (۵۴)

مؤتلف سیاسی "جناب چپ" در جنگ قدرت جاری، "جناب میانه‌رو"ست که سال‌ها موتلف "جناب راست" بود. میانه‌روها حتا پس از اینکه وارد ائتلاف با "جناب چپ" شدند و خاتمی را روی کار آورده‌اند، کوشیدند که روابط حسن‌شان را نسبت به "جناب راست" حفظ کنند. اما این جریان که شمار بزرگی از تکنولوگی‌ها و مدیران بخش صنعت و دستگاه دولت "جمهوری اسلامی" را در بر می‌گیرد، نسبت به محکمه غلامحسین کرباسچی دیپرکل "کارگزاران سازندگی" ساکت نشسته است و به افساگری گسترده‌ای علیه آن دست زد؛ به ویژه در زمینه عملکرد "راست"‌ها در بازداشت‌گاه‌ها و شکنجه‌ی زندانیان (۵۵). با این همه باز کوشیدند که از اصل "خبر الامر" اوسط‌ها "خطی نکنند و مناسبشان را با "راست"‌ها کژدار و مریز به پیش بزنند. به همین خاطر

۲ او توسط همکار خود، حسین عبداللہی که از فرماندهان مرکز ثارالله (واحدهای ضدشورش مستقر در پونک تهران) و حسین لاجوردی (فرزنده اسدالله لاجوردی قصاب معروف زندان‌های ایران) و فرزند حسن شریعت‌مداری، مدیر مستول کیهان، احکام قتل‌ها را به اجرا کذاشته است.

۳ در قتل‌ها دو تیم شرکت داشته‌اند:

- قتل داریوش فروهر و پروانه فروهر توسط تیمی انجام گرفته است که در خارج از ایران (البان) نیز کارآموزی کرده و در توروهای خارج از کشور نیز شرکت داشته‌اند.

- قتل‌های نویسندهان توسط تیمی انجام گرفته است که در جو تصرف شدید نگاهداری می‌شوند. (۶۳)

روایت دوم را آنکه به خارج از کشور گیریخته، می‌گوید. به خبرنگار روزنامه فرانکفورتر روزن شتاب

.... «جمع رفع بحران» که از وجودش حتا همه نمایندهان مجلس نیز با خبر نیستند، می‌تواند خود اختارت تصمیماتی بگیرد و حتا دستور به قتل دیگران بدهد. این مجمع... دارای چهار عضو ثابت است. رهبر منبه‌ی، علی خامنه‌ای؛ رئیس سپاه پاسداران؛ رئیس جمهور سابق و مستول فعلی «جمع تشخیص مصلحت نظام»، هاشمی رفسنجانی و رئیس جمهور، محمد خاتمی. هریک از این‌ها همراه با یک مشاور هستند... در هنگام نیاز افراد دیگری نیز به این مجمع راه پیدا می‌کنند. به عنوان مثال مصباح یزدی مستول بخش ایدولوژیک علیه قم، آیت‌الله یزدی، مستول قوه قضائیه و ناطق نوری که فوق محافظه‌کار است و یا وزیر کشور. از آتجاییکه پس از انتخابات ریاست جمهوری فضای مطبوعات بازتر شد، این مجمع تصمیم گرفت که تحقیقاتی در مورد روزنامه‌نگاران، ناشران، نویسندهان و سایر روشنفکران بکند... حدود ۲۰۰ نام که با نظام ناسازگارند - چه زن و چه مرد... ارائه شد. پس از مدت کوتاهی، اولین کسانی که نامشان در این فهرست آمده بود، قربانی ترورها شدند. به این ترتیب دانشجویی در مازندران به قتل رسید. همچنین یکی از فعالین [جنبش] سندیکاتی به نام پیشه کلاه و یکی از مستولان روزنامه‌ی محلى در زاهدان و یک ناشر تهرانی به نام انور صمدیان و هفت نفر دیگر.

درباره این گروه از مقتولین در مجامع عمومی زیاد صحبت نشده، پس از قتل فروهرها و نویسندها بود که سر و صدایها بلند شد. چه در داخل از کشور و چه در خارج» (۶۴)

این روایت درست است یا روایت پیشین؟ درستی و دقت‌شان تا چه اندازه است؟ یا که هیچکدام دقیق نیستند و تنها عناصری از واقعیت را در بردارند. مگر نه این است که در هم آمیختن راست و دروغ و انتشار دادن اطلاعات نادرست و نادقيق و گمراه‌کننده، جزو پیش با افتاده‌ترین شکردهای هر دستگاه اطلاعاتی است؟

می‌کنند با جملات دویله‌لو و حتا بعضاً با چنان اطمینان و قاطعیتی از محاکومیت جناح رقیب خود سخن به میان می‌آورند که گوئی خبرهای موافقی دارند ولی آن را پنهان کرده‌اند... منطقاً لازم است کسانی که با چنین قاطعیتی اظهارنظر می‌کنند، اطلاعات خود را در اختیار مراکز مربوطه قرار دهند تا بلکه به یافتن سرنخ‌ها کمک شود.» (۵۹)

«آمریکا اگر به طور رسمی، مستولیت حوادث اخیر را به جناح خاصی در ایران نسبت می‌دهد، به هر حال دشمن است و دیگر همه می‌دانند که چه اهدافی را تعقیب می‌کند. اما از دولتی که ادعای دولتی می‌کنند ولی موضع خصم‌انه دشمن را تائید می‌کنند این انتظار نمی‌رود که بخودرهای کینه‌تزاں دشمن را تکرار نمایند» (۶۰)

اما تلاش این‌ها هم به جانی نمی‌رسد. فضای پر خلجان‌تر و تضادها حادتر از آن است که کسی میدان خالی کند. تاکیدهای هر روزه‌ی دولت بر پیگیری جنایت و کلی گوئی‌های سخنگوی قوه قضائیه و اعضای «کمیته‌ی ویژه‌ی بررسی قتل‌های مشکوک» نه تنها در فروکش تنش و افزایش آرامش جامعه تاثیری ندارد که به ناخستین و نگرانی‌ها شدت می‌بخشد. شیرازه‌ی کار از دستشان در رفته است. پنهان روى آب ریخته شده است. روزنامه‌ها و نشریه‌ها بیش از پیش به ماجرا می‌پردازند و از ناکارائی وزارت اطلاعات اظهار تعجب می‌نمایند. مهار دانشگاه را هم دیگر در دست ندارند. گرفتاری از حد «دقتر تعکیم وحدت» گذشته است. حالا با حرکت مستقلی روپرور هستند که به هیچکی از جناح‌هایشان وابسته نیست و خواستار استعفای وزیر اطلاعات و رئیس قوه قضائیه است. (۶۱) در آین چهلین روز خاکسپاری پروانه و داریوش فروهر نیز دست وزارت اطلاعات در قتل‌های مشکوک رو می‌شود. خبرهای هم که از خارج از کشور به ایران باز می‌رسد فرضیه دخالت وزارت اطلاعات را تائید می‌کند. دیگر جای حاشا نیست که عامل اجرای قتل‌ها، همین وزارت خانه است. وضعیت خطرناک شده است. خطر را احساس می‌کنند. می‌ترسند و خشمگین‌اند. این ترس و خشم در گفتارشان دیده می‌شود.

در واقع خشونت بهانه خوبی شده تا از این طریق، سربازان گمنام و جان بر کف در قلمرو امنیتی کشور در معرض حملات و قیحانه‌ای قرار گیرند... حتا عده‌ای با گستاخی تلاش می‌کنند این شبهه را جا بیندازند که اگر ساختار امنیتی کشور نتواند ردپای جنایتکاران را پیدا کند، این نشان می‌دهد که قتل‌های مشکوک توسط خودش صورت گرفته است... خط مشکوکی وجود دارد که اگرچه کامی هم از زبان بعضی خودیها و نیروهای انقلاب سخن خود را بیان می‌کند،

ولی هدش تخریب و دستکم «تضییف ساختار امنیتی کشور» به هر قیمت ممکن است. (۶۲) در همین روزه‌است که یکی از مقامهای اطلاعاتی جمهوری اسلامی، به خارج از کشور می‌گریزد (یا گریزانده می‌شود). یکی هم کویا مخفی می‌شود. این‌ها هر کدام به انتشار فهرست نام کسانی دست می‌زنند که انگار مورد تحقیق قرار گرفته‌اند و ممکن است کشته شوند. از آمرین هم می‌گویند. به دو روایت. روایت اول از ابوالحسن بنی صدر است.

«قتل‌های اخیر به ترتیب زیر انجام شده‌اند:

- ۱- حکم قتل را آقای خامنه‌ای، (رهبر) صادر و آقای منیرالدین شیرازی (روحانی) به آقای سرتیپ ذوالقدر ابلاغ کرده است.

## بهران قتل‌های سازمان یافته

خواهد کرد.

بیشترین چیزی که می‌توانستند بگویند، همین است؟ که "شبکه" نتنهای افروزی را "شناسانی" کرده‌اند. که شک ندارند این "شبکه" در «جهت مطامع بیگانگان دست به این اعمال جنایتکارانه زده» است. که گرچه هنوز گردانندگانش را نشناخته‌اند - پنهان! اما در میان آنها که پیدا کرده‌اند، "معدودی" از اعضای وزارت اطلاعات دیده می‌شوند که بی‌شک آلت دست آن عوامل پنهان! بوده‌اند! مهم نیست که این معدود اعضای وزارت اطلاعات که هستند و چند نفر هستند! اما مهم است بدانیم و شک نداشته باشیم که این افراد "مسئولیت‌ناشناس" هستند و کچاندیش و خودسر! توجه هم می‌دهند که مستلای که پیش آمده به هیچ‌وجه ساده نیست! پیچیده است و حلش وقت می‌برد و دقت و درایت!

اما قرار نیست مستله به همان صورتی فهمیده شود که طرح شده است. به این دلیل ساده‌که مستله اصلاً جنایت‌هایی که روی داده و خون‌هایی که ریخته شده نیست. مستله نیچیده‌تر از این حرف‌هاست. مستله، وزارت اطلاعاتیست که اینک دستش روست و زیر ضرب است و موضوع بحث خاص و عام. مستله این است که اگر ختم غالبه هرچه زودتر اعلام نشود، کار بین پیدا می‌کند و به جاهای باریک می‌کشد، و چیزهایی رو می‌شود که هیچ به مصلحت نیست و تهدیدی برای امنیت ملی است. نه، باید این "فتنه" را خواباند. هرچه زودتر بهتر. هم از این رو، این بار پیش از همه ولی فقیه روی صحنه می‌آید.

... آنچه موجب تعجب و حیرت است، مواضع بعضی مطبوعات خودی و رسانه‌ای داخلی است که درست مانند دشمنان عمل می‌کنند...

تبلیغات علیه وزارت اطلاعات، کمال بی‌انصافی و ظلم مسلم است و من به مسئولین، معاونین و مدیران این وزارت‌خانه عرض می‌کنم که مبادا روحیه خود را از دست بینهید، سنگرهایتان را محکم حفظ کنید... عناصر شریر و ماجراجو و فرمودن طلب به تصور این که وزارت اطلاعات تضییف شده و قدرت و توانایی ندارد، سعی می‌کنند فضای کشور را از زیر چتر امنیتی خالی فرض کنند و من به آنها نصیحت می‌کنم که این اشتباه را مرتبک نشوند... با توجه به تجربه‌هایی که این جانب در زمینه‌های گوناگون اداره‌ی کشور دارم، نمی‌توانم باور کنم و پنیدم که این قتل‌ها بدون سناپری خارجی باشد...

دشمنی [مرحوم فروهر] و همسرش بی‌ضرر و بی‌خطر بود. آنها هیچ ضرری نداشتند و به هیچ‌جا هم وابسته نبودند... آنها مرتبت علیه نظام اطلاعیه می‌دادند، اما مردم تحت تاثیر و نفوذ فروهر نبودند و کسی هم او را نمی‌شناخت و انصافاً فروهر و همسرش نانجیب نبودند، بنابراین چگونه می‌توان باور کرد کسانی که فروهر را کشته‌اند، دوست نظام هستند و برای نظام کار می‌کنند...

ممکن است عواملی که جزو وزارت اطلاعات بودند، فریب خورده باشند و یا تحت تاثیر بیگانگان قرار گرفته باشند. باید گشت و عوامل را پیدا کرد...

وزارت اطلاعات یک تجربه سخت را از سر گذرانده و نقطه ضعفی را که در پیکره‌اش وجود داشت، صادقانه به اطلاع مردم رساند و به نظر من شجاعت برادران وزارت اطلاعات در

به هر رو، باید سر رشته امور را به دست می‌گرفتند؛ به این روند آشوبناک مهار می‌زدند و ابتکار عمل را از آن خود می‌ساختند. پس در روز دوازدهم دی‌ماه، رئیس قوه قضائیه‌شان ابراز ایندیواری می‌کند که چند و چون «قتل‌های اخیر با پیگیری همه مستولان کشور در حال روشن‌شدن است». و این درست همان روزی است که خبر می‌دهند "کمیته‌ی تحقیق درباره قتل‌های مشکوک" گزارش خود را تسلیم رئیس جمهور کرده است و رئیس جمهور هم از "کمیته..." خواسته است که نتیجه تحقیق خود را به مردم گزارش دهد. در روز دوشنبه ۱۶ دی‌ماه دادگاه تهران حکم توقیف روزنامه "شلمچه" را صادر می‌کند که ارگان دار و دسته‌های چماق‌دار است و افسار گسیخته‌ترین گروه‌بندی "جناح راست". توقیف "شلمچه" اگر انتیازی باشد به انتلاف "جناح چپ" و "جناح میانه" انتیاز ناچیزی است و خیلی دیر. سه‌شنبه ۱۵ دی‌ماه، همان روزی که فرانکفورتر روزن اشتار از قول یکی از همکاران به خارج از کشور گریخته "جمع رفع بهران" خبر می‌دهد که خاتمی در جلسات تصمیم‌گیری کشتار مخالفان شرکت می‌کند؛ و درست چند ساعتی پس از پخش خبر ترور نافرجام علی رازی‌بنی رئیس کل دادگستری تهران، یک "منبع نزدیک" به "کمیته ویژه رسیدگی به قتل‌های مشکوک" به خبرنگار "ایران" می‌گوید که "تا ساعتی دیگر اطلاعیه‌ی مهمی از سوی مقام‌های مستول درباره قتل‌های مشکوک اخیر صادر خواهد شد." درست یک ساعت پس از پخش این خبر، یعنی در ساعت ۲۱/۲۲، "روابط عمومی و وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران" اطلاعیه زیر را صادر می‌کند:

"وقع قتل‌های نفرت‌انگیز اخیر در تهران نشان از فتنه‌ای دامن‌گیر و تهدیدی بر امنیت ملی ایران داشته است. وزارت اطلاعات بنا به وظیفه قانونی و به دنبال دستورات صریح مقام معظم رهبری و ریاست محترم جمهوری، کشف و ریشه‌کنی این پدیده شوم را در اولویت کاری خود قرار داد و با همکاری کمیته ویژه تحقیق رئیس جمهوری موفق گردید شبكه مزبور را شناسانی، دستگیر و تحت تعقیب و پیگرد قانونی قرار دهد و با کمال تأسف معدودی از همکاران مسئولیت‌ناشناس، کچاندیش و خودسر این وزارت که بی‌شک آلت دست عوامل پنهان قرار گرفته و در جهت مطامع بیگانگان دست به این اعمال جنایتکارانه زده‌اند، در میان آنها وجود دارد.

این اعمال جنایتکارانه نه تنها خیانت به سربازان گمنام امام زمان (ع) محسوب می‌شود، بلکه لطمہ بزرگی به اعتبار نظام مقدس جمهوری اسلامی وارد آورده است. وزارت اطلاعات ضمن محکوم کردن هر جنایت علیه انسان‌ها و هرگونه تهدید علیه امنیت شهروندان و درک عمیق از ابعاد فرامی‌این فاجعه، عزم قاطع خود را در ریشه‌کنی عوامل و محركان خشونت سیاسی و تضمین امنیت اعلام داشته و به است شریف ایران اطیبه‌ان می‌دهد همانگونه که در فراز و نشیبه‌ای انقلاب اسلامی حافظ امنیت و استقلال کشور و حقوق شهروندان بوده است، این‌بار نیز با تمام توان و امکانات خود بقایای باندهای مغرب و قانون‌شکن را مورد هجوم قرار داده و سایر سرخنگ‌های داخلی و خارجی این پرونده پیچیده را برای دستیابی به دیگر عوامل این فتنه دنبال

بیان این حقیقت قابل تعسین است.(۶۵)

آنچه در نماز جمعه ۱۸ دی ماه از زبان سیدعلی خامنه‌ای درمی‌آید، حرفهای حساب شده و اندیشه شده‌ای بود که با هدف رفع اتهام از خودشان، اعاده حیثیت از دستگاه امنیتشان، هشدار خارجی در این مرکز امنیت و اطمینان عمومیست و چنین جراحی و تجویی نیازمند جراحان حادق و ذیصلاح است که اراده لازم را برای قطع دست اجانب و اعضاء بیمار داشته باشد.«(۷۱)

«دفتر تعکیم وحدت» هم به رئیس جمهور هشدار می‌دهد که از برخورد «مصلحت جویانه» به سنتله خودداری کند و وزیر اطلاعات را کنار بگذارد. (۷۲) روزنامه نلام هم از قول شماری از نمایندگان مجلس می‌نویسد که «آقای خاتمی قصد عزل آقای ذری نجف‌آبادی از پست وزارت اطلاعات به جهت عدم توانائی وی در حفظ امنیت کشور را دارد و ظاهراً آقای ذری نجف‌آبادی دو ماه از رئیس جمهور مهلت خواسته است.» (۷۳) و رفته رفته جریان‌هایی از «جناب میانه رو» هم با «جناب چپ» هم‌آواز می‌شوند و خواستار استعفای وزیر و «اصلاحات اساسی» در وزارت اطلاعات. (۷۴)

ذری نجف‌آبادی اما از کار کناره نمی‌گیرد و برجای می‌ماند. «جناب راست» حاضر به واپس‌نشستن و امتیاز دادن نیست. حمله حریف را با خند حمله پاسخ می‌دهد. لبی‌تیز را هم متوجه «جناب چپ» می‌کند؛ از زبان دبیرکل «جمعیت‌های موتلف اسلامی»، حبیب‌الله عسگر اولادی مسلمان می‌شنویم:

«البته یکی دیگر از تحریکات بیگانگان و خداناًقلاب، انتقام از وزارت اطلاعات بوده و هست. آنها نلاش دارند وزیر اطلاعات را مقصّر جلوه داده و در شرایط حساس با مجبور کردن وی به استعفایه به مقصد خود که متألاشی کردن نیروهای اطلاعاتی و انفجار اسناد گران‌ستگ در آنجاست، برستند.» (۷۵)

اما در این نقطه نمی‌ایستند. این بار می‌خواهند تا ته خط بروند، توهمندانی کنند و حریف را سر جای خود نشانند. می‌خواهند به حریف‌شان درس عبرت دهند. به حریفی که قواعد بازی را زیر پا کنداشت و برای حفظ موقعیتش تقلب می‌کند. روز ۲۱ دی‌ماه، حجت‌الاسلام روح‌الله حسینیان، رئیس «مرکز اسناد انقلاب اسلامی» در گفتگوی اختصاصی با روزنامه کیهان فاش می‌کند که:

«این که اصل عمل قتل‌های اخیر بر خلاف مصالح نظام اسلامی و محکوم بوده است، در آن هیچ تردیدی نیست. ولی باید برای ریشه‌کنی این قضایا جسارت اعلام واقعیت‌ها را داشته باشیم تا بتوانیم راه صحیح پیشگیری از آن را به دست آوریم.

نخست این که نیروهایی که مرتکب چنین قتل‌های شدید نیروهای مذهبی بوده و از لحاظ سیاسی از طرفداران جناب چپ استحاله شده و از هواداران جدی رئیس جمهوری بوده‌اند و تا آج‌نی که من از سوابق معتقد آنها اطلاع دارم، مستول این جریان آدم اهل فکری بود. مقتولان نیز از مخالفان نظام بودند به طوری که بعضی از آنها مرتد بودند و عده‌ای دیگر ناصبی بوده و نسبت به اتهه اظهار(ع)، جسارت می‌کردند...»

و یکی از روزنامه‌نگاران دکراندیش داخل کشور نیز به خبرنگار رویتر گفته بود «این اولین باری است که دولت پذیرفته که عناصر خودش دست به جنایت زده‌اند و این نقطه قدرت دولت‌مان است.» (۷۶)

خاتمی هم در سخنرانی شب ۲۱ ماه رمضان در امتداد همان خطی حرف می‌زند که خانه‌ای ارائه داده بود؛ با این فرق که از زاویه ایجابی و اثباتی به سنتله می‌پردازد؛ نه سلبی و نفی:

.... همه جریان‌های سیاسی، علمی و مراجع این اعمال و جنایتها را محکوم و تاکید کردند که با این سنتله باید برخورد و این لکه نگ از جامعه ما برچیده شود و این نقطه اقتدار نظام ماست...»

ما در هر کجا این پیکره عظیم با همت مردم و با تأثید رهبری معظم انقلاب و با همبستگی ملی و به لطف خداوند این غنه را در خواجه‌آورده و در خدمت به مردم و پیشرفت جامعه همت خواهیم گذاشت. امروز عزم ملی برای استقرار نظام و قانون‌گرانی پدید آمده است و مردم از این موقعیت و جو خوب باید با همبستگی و وحدت استفاده کنند.» (۷۷)

«کارگزاران سازندگی» و روحانیت هرآشان هم در حد امکان می‌کوشند که از دامن زدن به اختلاف پرهیزند، برخوردشان را با «جناب راست» تعدیل کنند و آنها را به بازنگری رفتارشان تشویق. (۷۸) پیشنهاد مشخص‌شان هم این است که موضع از راههای قانونی دنبال شود و «تحقيق و تفحص پیرامون قتل‌ها و ترورهای اخیر و عوامل دست‌اندرکار آن» تا رسیدن به نتیجه ادامه یابد. (۷۹) اما «جناب چپ» دست‌بردار نیست. با اعتماد به نفس، خطمشی‌اش را پی‌می‌گیرد هرچند با لحنی آرامتر استعفای وزیر اطلاعات را می‌خواهد و بازسازی وزارت‌خانه را.

«بدون تردید با معرفی تعدادی از کارکنان وزارت اطلاعات به عنوان دست‌اندرکاران قتل‌های فجیع اخیر ضربه بزرگی به حیثیت این وزارت و پیکره نیرومند و سالم آن وارد شده است و سخن از احتمال رخنه کشورهای خارجی به این دستگاه حساس و مرکز تأمین امنیت کشور می‌رود...»

«جهیه مشارکت ایران اسلامی»، نخستین گام را جهت جلب اعتماد عمومی، برکناری مدیریت کنونی وزارت اطلاعات و بررسی عملکرد آن می‌داند. هنگامی که پیگیری پرونده قتل‌ها از سوی آقای رئیس جمهور به یک هیئت ویژه واگذار شد، حکایت از آن می‌نمود که اعتماد لازم

سکانداران نظام هراسنگا و اندیشناکاند. چون همیشه، هاشمی رفسنجانی است که «جمع‌بندی» مباحث و مشاجرات را از ارائه می‌دهد و از دو طرف می‌خواهد که قتله را پایین بکشدند و بگذارند که «کار در سیر خودش درست پیش رود».

«مشاجراتی که هم اکنون در پیش رو داریم و به خصوص جناح‌های اصلی در میدان کشور که همیگر را متهم می‌کنند سودی از این بحث‌ها نمی‌برند. ما به جان هم می‌افتیم و همیگر را متهم می‌کنیم و لکه‌دار می‌کنیم و همه با این گونه بعثه‌هایی که می‌شود، ضرر می‌کنیم.» (۸۳)

آتجه را که رفسنجانی در بیانی آرام و خوشنود گوشزد می‌کند، روزنامه «جمهوری اسلامی» با دلگرانی و سراسیمگی به زبان می‌آورد.

«افراد مستقل و غیروابسته به جناح‌های سیاسی وقتی در منازعات جناح‌ها دقت می‌کنند، دقیقاً یک کشته را در دریانی متلاطم پیش چشمان خود مجسم می‌نمایند که سرنشینان آن هر کدام به سوراخ کردن قسمتی از کشته مشغولند؛ به خیال این که با این کار آن دیگری غرق می‌شود و خود می‌تواند کشته را تصاحب کند! غافل از این که وقتی کشته سوراخ شود، همه غرق می‌شوند و دیگر از خود کشته و سرنشینان آن اثری نغواهد ماند...

جنگ قدرتی که میان جناح‌ها وجود دارد، مانع روش شدن واقعیت‌هاست... هر جناحی سعی می‌کند قتل‌ها را به جناح مقابل منتسب کند. در این میان مقدسات زیر ستوال می‌روند، انگشت‌های اتهام به سوی افراد موجه نشانه می‌روند. انقلاب و دین و نظام، به خشونت متهم می‌شوند و این همه صورت می‌گیرد برای اینکه عده‌ای مایل هستند قدرت خود را تعکیم کنند و قله‌های تسخیرنامه را به تسخیر درآورند...» (۸۴)

وضعیت به حدی مخاطره‌آییز است که «میان‌روها» هم به صرافت می‌افتد و ضرورت آتش‌بس فوری و آتی را پیش می‌کشند. پیش و کم با همان استعاره‌های روزنامه «جمهوری اسلامی». با این فرق که برخلاف ترازوی روزنامه «جمهوری اسلامی» که به سود «رامت‌ها» میزان شده، کفه ترازوی این‌ها به سود «چپ‌ها» سنگینی می‌کند.

... در زمانی که کمیتۀ تحقیق درباره قتل‌های سازمان‌یافته به مراحل خوب و تعیین‌کننده‌ای رسیده است و هر آن ممکن است با ارائه گزارش نهایی خود غالبه قتل‌ها را ختم کند، این ظن را که کسانی واقعاً مخالف حقیقت‌یابی کمیتۀ تحقیق هستند، تقویت می‌کند. این جماعت از این نکته بدیهی غافلند که کشته جمهوری اسلامی که همه جناح‌ها بر آن سوارند تحت تأثیر تحولات اخیر در دریای متلاطم بدگمانی‌های داخلی و خارجی شناور است و تیشه‌هایی که حضرات گمان می‌برند بر پشت رقبی فرو می‌کویند، در حال شکستن کشته ملت و دولت ایران است و اگر این ضربیات ناشیانه چندی دیگر نیز پیاید، نه از تاک نشانی خواهد ماند و نه از تاک نشان... با وضع بفرنجی که در این یک هفته اخیر پیش آمده است، همه جناح‌های درون نظام اسلامی با رشته جدیدی به نام «بحران قتل‌های سازمان‌یافته» به یک دیگر گره خورده‌اند و حیات سیاسی همه آنها به حل مدبرانه این بحران بستگی دارد. پس بگدارید عالی‌ترین مقام اجرائی کشور به حکم وظیفه و اختیارات قانونی‌اش این بحران را حل کند.» (۸۵)

پایان داستان را می‌شود حدس زد. «کمیتۀ تحقیق درباره قتل‌ها مشکوک» در روز ۲۴ دی‌ماه

تا جانی که من اطلاع دارم، مدتی است بتیروهای چپ فرست‌طلب در حال تدوین سناریوی نیز برای در دست گرفتن وزارت اطلاعات هستند... در این راستا تا حدودی موفق هم شدند، به طوری که چند معاون و مستول را به آقای ذری تحمل کردند و...» (۷۶)

حسینیان این حرف‌ها را در برنامه‌ی تلویزیونی «چراغ» هم می‌گوید. در سهشنبه شب ۲۳ دی‌ماه، و این پیش از پیش به تنش میان جناح‌های حاکمیت دامن می‌زند. «جناح میان‌رو»، دوباره در کنار «جناح چپ» قرار می‌گیرد؛ در صفحه فشرده و در فضای سخت متشنج. «جمع‌روحانیون نیاز» بیانه می‌دهد و مصاحبه حسینیان را «توهین‌آمیز به ملت و تضییف‌کننده ریاست جمهوری» می‌خواند و کشته‌های سازمان‌یافته دگراندیشان را «میوه‌های تلغی و ثمرات نامطلوب تفکر و اندیشه انحرافی و غیراسلامی فرهنگ خشونت، توسل به زور و قانون‌شکنی» می‌نامد و ادامه می‌دهد:

«پس از کشف دخالت عناصری از وزارت اطلاعات در قتل‌های اخیر، شنبه شد که در یکی از محاذی تعمیم‌گیری پیشنهاد ارائه سناریوی عجیب مطرح گردید که با ساختن مصاحبه‌ای چند تن از زندانیان نمایی قتل‌ها را به عهده گرفته و بدین ترتیب ماجراهای در دنیاک اخیر قبل از اطلاع ملت خاتمه یافته و خون مقتولین بی‌گناه لوث شود که با مخالفت شدید ریاست جمهوری مواجه و منجر به تشکیل کمیتۀ تحقیق قتل‌های مشکوک شد.» (۷۷)

«جمع‌نمایندگان ادوار مجلس» از خاتمی می‌خواهند مبدون ملاحظات سیاسی» و «با قوت و قدرت ماجرا را پیگیری و همه‌ی عوامل انحراف را شجاعانه از میان بردارد.» (۷۸) تن از مدرسین، محققین و روحانیون حوزه علمیه قم با صدور بیانیه‌ای عقده‌گشانی می‌کنند؛ از کسانی که «خود را متولیان انحصاری دین می‌دانند» شکایت می‌کنند که اسلام «این مکتب پربار را مظهر خشونت، چهاق و حمله به افراد و اماکن، تهدید و ارعاب حافظ فکری و فرهنگی کرده‌اند» و از سنتی نابخشودنی در حق اسلام و پیامبر، «فقان سر می‌دهند.» (۷۹) علی‌ریبعی مدیر مستول روزنامه «کار و کارگر» در مقاله‌ای افشاگرایانه از روند تعلو در وزارت اطلاعات در دوره وزارت فلاحیان می‌نویسد و اینکه «این تحولات نشان گرفته از سلیقه‌های کج و اندیشه‌ی تنگ منصب‌شده‌گان به ناسزا و کوتاه‌فستان ناروایی بود که از حداقل روش‌بینی و ژرفنگری بی‌پره بودند که ساختار اطلاعاتی و امنیتی کشور را منطبق با نیازهای زمانی بازسازی کنند و به جای به کارگیری نیروهای مخلص و قدیمی سپاه و دستگاه‌های دیگری که به خانواده‌ی وزارت اطلاعات پیوستند، افرادی از باند و گروه خود به روش افقی در موقعیت‌های حساس گمارده و در واقع یک الیگارشی اطلاعات محلی را بنا نهادند...» (۸۰)

تجاهیین انقلاب اسلامی هم توروها را «بغخشی از یک سناریوی گسترشده با اهداف کلان ضدانقلابی و ضدملی» قلمداد می‌کنند. آنها همچنین خبر می‌دهند که «جناح راست بر آن است که طرح عدم کمایت رئیس جمهور را به مجلس ببرد.» (۸۱) هاده‌اران «دفتر تعکیم وحدت» در گردهم‌آئی و نظاهرات دانشجویی شعار می‌دهند؛ «توطنه خانین افشاء باید گردد.» «توطنه کودتا، افشاء باید گردد.» «وزیر اطلاعات، استعفا.» (۸۲)

جز در ماههای اول سال ۱۳۶۰، هرگز در چنین بحرانی چنین حاد گرفتار نشده بودند؛ هر گر این چنین پرده را ندریده بودند و برای هم خط و نشان نکشیده بودند. «بیان‌روها» و

نتیجه کار خود را اعلام می‌کند.

رد کردن فرضیه‌ای «دخلات جناحها» در «قتل‌های مشکوک» و پیش کشیدن این نکته که وزیر اطلاعات و مدیران وزارت خانه‌اش از آنچه در «معفلی» از کارمندان می‌گذشت و به تورهای انجامیده، ناگاه بوده‌اند، فرضیه‌ی سومی را تعویت می‌کند. فرضیه‌ای آشنا. همان فرضیه‌ای را که نخستین بار از سوی وزارت اطلاعات‌شان طرح شد. در همان «اطلاعه»<sup>۵</sup> دی ماه پی‌امون قتل‌های مشکوک اخیر. همان که کشtarها را به یک «شبکه فتنه‌گر» نسبت می‌دهد که شماری از اعضای از «همکاران مستولیت ناشناس، کج‌اندیش و خودسر» وزارت اطلاعات‌اند و «آلた دست عوامل پنهان» و در خدمت «مطابع بیگانگان». پس «کمیته تعقیق‌شان که در ظاهر مستقل بود و از عناصر دست چین شده رئیس جمهور تشکیل شده بود و به نام «کمیته تعقیق رئیس جمهور» شهربت یافته بود، در پایان چند هفته کار پر جار و جنجال به ساریوئی مهر تائید زد و رخت برپست که اطلاعاتی‌هاشان ساخته‌اند و پرداخته‌اند. چه جالب است و طبیعی! نعی خواهند، تحواسته‌اند، هرگز تحواسته‌اند که به این ستاد فرماندهی «سربازان گمنام امام زمان» کمترین خدشه‌ای برسد. به تشکیلات کارآئی که در منکوب کردن نشانه‌ها و ندادهای حکومتشان بوده است. به دستگاه پیچیده و هزارتوئی که در منکوب کردن نشانه‌ها و ندادهای اعتراض، دستاورده‌ی چشمگیر داشته. به نیروی نیم‌پیدا و نیم‌پنهانی که در حرفری سرکوب فرقانوئی خبره شده و آن را توانان با سرکوب قانونی مخالفان به کار بسته. به سازمان خوفناکی که صدما هسته‌ی وحشتپراکنی و مرگ‌آفرینی را در این سوی و آن سوی ایران اداره می‌کند و صدما تن از سرشاخه‌های پیکره‌ی جامعه‌ی دگراندیشان و دگرخواهان ما را به خاک و خون انداخته. به نهادی که تروریسم دولتی را جزء تفکیک‌تابنیز جمهوری اسلامی ساخته است و از این رهگذر به قدرت و ثبات نظام‌شان افزوده است.<sup>(۸۸)</sup>

انتخاب خاتمی به مقام ریاست جمهوری نیز با پیش گرفتن سیاستی نوین نسبت به این سازمان همراه نبود. خاتمی نه تنها در جهت از کار انداختن شبکه‌ی وحشت پراکنی و مرگ‌آوری وزارت اطلاعات حرکت نکرده، که در دوران زمامداریش به ویژه از بهار ۱۳۷۷ به این سو. دامنه حرکت باندهای چماقدار و عملیات فرقانوئی‌شان بیشتر و بیشتر شده. بیشتر از آنچه در بهار و تابستان سال ۱۳۶۰ دیده شد، شاید. در این ده ماهه گذشته روزی نبوده که دفتر روزنامه و نشریه‌ای، سخنرانی یا گرددهم‌آئی، یا تالار سینما یا سالن کنسرتی در معرض حمله باندهای چماقدار نبوده باشد و کسانی مورد ضرب و جروح افراد ناشناس قرار نگرفته باشند.<sup>(۸۹)</sup> این آخری‌ها کار به انفجار بمب در دفتر روزنامه‌ها هم کشیده شده و «آشوب در برخی نماز جمعه‌ها» و آتش زدن اتوبیل برخی از «سخنرانان»<sup>(۹۰)</sup>

گروه‌های چماقدار که از سوی رسانه‌های آن دیار «گروه‌های فشار» خوانده می‌شوند، رفته رفتند به چنان شنبجی در گستره‌ی جامعه دامن می‌زنند و چنان وحشتی در دلها می‌اندازند که سرانجام واکنش آغاز می‌شود. بیشتر به صورت عریضه یا نامه سرگشاده نوشتن به مستولان مملکت. یکی از ماهنامه‌ها هم پرونده‌ای در این زمینه می‌گشاید و می‌کوشد «از رازهای آن سرزمین پرده بردارد. اما ن رازی می‌گشاید و ن راهی. همین نشریه است که خبر می‌دهد:

«... تصمیم‌گیری‌های افرادی که قتل‌ها را سازماندهی و اجرا کرده‌اند به صورت محفلی بوده. تحقیقات عمیق حاکی از آن است که هیچکدام از گروه‌ها و جناح‌های سیاسی در این کار به هیچ عنوان دخلات نداشته‌اند...»

متاسفانه در برخی روزنامه‌ها به طور ناصحیح به اسامی برخی مدیران وزارت اطلاعات به عنوان مظنون اشاره شده است که عاری از صحت بوده و این امور مورد پیگرد قانونی است.<sup>(۸۶)</sup>

بدین ترتیب «کمیته...» به کار خود پایان می‌دهد و پرونده‌ی «قتل‌های مشکوک» را به دادستان نظامی تهران می‌دهد. و دادستان، حجت‌الاسلام محمد نیازی هم در اولین گفتگوی خود با مطبوعات، آکاهی می‌دهد که:

« در این پرونده تنها به چهار قفره قتل مربوط به مقتولان داریوش فروهر و همسرش، محمد مختاری و محمد جعفر پرونده‌ی رسیدگی می‌شود. »

۱۰ نفر تحت تعقیب قرار گرفته و بازداشت شدند که شماری از آنان با سپردن قرار و تعدادی به لحاظ بی‌کنایی آزاد شده‌اند و تعدادی هنوز در بازداشت به سر می‌برند.

برابر اصل ۱۶۵ قانون اساسی - که اصل بر محاکمه علی‌الله است مگر به امنیت ملی ضربه وارد کند که آنهم با تشخیص رئیس دادگاه است. در این پرونده نیز چنانچه رئیس دادگاه تشخیص دهد، محاکمه علی‌الله خواهد بود.

تا کنون هیچ یک از متهمان ادعای نکرده‌اند که برای ارتکاب این قتل‌ها مجوز و حکم شرعاً داشته‌اند...»

به لحاظ زشتی این جنایات، شاکله وزارت اطلاعات نمی‌تواند این جنایات را پیغیرد و به همین دلیل متهمان سیر طبیعی و سلسله مراتب تشکیلاتی را دور زده‌اند و به جای ضوابط از روابط استفاده کرده‌اند، و در این قضیه مدیرکل یا معاون مربوطه وزارت اطلاعات در جریان نبوده‌اند....»

متهمان این پرونده ادعاهایی در مورد مقتولین دارند که مورد قبول این دادسرا نیست و متهمان طبعاً از خودشان دفاع خواهند کرد.

برخی از افراد خارج از وزارت اطلاعات شناسانی شده و اقداماتی انجام شده است تا در مورد وابستگی آنان به خارج تحقیق شود.<sup>(۸۷)</sup>

## میان ماندن و رفتن

با آن همه نگرانی‌ی که سر تا پای وجودشان را گرفته، طبیعی است که توجه چندانی به ظواهر امر نداشته باشند و از اینکه بی‌مقدمه «قبيله‌ی بررسی» کمیته تعقیق‌شان را بانین می‌کشند و پرونده‌ی «قتل‌های مشکوک» را به دست «دادستانی نظامی تهران» می‌سپارند، دلکرمان

«با توجه به حاکمیت انحصاری جناح راست در قوه قضائیه و عدم رقابت این جناح در استفاده از ابزارهای قانونی تحت امر خود به منظور برخورد با گروههای مانند انصار حزب الله، تدریجاً مشاهده می‌شود جناح چپ نیز به منظور تعجیل خود جهت مقابله با این عدم توازن رو به سیاست قرینه‌سازی آورده است. در همین چهارچوب است که جناح چپ به عنوان اولین اقدام در شهر اصفهان که یکی از سیاسی‌ترین شهرهای ایران است و طی سالهای اخیر صحنه قدرت‌نمایی یک جانبی گروه انصار حزب الله در بروز برخوردهای خشن نسبت به سائل این استان بوده، اقدام به ایجاد تشکل سیاسی تحت عنوان کانون همبستگی پیروان خط امام کرده است...» (۹۱)

اما تنها قوه قضائیه نیست که در استفاده از «ابزارهای قانونی تحت امر خود به منظور برخورد» با گروههای چهارچوب این انتقام را اینکه این کار نشان نمی‌دهد. رئیس جمهور هم رقبتی به این کار نشان نمی‌دهد. حتی وقتی دو تن از اعضای کابینه‌اش در روز روشن از چهارچوب این کنک می‌خورند، واکنشی جدی از سوی خاتمی دیده نمی‌شود. چه بسا به این دلیل که رویارویی با گروههای چهارچوب و تلاش در جهت محدود کردن دامنه حرکت آنها، سیاست دولت خاتمی نبوده است. بر عکس نشانه‌هایی در دست است که این فرضیه را تقویت می‌کند که افزایش چشمکیر عملیات وحشتپراکنی و مرگ‌آفرینی و گسترش فضای تنش و تشنجه، سیاستی آکاهانه و حساب شده است و رویه دیگر طرح توسعه سیاسی‌شان. با پخش امواج وحشتپراکنی و مرگ‌آفرینی می‌توانند سلطه سیاسی‌شان را حفظ کنند، نگذارند و ضعیت رو به وحامت رود و تجزیه گورباچف و کشاش سیاسی در شوروی و کشورهای بلوک شرق پیشین تکرار شود و نظام فرو پاشد.

گوشاهی از آن طرح هم تبیه و ادب کردن کسانی است که پا از گلیم خود فراتر می‌گذارند و خط قرمز را رد می‌کنند؛ برای آنکه دیگران درس عبرت بگیرند، از پیشوای وا مانند و شیرازه کار از کف نزود. پس بر وزارت اطلاعات و امنیت‌شان است که کوشندگان و سرآمدان جامعه دگراندیشان و دگرخواهان را چهار چشمی پیابند، در اطراف آنها خوب تحقیق کنند و خط و ربطهایشان را درآورند؛ تدوین فهرست جامع و کامل سرشاخه‌ی پیکره‌ی دگراندیشان ایران، که باید به خاک افتاده شوند، اما بر دوش «اطلاعاتی‌ها» نیست. کار گروههای تحقیق وابسته به «جمع رفع بحران» است که انگار جانشین «کمیته‌ی امور ویژه» شده. اینها به بحث و بررسی توصیه‌های محققان می‌نشینند و با توجه به مشخصه‌های هر مورد، مرتد و مهدور الدم را تعیین می‌کنند و اسامی آنها را به دست مقام‌های بالای وزارت اطلاعات‌شان می‌دهند. هر چند راه و روش کار این شبکه هنوز به دقت دانسته نیست، اما روش است که وحشت‌آفرینان و مرگ‌آوران تاحدودی آزادی عمل و اختیار دارند؛ در تعیین تقدم «سوژه‌ها، و مکان و زمان جنایت‌هایشان» (۹۲).

با آزادی عمل و اختیار همیشگی‌شان و با نیت افزایش بازدهی عملشان، این بار، روش «قتل‌های زنجیره‌ای» را به کار می‌برند و به سر وقت قربانی‌شان می‌روند. به سر وقت مجید شریف که دشمن دیرینه‌ی «جمهوری اسلامی»‌شان است و سالهای سال علیه‌شان جنگیه و با اینکه سختی‌های تبعید را تاب نیاورد و به ایران بازگشته، از تک و تا نیافتداده و دوباره پر شور و شر شده است. به سر وقت پروانه و داریوش فروهر، رهبران «حزب ملت ایران» که برخلاف سایر

سازمان‌های سیاسی‌ی نیمه قانونی‌ی داخل کشور، سنگ‌هایشان را با رژیم واکنده‌اند و آشکارا خواستار برچیده شدن بساط جمهوری اسلامی‌اند. و به سروت محمد مختاری و محمد جعفر پوینده که از رادیکال‌های میثت هفت نفره‌ای هستند که از سوی کانون نویسندگان به تدوین منشور کانون سرگرم‌اند؛ و از مخالفان سازش و کرنش به جمهوری اسلامی. به سبک و سیاق همیشگی‌شان، به نابودی «مرتدان» بر می‌آیند و ناصبی‌ها. مجید شریف، محمد مختاری و محمد جعفر پوینده را در بیرون از خانه‌هایشان می‌کشند؛ به همان شکلی که زال‌زاده را کشتند و میرعلانی را. پروانه و داریوش فروهر را اما در خانه‌شان کشتند، با دشنه و شکنجه. درست همان طوری که شاپور بختیار را کشتند و عبدالرحمن برومند را و کاظم سامی را. پروانه فروهر اما اولين زن سیاسی است که باین ترتیب کشته‌اندش.

اما اینبار وحشت پراکنی‌شان کارگر نمی‌افتد، جنایتشان در سیاهی شب کم نمی‌شود و صدایی در گلو فرو نمی‌شکند. صدا، صدای اعتراض از همه جا به گوش می‌رسد. حساب این صدا را نداده‌اند. کمان نمی‌کردند که وضع تا به این حد دگرگون شده باشد؛ روحیه‌ی مردم، حال و هوا جنبش دگراندیشان و دگرخواهان ایرانی در درون و بیرون از کشور، جایگاه جمهوری اسلامی در نزد اتفکار عمومی جهان... و این چنین بود که صدایی که از این سوی و آن سوی بلند شد، چنان بانگی یافت که وحشت در دل وحشت‌آفرینان و مرگ‌آوران انداخت و آنها را به وابس‌نشینی‌هایی وا داشت. این آغاز مکافات است.

ناصر مهاجر

دی ماه ۱۳۷۷

## پانویس‌ها

۲۷. روزنامه «جمهوری اسلامی»، دوشنبه ۲۲ آذر ۱۳۷۷
۲۸. روزنامه «جمهوری اسلامی»، دوشنبه ۲۳ آذر ۱۳۷۷
۲۹. می‌کویند که نویسنده‌گان غیرمنهضی ایران مخفی شدماند؛ رویتر، دوشنبه ۱۴ دسامبر ۱۹۹۸، جاناتان لیونز
۳۰. اطلاعیه کانون نویسنده‌گان ایران (در تبعید) به مناسبت رامیمانی اعتراضی در برابر دادگاه لاهه ۱۹۹۸/۱۲/۱۷
۳۱. روزنامه «جمهوری اسلامی»، دوشنبه ۲ آذر ۱۳۷۷
۳۲. نگاه کنید به «حکایت حقوق بشر در ایران» به روایت «ملل متحد»، همین نگارنده، آغازی تو شماره ۸، پانیز ۱۳۷۰، ص ۶ تا ۴۷
۳۳. نگاه کنید به «حریان سوم و نظریه تعادل ویرانگر»، ماهنامه صبح، شماره ۸۴، مرداد ۱۳۷۰
۳۴. روزنامه «جمهوری اسلامی»، سهشنبه ۳ آذر ۱۳۷۷
۳۵. پیشین
۳۶. روزنامه «جمهوری»، چهارشنبه ۴ آذر ۱۳۷۷
۳۷. ایران اعلام می‌دارد که کشندگان رهبران کهنه‌کار را به مجازات می‌رسانند. رویتر، ۲۵ نوامبر ۱۹۹۸ و نیز نیویورک تایمز، ۱۵ دسامبر ۱۹۹۸
۳۸. روزنامه «جمهوری اسلامی»، پنجشنبه ۸ آذر ۱۳۷۷، «مسئله اصلی توطنه»
۳۹. روزنامه «جمهوری»، ۷ آذر ۱۳۷۷
۴۰. روزنامه «جمهوری»، ۱۱ آذر ۱۳۷۷
۴۱. پیشین
۴۲. نگاه کنید به «مرحله‌ها و شکل‌های مختلف دستگیری (۱۳۵۷-۷۰)»، محمد رضا همایون، ص ۲۴ تا ۴۵، کتاب زندان به ویراستاری ناصر مهاجر
۴۳. به عنوان نمونه نگاه کنید به سرمهای واشنگتن پست روز ۱۲ دسامبر ۱۹۹۸
۴۴. ایالات متحده کشتار نویسنده‌گان ایران را محکوم می‌کند، آسوشیتدپرس. دوشنبه ۱۴ دسامبر ۱۹۹۸
۴۵. روزنامه «جمهوری اسلامی»، ۲۴ آذر ۱۳۷۷
۴۶. روزنامه «جمهوری اسلامی»، ۲۵ آذر ۱۳۷۷. نیز نگاه کنید به روزنامه خرداد، ۶ دی ۱۳۷۷
۴۷. روزنامه «جمهوری اسلامی»، ۲۶ آذر ۱۳۷۷، سخنرانی وزیر تعاون مرتضی حاجی، در مرکز شارکت امور زنان
۴۸. روزنامه «جمهوری اسلامی»، ۲۶ آذر ۱۳۷۷
۴۹. روزنامه «جمهوری»، ۱۱ آذر ۱۳۷۷
۵۰. روزنامه «جمهوری»، ۲۶ دی ۱۳۷۷
۵۱. روزنامه «جمهوری»، ۲۲ آذر ۱۳۷۷
۵۲. برای بررسی دقیق‌تر موضوع نگاه کنید به «پیروزی خاتمی، پیروزی مردم» نشریه آرش شماره ۴۲، و نیز در آزادی، شماره ۱۵، رستم ۱۳۷۷
۵۳. نگاه کنید به «خط امام و شرایط کوئی جامعه» در مفتونه «عصر ما» شماره ۸۲، ۱۴ آبان ۱۳۷۶
۵۴. روزنامه «جمهوری»، ۲۵ آذر ۱۳۷۷، بیانیه «جبهه شارکت ایران اسلامی» درباره حواضث اخیر
۵۵. روزنامه «نویس»، نگاه کنید به مفتونه «کیهان (چاپ لندن)»، شماره ۷۲۴، پنجشنبه ۲۶ شهریور ۱۳۷۷

۱. روزنامه «جمهوری اسلامی»، دوشنبه ۲ آذر ۱۳۷۷
۲. رویتر، پنجشنبه ۲۲ نوامبر ۱۹۹۸ (اول آذر ۱۳۷۷) ساعت هفت و پنجاه و یک دقیقه به وقت شرق آمریکا
۳. روزنامه «جمهوری»، دوشنبه ۲ آذر ۱۳۷۷
۴. گفتگوی نگارنده با آرش فرهنگ
۵. گفتگوی دکتر بهروز برومی با «رادیو ایران». لس آنجلس، ۲ آذر ۱۳۷۷
۶. مفتونه «کیهان» (چاپ لندن)، شماره ۷۲۶، پنجشنبه ۱۶ آذر ۱۳۷۷
۷. روزنامه «جمهوری»، سهشنبه ۳ آذر ۱۳۷۷
۸. رویتر، ۲ و ۵۲ دقیقه با میداد شرق آمریکا، ۲۵ نوامبر ۱۹۹۹
۹. پیشین
۱۰. هفته نام ایران تایمز، شماره ۱۴۱۲۰، جمعه ۱۳ آذر ۱۳۷۷
۱۱. هفتونه کیهان (چاپ لندن) شماره ۷۲۵، ۱۲ آذر ۱۳۷۷
۱۲. هفتونه ایران تایمز، شماره ۱۴۱۲۰، جمعه ۱۳ آذر ۱۳۷۷
۱۳. پیشین
۱۴. روزنامه «جمهوری» پنجشنبه ۵ آذر ۱۳۷۷
۱۵. روزنامه ایران، پیشنبه ۸ آذر ۱۳۷۷
۱۶. روزنامه «جمهوری»، ۵ آذر ۱۳۷۷
۱۷. هفتونه آیان شماره ۵۳، شنبه ۷ آذر ۱۳۷۷
۱۸. نام به مریاست محترم جمهور، جناب حجج الاسلام خاتمی، به اعضای احمد بشیری، سیمین بهبهانی، محمد جعفر پوینده، فرج تیمی، هوشیگ حسامی، محمد حقوقی، محمد خلبانی، روشنگ داریوش، علی اشرف درویشیان، فرشته ساری، عمران صلاحی، فرزان طاهری، شیرین عبادی، سیروس علی‌ژاد، کاظم کردوانی، منصور کوشان، هوشیگ گلشیری، فیروز گوران و کاوه کوهربن
۱۹. روزنامه «جمهوری» پنجشنبه ۱۹ آذر ۱۳۷۷
۲۰. اطلاعیه مطبوعاتی «عمو بین‌الملل» شماره ردیف ۱۳۱۲۵۱۹، ۱۱ دسامبر ۱۹۹۸
۲۱. روزنامه «جمهوری» شنبه ۲۱ آذر ۱۳۷۷
۲۲. پیشین
۲۳. پیشین و نیز «کیهان (چاپ لندن)»، شماره ۷۲۷، پنجشنبه ۲۶ آذر ۱۳۷۷
۲۴. روزنامه «جمهوری»، ۲۲ آذر ۱۳۷۷
۲۵. «خطاب به مردم ایران» را رنگین‌کمانی از نویسنده‌گان و پژوهندگان دکتراندیش داخل کشور اعضاء می‌کنند. از احمد شاملو گرفته که در موضوع سازش‌نابغیری با حاکمیت مانده است نا هوشیگ گلشیری؛ تا چیزی بپهلوان که با جان‌های از حاکمیت در رابطه است.
۲۶. پیشین

۵۶. روزنامه "همشهری": ۲۴ آذر ۱۳۷۷
۵۷. روزنامه "جمهوری اسلامی": ۲۶ آذر ۱۳۷۷
۵۸. پیشین
۵۹. روزنامه "جمهوری اسلامی": ۲۶ آذر ۱۳۷۷
۶۰. روزنامه "جمهوری اسلامی": اول دی ۱۳۷۷
۶۱. روزنامه "همشهری": ۲۳ آذر ۱۳۷۷
۶۲. روزنامه "جمهوری اسلامی": ۶ دی سال ۱۳۷۷
۶۳. ماطلاعیه دفتر آقای بنی صدر پیرامون سازماندهی ترور و آمران و مادران ترورها، ۱۴ دی سال ۱۳۷۷، برابر با ۳ زانوی ۱۹۹۹
۶۴. روزنامه "فرانکفورتر روزن اشتار": ۴ شبکه ۶ زانوی ۱۹۹۹
۶۵. روزنامه "همشهری": ۲۰ دی سال ۱۳۷۷
۶۶. رویتر: ۶ زانوی ۱۹۹۹. مایلات متعدد، بازداشت متهمین به قتل را خوش آمد می‌گوید.
۶۷. رویتر: ۶ زانوی ۱۹۹۹. اصلاح طلبان خواستار دگرگونی نیروهای انتیتی شده‌اند. جاناتان لیونر
۶۸. پیشین
۶۹. روزنامه "همشهری": ۲۱ دی سال ۱۳۷۷؛ تابلی در قتل‌ها و رخدادهای غمانگیز اخیر.
۷۰. روزنامه "همشهری": ۱۷ دی سال ۱۳۷۷؛ جمعی از نمایندگان مجلس خواستار تعقیق و تفحص پیرامون قتل‌های اخیر شدند
۷۱. روزنامه "همشهری": ۲۲ دی سال ۱۳۷۷؛ بیانیه جیبه مشارکت ایران اسلامی درباره قتل‌های اخیر
۷۲. روزنامه "همشهری": ۱۷ دی سال ۱۳۷۷
۷۳. روزنامه "سلام": ۱۵ دی سال ۱۳۷۷
۷۴. روزنامه "اطلاعات": ۱۸ دی سال ۱۳۷۷
۷۵. ایرنا: ۲۲ دی سال ۱۳۷۷
۷۶. روزنامه "کیهان": ۲۱ دی سال ۱۳۷۷
۷۷. روزنامه "همشهری": ۲۶ دی سال ۱۳۷۷
۷۸. پیشین
۷۹. پیشین
۸۰. روزنامه "همشهری": ۲۴ دی سال ۱۳۷۷
۸۱. پیشین
۸۲. روزنامه "کیهان": ۲۳ دی سال ۱۳۷۷
۸۳. روزنامه "اطلاعات": ۲۶ دی سال ۱۳۷۷
۸۴. روزنامه "جمهوری اسلامی": ۲۱ دی سال ۱۳۷۷
۸۵. روزنامه "همشهری": ۲۷ دی سال ۱۳۷۷
۸۶. روزنامه "کیهان": ۲۹ دی سال ۱۳۷۷
۸۷. ایرنا: ۳۰ دی ۱۳۷۷

## کشتار دگر اندیشان، کالبد شکافی نظام و جامعهٔ مدنی

گفتگوی مریم متین دفتری با ناصر مهاجر

فرصتی پیش آمد تا با ناصر مهاجر که اخیراً جلد اول "کتاب زندان" به همت و پیراستاری او منتشر شده است، به گفتگو بنشینیم، نه در باره این کتاب که در شماره قبیل آزادی به اختصار معرفی شد، بلکه در باره زندانی بزرگتر، ایران امروز ما، و نظامی که بر این ملک حاکم است.

یک سال و اندی پیش، از ناصر مهاجر در ماهنامه آرش (شماره ۲۲، تیر و مرداد ۷۶ چاپ پاریس) مقاله‌ای در باره زمینه‌ها و مناسباتی که به ریاست جمهوری خاتمی انجامید، منتشر شد. اینک با توجه به چند و چون تحولات بعدی در صحنه سیاسی- اجتماعی ایران و موج کشتار دگر اندیشان، در این گفتگو همان بحث را ادامه داده ایم.

### تزویرها

مریم متین دفتری - با این قتل‌های اخیر که اتفاق افتاده بمنظور می‌رسد که کشن و به کیفر رساندن مخالفان و دگر اندیشان در نظام فقاهتی ایران به صورت ادواری در آمده. مثل جنون ادواری. با این حال هریکار که روی می‌دهد مردم را به حیرت می‌اندازد. این بار در فاصله ای کوتاه، پروانه و داریوش فروهر، هردو از مبارزان سیاسی با سابقه که قبل از مرتد یا مفسد و محارب خوانده بودند، و ادبی شناخته شده مثل محمد مختاری، محمد جعفر پوینده، مجید شریف، و پیروز دوانی و چند نفر دیگر از اهل قلم که معروفیت عام نداشتند و مراحل اولیه زندگی ادبی را طی می‌کردند به تیغ سبیت آخوندها از میان برداشته شدند. به نظر شما با چه ضابطه‌ای این چند نفر را دست چین کردند؟ ناصر مهاجر - این نکته که گفتید در مورد پروانه و داریوش فروهر حکم ارتداد وجود نداشت، خیلی مطمئن نیستم. بخش آخر خبری را از روزنامه شلمجه ۲۴ آبان ۷۷ برایتان می‌خوانم، زیر عنوان "خاتمی و حرکت در چارچوب نهادهای واپس گرا":

به ایران باز گردد و دست از فعالیت و حرکت بردارد و اگر چنین نکند مستوجب "عقوبت" است و مجید شریف، به مقتضای شریعت "عقوبت" اش را دریافت کرد. در مدتی که در ایران بود پیشتر و پیشتر به فعالیت‌های روشنفکری و سیاسی کشیده شد. شایعه‌ای وجود داشت که آن سرمقاله معروف مجله ایران فردا / درست در پس انتخاب خاتمی، "نه‌ی بزرگ" را مجید شریف نوشته بود.

او با مجله ایران فردا در این یک سال گذشته همکاری می‌کرد. مصاحبه‌ای از او خواندن در نشریه آبان شماره ۲۴ که در ایران در می‌آید. عنوانش هست "نقی و اپس گرایی، فضای باز، اندیشه‌های نو". تکه‌هایی از این مصاحبه را می‌خوانم که بینید وقتی که او فعالیت سیاسی و روشنفکری خودش را در ایران، از سر می‌گیرد، چگونه موضوع می‌گیرد. می‌گوید که:

"مشخصات آن نوع عاملیت کهنه که باید به واسطه انقلاب به زیر سوال می‌رفت و در دوران شاهنشاهی به شکل دیگری وجود داشت، یکی وجود مقامات فوق قانون است، یکی وجود قشر و گروهی که برای خودشان امتیازهای ویژه‌ای قابل می‌شوند. به صرف لباس، تحصیلات و تقدیس خاص سنتی برای خودشان امتیاز، اختیار، حقوق ویژه‌ای می‌خواهند."

در ادامه بحث که ویژگی این حکومت را، بیان می‌کند و تعبت عنوان "طبقه جدید" از آنها صحبت می‌کند می‌گوید:

"در گزینش‌های آموزشی و شغلی این تعییض‌ها به چشم می‌خورد، سهمیه بنده‌های خاص ایجاد شده است که این مشکل را اضافه می‌کند. در تمام بافت قدرت هم این معضل وجود دارد و بخشی از آن تبیجه تبدیل معيارهای اقلایی به غیر اقلایی است، ولی بخشی از آن دارای هیچ معياری نیست و نتیجه روابط و فرصت طلبی‌ها و منافذانه رفتار کردن است که طبقه جدیدی را با اعوان و انصار خاص ایجاد کرده است. وقتی نهادهای اقتصادی غول‌پیکری ایجاد شده است که ریطی به دولت، ملت یا بازار ندارند. بنیاد مستضعفان یکی از این نهادها است که بسیاری از موسسات اقتصادی را در اختیار دارد ولی هیچ ریطی به نهادهای رسمی موجود مردم ندارد. نتایج منفی این نوع مدیریت هم به چشم نمی‌خورد. این که یک عده به حقوقی که قبلان‌داشته اند برستند، جنبه مثبت تغییرات است ولی این که عده‌ای به امتیازات ویژه‌ای به دلایل برخی خصوصیات فکری - فرهنگی و حتی ظاهری برستند ناعادلانه است. وقتی آدم‌های تازه به دوران رسیده که قبل از محدودیت بوده اند و ظرفیت لازم را ندارند به امکانات دست می‌یابند، بیش از افرادی که قبلاً حتی در قلمرو استشارگران و اشراف قرار داشتند به سواستفاده دست می‌زنند. و به سلطه گری می‌پردازند. افرادی با تحصیلات کم بر افراد تحصیل کرده مسلط شده اند، توهین کرده اند، تحقیر کرده اند، سرکوب کرده اند و این را هم نشانه عدالت خواهی و اعاده حقوق مستضعفان معرفی کرده اند."

البته نوک تیز حمله را هم می‌گذارد روی جناح راست:

"مثلاً اگر به شوخی هم دم یک گریه را بکشند چنگ می‌زنند. این یک امر طبیعی است. متاسفانه برخی آنقدر در افکار فرتوت خود غرق شده اند، این مساله را درک نمی‌کنند و فکر می‌کنند همین سو استفاده از موقعیت و امکاناتشان و گذران یک سری برنامه‌ها، احساس پیروزی کردن‌ها، قدرت این‌ها را تا ابد تضمین می‌کند. در حالی که اصلاً این طور نیست بلکه اسم حکومت اسلامی باشد یا نه مصونیتی برای افراد ایجاد نمی‌کند."

"لازم به توضیح است که فروهر از جمله اعضای گروهک جبهه ملی بود که به خاطر مخالفت هایش با نص صریح قرآن از طرف امام راحل مرتد شناخته شد."

البته خودتان اطلاع دارید که شلمچه برای خودش حکم ارتداد در مورد خیلی‌ها صادر کرده و این انتخاب‌ها بمنظور می‌آید اندیشه‌ده و حساب شده بوده و تنها از یک دستگاه اطلاعاتی می‌توانسته بر بیاید. بنظر می‌رسد که یک سیاست کلی داشتند که سر شاخه‌های سیاسی یا روشنفکری جامعه را از بین برند. کسانی که می‌توانند نقشی داشته باشند در تحولات سیاسی یا در تحولات مهم فرهنگی مخالف این نظام. در مورد اخیر هم ما این را می‌بینیم. داریوش و پروانه فروهر، از خط قرمز نظام گذشته بودند. مصاحبه‌هایی که می‌کردند، موضع‌گیری قاطعی که داشتند، پنديزفتن قانون اساسی اش، پنديزفتن اصل ولایت فقیه اش و در این اواخر هم با زبان بسیار روش و کویایی طرح می‌کردند که جای سارش با این نظام در کلیش و تمامیت‌ش نیست! مرتب هم، عقاید خودشان را می‌گفتند. باکی نداشتند از طرح این افکار با روزنامه‌ها، با رسانه‌های برونومزی، به ویژه! چه رسانه‌های ایرانی چه رسانه‌های غیر ایرانی و باز می‌دانیم که خیلی‌ها سوال می‌کردند و برایشان "حیرت‌انگیز" بود که افرادی در داخل ایران زندگی می‌کنند، با چنین بی‌باکی و شهامتی صحبت می‌کنند و کفته می‌شد حتی از طرف جریانات سیاسی، خیلی هم برمن روشن نیست که چقدر دانسته یا ندانسته به چنین شایعاتی دامن می‌زند، که فروهر امکان دارد به نوعی سارش کرده باشد، با خود دستگاه‌ها، متاسفانه به عنوان یک حرفک متشکوک از آن نام برده می‌شود. البته بیش از همه کیهان هوایی در این زمینه خبر پخش کرد. حتی پارسال که فروهر به خارج کشور آمد، تحت عنوان این که فروهر کسی است که با دستگاه اطلاعاتی حکومت ایران کار می‌کند، به این شایعه دامن زد. لاید به یاد می‌آورید که فروهر مصاحبه‌ای کرد با رادیو صدای امریکا و در مورد این تزند حکومت به تفصیل صحبت کرد. بنابراین آنها مدت‌ها بود که خط قرمز را رد کرده بودند. ظاهرا، دستگاه اطلاعاتی رژیم که مسؤول اجرای این نوع عملیات است، زمان انتقام را خودش انتخاب می‌کند، و با محاسباتی که خودشان دارند و همیشه بر ما روشن نیست. دستگاه اطلاعاتی نظام جمهوری اسلامی با کشتن پروانه و داریوش فروهر در حقیقت رادیکال ترین بازماندگان نهضت ملی ایران را (در داخل کشور) از جلوی پای خودش برداشت.

میریم متین دفتری - در مورد محمد مختاری چطور؟

ناصر مهاجر - پیش از محمد مختاری بدهید در مورد محمد شریف صحبت بکنم. مجید شریف هم موردي بود که قابل تامیل است و منطق خودش را دارد. مجید شریف کسی بود که در خارج از کشور فعالیت می‌کرد. پناهندگان سیاسی بود و مدتی همکار با شورای ملی مقاومت! شما بیش از من او را می‌شناسید. وقتی که دیگر توانست سختی‌های تبعید را تاب بیاورد، به ایران رفت. مطمقاً باید کمان بکنیم که قول داده بود از فعالیت سیاسی و روشنفکری مخالف دست بکشد. از یک جهاتی مساله مجید شریف ما را به یاد غفار حسینی می‌اندازد. او هم توانست سختی زندگی تبعید را تاب بیاورد و رفت به ایران. ولی در دل هر دوی این انسان‌ها ظاهرا شعله‌ای وجود داشت، آتشی در وجودشان سر می‌کشید که نمی‌توانستند ساکت بمانند و خاموش، و دو مرتبه در گیر فعالیت شدند. و ما می‌دانیم که این هم از کناهان ناپوششدنی است. یک فعال سیاسی تبعیدی که در موضع آشیانی ناید پنديز با حکومت قرار داشته، نه تنها به عنوان یک فرد شکست خورده بلکه به عنوان یک فرد تسليم شده باید

ن.م- من فکر می کنم، این ها به هیچ وجه حساب نمی کردند که ممکن است ماجرا به اینها کشیده بشود. فکر می کردند پروانه و داریوش فروهر افرادی نیستند که خارج از کشور خیلی مورد استقبال نیروهای سیاسی یا اپوزیسیون باشند. گمان نمی کردند که مختاری و پوینده آنقدر پیرامونشان سر و صدا در خارج از کشور صورت بگیرد.

م.م.د- چرا نه، سرو صدای زیادی در مورد فرج سرکوهی در خارج بلند شد و برای جمهوری اسلامی تحریمه ناموققی بود. شاید محاسبه می کردند که اینها در داخل از اعتبار چندانی برخوردار نیستند و مردم خسته تر و مرعوب تر از آن هستند که به اعتراض وسیع سر بلند کنند.

ن.م- فکر نمی کردند در داخل کشور قضیه شان به این ترتیب لو برود. همان طور که به درستی مطرح کردید سابقه طولانی مخالف کشی ها را داشتند. گمان می کردند این بار هم می توانند مثل دفعات پیش از کنارش عبور کنند. این حکومت سعی کرده تا حدودی فضای فرهنگی را یک مقدار باز بکنند؛ بیان سیاسی و فکری تا حدودی آزاد بشود. تحریمه کشور های بلک شرق سابق را هم پیش چشید داشته. به هر حال حکومتی است که ۲۰ سال این جامعه را زیر سلطه خودش دارد. تحریمه دارد. چنین حکومتی وقتی تصمیم می گیرد، تاکید می کنم، در جنبه هایی و در حدودی، خودش را باز بکنند این حساب را هم کرده که چه جوری می توانند سریاپ اطمینان خودش را، ضد اقدامات خودش را، در داخل خودش، پیروش بدهند! هر از چند گاه بایک سلسله عملیات ترویریستی، با کشتن یک عدد افراد، با دامن زدن به جو رعب و حشت از طریق تهدیدهایی در روزنامه هایشان، در مجلاتشان، در صدا و سیما و غیره یادآوری بکنند که امیر کسی مشتبه نشود. بنابراین یکی از راه حل ها به ویژه، کشtar گاه و بیگانه روشنفکران است که ما از دوره آقای رفسنجانی دیدیم. یعنی از همان دورانی که آقای رفسنجانی آمد و در باع سیز نشان داد و سعید سیرجانی اولین قربانی چنین فضایی شد. به خاطر می آوریم که او آن سرمقاله کذابی را در روزنامه اطلاعات نوشت و از آن "مردکویری" حرف زد که آمده و می خواهد تغییراتی به وجود بیاورد. به بدترین شکلی با سعیدی سیرجانی رفتار شد و او را این چنین از دست ما گرفتند! نابودش کردند! این سیاستی است که دستگاه اطلاعاتیشان، شورای امنیت ملی شان، تنظیم کرده بود. که سرنخ و شیرازه قضایا را از دست ندهد. هر کسی که پایش را از آن خط فرمز بیرون بگذارد سرجایش می نشاند و خیال می کنند این حرکت ها موجب می شود یک نوع توازنی، یک نوع تعادلی بین آن سویه سیاست که باز شدن است و این سویه سیاست که بستن و سرجای خود نشاندن است به وجود بیاید.

### آیا خاتمی اصلاح گرست؟

م.م.د- نظر شما کاملاً برایم مفهوم است. سعیدی سیرجانی را از ما گرفتند، بعد او را کشتن. به هر حال سیاستی که در شورای امنیت ملی یا دستگاه اطلاعاتی رئیس تعیین می شود بدون تایید دستگاه رهبری نظام نمی تواند باشد. پس بگذارید راجع به حکومت در کلیتش صحبت کنیم. و بگذارید من در جایگاه وکیل شیطان از بخش مدره نمای نظام آغاز کنم. خاتمی با شعارهایی که امروزه مورد پسند مردم است به میدان آمده یا آورده شد. به هر حال، زنان، جوانان و بسیاری از مردم به امید این

در پایان همین مصاحبه هم اعلام می کند که این جمهوری اسلامی در همه برنامه ها و سیاست های خود شکست خورده و عده ای هم هستند که هنوز خوابند و متوجه این قضیه نیستند و ...

م.م.د- هیچ زمانی مجید شریف احساس خطر کرده بود؟ و این را ابراز کرده بود در مصاحبه هایش؟

ن.م- در مصاحبه هایش که خیر، ولی مجید شریف را که چند بار احضارش کرده بودند! این دفعه آخر، سناپیوی آخر، که گفتند بالباس گرم کن از خانه خارج شده بوده برای ورزش و در عین حال می خواسته برود به مشهد، همان روزی بوده که قرار بود برود و خودش را معرفی کند. هر از چند گاهی، مجبور بوده برود وزارت اطلاعات. صدایش می کردند و مورد بازجویی قرارش می دادند.

اما، در باره محمد مختاری و محمد جعفر پرینده، اینها هردو عضو جمع شش نفری بودند که برای پیگیری مشور کانون نویسندها ایران انتخاب شده بودند. هردو جزو جناحی بودند از اعضا کانون نویسندها ایران که مخالف بودند در چهارچوب قانون اساسی فعالیت بشود و این مخالفت را هم به زبان روشی ابراز می کردند. به هر حال ما می دانیم که در داخل کانون نویسندها و در جمعی که این فعالیت را پی می گرفته، در این چند سال گذشته، اختلاف نظرهایی وجود داشته. برخی بر این سارور بودند که کانون باید تبدیل به یک نهاد قانونی بشود و اولین گام در این زمینه هم پذیرش قانون اساسی جمهوری اسلامی بوده است! برخی اعتقاد داشتند که کانون، به عنوان یک تشکل صنفی، مثل هر تشکل صنفی دیگری، کار خودش را انجام بدهد و وارد چنین روابطی هم نشود. به هر حال این را هم می دانیم که از طرف جناحی از حکومت این سیاست تعقیب می شده که اگر کانون نویسندها می خواهد به عنوان کانون صنفی روشنفکران در ایران فعالیت خودش را شروع بکند، با توجه به سوابق افرادی که در این کانون بوده اند، باید تضمین هایی بدهد. و تضمین، پذیرش همین قانون اساسی بود و در عین حال پذیرفتن این که روشنفکران یا به اصطلاح روشنفکران وابسته به این رژیم یا حامیان رژیم هم در کنار دگراندیشان بتوانند قرار بگیرند. این ماجرا در جریان جمع آوری امضا نامه ۱۳۴ نفر خودش را نشان داد و آن عده ای که دنبال این امر بودند، نامه را امضا نکردند. می خواهم بگویم که انتخاب این ۵ نفر، انتخاب اندیشیده ای بوده. از قبل می دانستند چه کسانی را هدف قرار داده اند و به نقش این ها واقع بودند.

داریوش و پروانه فروهر را با چاقو کشتن و سلاخی کردند، بختیار و برومند را همین جور کشتن و کاظم سامی را هم. یعنی آن جایی که توانسته اند یک رهبر سیاسی را به چنگ بیاورند، سرش را بریده اند یا به هر حال با چاقو کشته اند، در صورتی که روشنفکران را بیرون از خانه شان یک جوړی دیگری سر به نیست کرده اند!

م.م.د- خفه شان کرده اند. این خود معنایی دارد. روشنفکر را خفه می کنند، رهبر سیاسی را سلاخی! اما این موج جدید انتقام کشی در زمانی رخ می دهد که خاتمی با ادعای جامعه مدنی مطرح است. نشریات متعددی مجوز انتشار پیدا کرده اند و با بیانی متفاوت مورد استقبال قرار گرفته اند. البته قصدم این نیست که نقش فعلی و اساسی مردم را به عنوان عامل فشار نادیده بگیرم. خوب، اول بستن روزنامه ها و حالا این قتل های فجیع، چهره قابل تحملی را که می خواستند از جمهوری اسلامی نمایش بدهند، بهم می ریزد.

شده، مثل کلوله برفی می‌ماند که وقتی رها شد ممکن است بهمنی در پی داشته باشد. به همین دلیل ام اینها نگرانند و به مقابله با آن ایستاده اند.

ن.م- بینید، آقای خاتمی به عنوان جناح دوراندیش حکومت، دست در دست افرادی مثل آقای منجانی، دریافته بود که بیش از این نمی‌توان روی مردم فشار گذاشت. و تا حدودی باید زندگی حضوضی شان را به رسمیت شناخت. آن چه که دیگر خاتمی رویش انگشت گذاشت- جز جامعه مدنی- "توسعه سیاسی" و "قانون گرایی" است. شعار هایی که با آن در مبارزه انتخاباتی شرکت کرد. حالا در مورد قانون گرایی او، اجازه بدھید کمی حرف بزنیم، این هم باز چیز جدیدی نیست، از دوره آقای منجانی شروع شد. این جا مساله تحقق بخشیدن به قانون اساسی نظام مطرح است و در درجه نخست باید دید این قانون چه هست. آن چه که می‌شود در این بحث گنجاند این است که این قانون اساسی را باید یکی از ارجاعی ترین، عقب مانده ترین، قوانین اساسی دنیا تصور کرد. وقتی می‌گوییم ارجاعی ترین به عنوان شعار این را نمی‌گوییم. بینید در نظام شاهنشاهی ما می‌توانستیم از قانون اساسی حرف بزنیم، از دل انقلاب مشروطیت در آمده بود. در آن جا یک چیزی روشن بود. شاه باید سلطنت بکند نه حکومت. بنابراین هر کس که در آپوزیسیون بود، از دکتر مصدق تا دیگران می‌توانست به شاه خود بگیرند که کاری که می‌کنید به شما مربوط نیست، حکومت با تخته جبرا به وجود آورده؛ به طور خود جوش و به طور خود پوی؛ برای دفاع از خواسته ها و منافع هر قشری. اینها را دارند اسما نویسی می‌کنند. ولی آزادی سیاسی، برخلاف تمام این های و هوی که می‌شود، نمی‌بینیم! آقای خاتمی از اصطلاحی استفاده می‌کند به نام "توسعه سیاسی". خود اصطلاح، بی‌نهایت جالب است برای اندیشیدن. اما، بسیار بی‌ربط و بی‌معنی است! "توسعه سیاسی" یعنی چه؟ مثلاً می‌توانست از گشایش سیاسی استفاده کند که در ادبیات سیاسی امروز جهان بسیار جا افتاده است. مثلاً، به یک ۹۴ اصل دارد که آن ولایت فقیه است که بالای همه قوانین قرار می‌گیرد. مثلاً، به یک کنکه کوچک در ارتباط با همین قتل ها توجه کنیم. ولی فقیه از روز اول نظر داد که این قتل ها از سرون هدایت شده، حالا هر مرجعی در ایران نظر بدھد باید طوری سناریو را بنویسد که سرخ فقیه از سرون است. بنابراین در حاکمیت این قانون اساسی اگر کسی بگوید، من به اتکا قانون می‌خواهم کاری انجام بدھم زندگی خودش را به خطر انداخته. اگر هم بخواهد برخلاف قانون اساسی کارش را انجام دهد، سند نابودی خودش را امضا کرده. هر لحظه ولی فقیه خود کامه که بالای قانون حرکت می‌کند و خودش قانون است، می‌تواند دستور اختلال زندگی را صادر بکند... اگر نخواهیم پدیده ها را خارج از طرف زمان و مکان و دور از زمینه تاریخی واقعی شان بررسی کنیم، می‌بینیم که چیزها فی نفسه نه خوب اند و نه بد. قانون هم به خودی خود، نه خوب است و نه بد. برخی قانون ها خیلی خوبند، برخی خوبند. برخی بدند، برخی خیلی بدند. قانون اساسی جمهوری اسلامی از بدترین قانون های جهان است و به همین اعتبار اجرا نشدنش بهتر است از اجرا شدنش. هر چه بیشتر بخواهند مفاد این قانون را به اجرا بگذارند، محدودیت بیشتری برای مردم به وجود می‌آورند. چون مردم در این قانون به صورت شهروند دیده نشده اند. چون مردم با هم مساوی نیستند. زنان، اقلیت های دینی و ملی، دگر اندیشان و خدا نایاوران از حقوق اساسی شان محروم اند و به عنوان شهروندان درجه دوم و سوم به حساب آمدند. نباید به لفظ قانون بجسمیم و مضمون را فراموش کنیم. نباید سرشت و ایسگرا و غیر دموکراتیک باشد. نباید این را قانون نمند کند و مدنیه النبی بسازد. برای رسیدن به این هدف اما با مشکلات

که راه نفسی در جامعه باز شود یا روزنه هایی که با فشار خود مردم باز شده بود بسته نشوند، به او رای دادند و غده ای باور دارند که او یک رفورمیست است. بنظر شما او چه نوع اصلاح گری است؟

ن.م- می‌خواهم روی یک جنبه مهم از سوالی که شما کردید تاکید بگذارم. بینید این کارهایی که این آقای خاتمی در این مدت کرده، در حقیقت آن چیزی بوده که از پیش در خود این جامعه انجام شده بود. یعنی، امروز تا حدودی، آزادی بیان، در این مملکت بوجود آمده!

م.م- د- در قیاس با چند سال قبل!

ن.م- در قیاس با چند سال قبل! توجه کنید، تاکید دارم روی آزادی بیان. این را آزادی سیاسی نمی‌بینم. آزادی سیاسی توأم هست با آزادی احزاب. ما هیچ نشانه ای از آزادی احزاب در این مملکت نمی‌بینیم. تشکل های صنفی تا حدودی توانسته اند با بگیرند و آن هم نه هر تشکل صنفی، ولی این تشکل های صنفی که الان دارند رسمیت پیدا می‌کنند، نهادهایی هستند که جامعه ایران واقعاً به معنای دقیق کلمه جامعه مدنی ایران، یعنی جامعه شهری ایران، در طول سال های گذشته جبرا به وجود آورده؛ به طور خود جوش و به طور خود پوی؛ برای دفاع از خواسته ها و منافع هر قشری. اینها را دارند اسما نویسی می‌کنند. ولی آزادی سیاسی، برخلاف تمام این های و هوی که می‌شود، نمی‌بینیم! آقای خاتمی از اصطلاحی استفاده می‌کند به نام "توسعه سیاسی". خود اصطلاح، بی‌نهایت جالب است برای اندیشیدن. اما، بسیار بی‌ربط و بی‌معنی است! "توسعه سیاسی" یعنی چه؟ مثلاً می‌توانست از گشایش سیاسی استفاده کند که در ادبیات سیاسی امروز جهان بسیار جا افتاده است. مثلاً، به یک ۹۴ اصل دارد که آن ولایت فقیه است که بالای همه قوانین قرار می‌گیرد. مثلاً، به یک کنکه کوچک در ارتباط با همین قتل ها توجه کنیم. ولی فقیه از روز اول نظر داد که این قتل ها از سرون هدایت شده، حالا هر مرجعی در ایران نظر بدھد باید طوری سناریو را بنویسد که سرخ فقیه را زدم! من کی چنین شعاری را طرح کردم! صحبت از آزادی سیاسی نه چیزی است که خود آقای خاتمی ادعای کرده باشد، نه واقعیت دارد. چون آزادی سیاسی به معنای وجود احزاب و تشکل های سیاسی مخالف است. تشکل های سیاسی امروز که اجازه فعالیت دارند، نیروهایی هستند متعلق به این نظام و جناح بندی های مختلف این حکومت را نمایندگی می‌کنند. بنابراین، چیزی که اتفاق افتاده یک نوع آزادی بیانی است که در جامعه وجود داشتها یعنی همان که مردم در کوچه و خیابان، درون صفها، در اتوبوس، در تاکسی، حرف های خودشان را می‌زنند. به هیچ شکلی توانستند خمه شان کنند! این را آمده اند به رسمیت شناخته اند. گفته اند فرض کنید این حرف ها در توی این مجله و آن روزنامه هم نوشته بشود. هر جا هم که دیدیم که زیاده روی می‌شود، به نام "قانون مطبوعات" جلویشان را می‌گیریم و نوکشان را می‌چینیم. در این دوره هم دیدیم چندین روزنامه و مجله را تعطیل کردند. حالا چه متعلق به این جناح بود، چه متعلق به آن جناح، یا متعلق به خارج از جناح ها! بنابراین تکیه می‌کنم، آن چه که ما می‌بینیم درجه ای از آزادی بیان است که مردم مدتھاست به چنگ آورده اند، در زندگی و مبارزه خودشان با این حکومت، به حکومت تحمیل کرده اند!

م.م- د- البته یادمان نزود که آزادی بیان کلید آزادیهای سیاسی است و همینطور که اشاره کردید ابتکار عمل از مردم بوده و در واقع دست آورد آن حرکت است که به چنگ آمده و به نظام تحمیل

بیینید، یک دولت اصلاح گر ناچار باید در ساختار موجود حرکت بکند، و برای این که امکانات بیشتری از آنچه که ساختار به او می دهد فراهم بکند، اتکا می کند به مردم. تا از طریق فشاری که مردم روی ساختار قدرت می گذارند بتواند کار خودش را پیش ببرد. ما نه تنها نمی بینیم که آقای خاتمی در مورد هیچ موضوعی بساید با مردم حرف بزند یا برود در تلویزیون یا در مجلات پیرامون قضیه بحث آزاد راه بیاندازد، بلکه درست عکسش را دیده ایم. تمام مدت تاکید بوده که در چهارچوب قانون حرکت می کنیم فشار از پایین نمی آوریم و غیره... تنها حرکت دانشجویان بوده اند که خودشان مستقلان بدون تایید و بدون تحریک ایشان دست به حرکت زده اند و مساندانشان را عنوان کرده اند. بنابراین باز به این نتیجه می رسیم که روش ایشان، متناسب است با آن میزان اصلاحات قابل پذیرش مجموعه جناح های حکومت. حالا از این جا موضوع دیگری مطرح می شود و آن این که این حکومت چقدر گنجایش اصلاحات دارد. ما نباید یک لحظه فراموش کنیم که از ساختار قدرتی سیاسی داریم صعبت می کنیم که همه نوع سوابط اطمینان برای خودش گذاشته که از صراط مستقیم خارج نشود. واقعاً واژه اش صراط مستقیم است. قبل از اینکه آقای خاتمی رفورماتور ما به قدرت برسند، مجمع تشخیص مصلحت تعداد افرادش گسترش پیدا می کند. و مجمعی می شود که در آن جناح های مختلف حکومت همگی نمایندگی دارند، سیاست گذاری می کنند، و آن وقت رئیس جمهور آن را انجام می دهد. بنابراین، برخلاف همه جمهوریهای دیگر دنیا، رئیس جمهور ما نفر اول که نیست، هیچ، خودش هم حق سیاست گذاری ندارد!

نفر اول نظام که ولی فقیه است، ابداً توسط مردم انتخاب نمی شود. توسط مجلس خبرگان انتخاب می شود که در برگیرنده معุม ها است و نه کلاهی ها. مععم ها، به راستی طبقه برگزیده در این نظام اند و به همین علت دادگاه ویژه خود را دارند که باشد "دادگاه ویژه روحانیت". مجلس شورای ایشان هم، "شورای اسلامی" است که تازه "شورای نگهبان" بالای سرش نشسته و هرچه را که اندک نشانی از "غیر اسلامی" داشته باشد را وتو می کند. در این ساختار هر چه پیش بروم، نهاد های موازی هم می بینیم. بعد، یک سو نهادهایی قرار دارند که ره آورده وارد ایران به دنیا مدرن هستند، اما به درجات کوناکون از محتوی خالی شده اند. در سوی دیگر، نهاد های سنتی هستند که به سختی می کوشند خود را از "افت مناسبات مدرن" به دور نگهدارند. در این میانه، آقای رفورماتور ما چه می کند. به دنبال تعطیل کردن نهادهای سنتی و شبه سرمایه داری است؟ نه. به دنبال تضعیف آنهاست؟ نه. به دنبال تقویت عناصر مدرن است؟ نه. به دنبال تغییراتی در قانون اساسی است؟ نه. به دنبال تحدید نظر در مبانی فقه اسلامی است؟ نه. به همین دلیل هم با مردم کاری ندارد و به همین دلیل هم جامعه مدنی شان می شود، "جامعه النبی" و باز به همین دلیل هم آزادیخواهان ترین آزادیخواهان کاپینه اش می شود آقای عطا الله مهاجرانی که پس از صدور فرمان قتل سلمان رشدی، ۲۵۰ صفحه "تقد توطنه آیات شیطانی" را نوشت و فتوای آیت الله خمینی را تئوریزه کرده. استدلالش هم در تعطیل روزنامه توسع، حضور هواداران نهضت آزادی و سلطنت طلبان در هیات تحریریه این روزنامه بود.

بالفعل و بالقوه رو به رو است. یکی از این مشکلات نیروی جوان جامعه است. در جریان شورش هایی که چند سال پیش در گرفت، در قزوین، در مشهد، در مشهد، دریافت که باید فکری برای این نیروی عظیم افجعایی کند. نیرویی که گرچه نمی تواند چنان که می خواهد در جامعه خود زندگی بکند، خود را شهروند این دنیا می داند، دنیای معاصر. حق هم دارد. درست است که جامعه ما در این بیست سال گذشته آن قدر که باید و شاید پیشرفت نداشته و از جهاتی هم عقب تر رفته، اما این کشور از مقوله کشورهای عقب مانده جهان نیست. از نقطه نظر چشم انداز تاریخی هم وضعیتی به مراتب بهتر از امروز داشته. ما اولین کشور منطقه خودمان هستیم که در راه تحولی بورژوا آدموکراتیک، انقلابی بزرگ پیا کردیم و مشروطه به دست آوردیم و مجلس نمایندگان ملت را بدست آوردیم. از سیاری اقلیت های دینی گرفته تا باورمندان به سبکها و مشربهای گوناگون که هر کدام از آزادی مطبوعات برخوردار بودند و آزادی اجتماعات. آزادی بیانی که ۹۰ سال پیش در مملکت ما وجود داشت به مراتب بیشتر از چیزی است که اینک وجود دارد. درست است که دیکتاتوری رضا شاه بسیاری از دستاوردهای مشروطیت را از بین برد و رشد فکری و سیاسی مردم را کند کرد، اما این جامعه پس از پایان دیکتاتوری از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ یک دوره آزادی سیاسی داشته. دکتر مصدق آن جا نخست وزیر بوده. حزب توده به عنوان یک حزب سیاسی در آن جا یک فراکسیون چند نفره در مجلس داشته، در کابینه قوام سه وزیر داشته و در جامعه پایگاه گسترده ای داشته است. در چنین مملکتی به سختی می شود جلوی گیریش تعدد طلبی و ترقیخواهی را گرفت. رشد جوانان کشور را هم تنها برای مدت کوتاهی می توان سد کرد. آن هم در این سال و زمانه. آقای خاتمی با شعارهایی که پیش کشیده و اصلاحاتی که در برنامه اش گنجانده، در صدد است که از اتفاقات آنی این نیرو پیشگیری کند. پرسش این است که می تواند این کار را انجام بدهد و تا کجا می خواهد تغییرات بوجود آورد و اصلاحات کند؟

م.م.د - با هدف حفظ نظام  
ن.م - با هدف کارآمد کردن نظام. ما در این زمینه چند شاخص داریم. اولین شاخص ما این است که یک رفورماتور خودش چه کسی است و از کجا می آید. این رفورماتور معین ما از بدو بنیاد گذاری جمهوری اسلامی یکی از افراد مؤثر این نظام بوده است. اما، رفورماتور ما از اول جزو لیست این نظام بوده. دوم شاخص ما این است که کسی که با شاعر رفورم می آید، چه تیمی را با خودش به همراه می آورد؟ تیم آقای خاتمی مرکب از کسانی است که در طول این ۲۰ سال همه یا وزیر یا معاون وزیر یا مدیر کل بوده اند. سوم می بینیم به شکلی تقسیم قدرت صورت گرفته که تداوم با حکومت آقای رفسنجانی کاملاً حفظ بشود. وزارت بازرگانی، اقتصاد، ریاست بانک مرکزی، یعنی شریان های اقتصادی مملکت دست تیم آقای رفسنجانی است. دست همان کسانی که امروز به آنها می گویند کارگزاران، وزارت اطلاعات و وزارت آموزش هم بیشتر دست جناح راست بوده و هست.  
جامح های دیگر هم، گروهها و گروهکهای مختلف این حکومت، همه هستند. به این دولت و این کاپینه که نگاه می کنیم متوجه می شویم که این آقا نمی تواند اصلاحات بنیادی انجام بدهد، بلکه می خواهد یک رشته اصلاحات سطحی و فوری کند و آن هم با جلب تفاق همه جناحها، و در چهارچوب قانون و همه مقررات.

مردم سوال می کنند پس چی بوده آقا! و این ها ، اعضای کمیته ، افرادی بودند که آقای خاتمی را انتخاب کردند!

م.م.د - من نخواستم صحبت شما را قطع کنم. آن وسط ها می خواستم اشاره کنم، این نسل جوان بس از انقلاب دوران جنگ را هم دیده و تجربه کمی نبوده. امروز هم اعتراضشان در مورد این قتل ها بلنده و این تفاسیر آنها را راضی نکرده است. آینده جنبش داشجویی را چه می بینید. آیا چنین حبسی اصلاً وجود دارد یا این که صرفاً دفتر تعکیم وحدت است که بخشی از یک سناریو را دارد بازی می کند؟

ن.م - تا یکی دو سال پیش، یک جنبش داشجویی مستقل از جناح های مختلف حاکمیت را در ایران نمی دیدیم. دفتر تعکیم وحدت بود و انجمان های اسلامی که در دانشگاه فعالیت می کردند. امروز بجز آنها، شانه هایی دیده می شود که داشجویانی که متصل به جناح های حکومت نیستند هم وارد حرکت شده اند.

م.م.د - امثال "تشکل دانشجویان روشنفر ایران" و "سازمان ملی دانشجویان و دانش آموختگان ایران" یا "جامعه مستقل دانشجویان دانشگاه امیرکبیر" (رش.ب "تشکل های داشجویی" در بخش لابلای مطبوعات در همین شماره نشریه)

ن.م - ما هنوز این تشکل ها را نمی شناسیم. اما، با گذشت زمان به سرشت واقعی آنها پی خواهیم برد. از سوی دیگر به نظر می آید که هنوز خیلی زود است که از تک جوشها و تکانهای داشجویی که می بینیم به عنوان یک جنبش صحبت کیم. اما به نظر می رسد که این حرکت های پراکنده، اولین عناصر و نطفه های شکل گیری یک جنبش مستقل داشجویی باشند.

زنان ، فمینیسم اسلامی، ...

م.م.د - زنان چه؟ موقعیت زنان در جمهوری اسلامی مشخص است، اما رئیس جمهور شدن خاتمی در این مورد هم دردی را علاج نکرده. به نظر می رسد که زنان فعال و دگر اندیش به فکر فرو رفته اند. انتظارشان برآورده شده. در بهمن ماه پارسال "أصول و مبانی" و روشهای اجرایی گسترش فرهنگ عفاف و حجاب" را شوارای عالی انقلاب فرهنگی تصویب کرد که قدمی دیگر جهت گسترش آپارتايد جنسی است. به امضای آقای خاتمی هم منور شد! لایحه منعویت استفاده ابزاری از زن و مرد در تصاویر و محتوها که شیخ بیشتر در جمله بندی آخر طرح فرموله شده و "دفع خارج از موازین شرعاً و قانونی از حقوق آنان(یعنی زنان) توسط مطبوعات" را هم تابستان گذشته مجلس تصویب کرد، هم چنین طرح جدا کردن خدمات پزشکی زن و مرد را. همه این راه بند های تصویب شده در زمامداری آقای خاتمی پیش بای زنان انکنده شده. شما فکر می کنید در نظامی که اتفاقاً به فقه و شرایع است می شود به برابری میان زن و مرد رسید؟ و اگر نه پس بحث "فمینیسم اسلامی" که نقل مجالس و برخی محافل "ایران شناسان" شده، برای چیست؟

ن.م - خانم، من یقین دارم که این سوال را شما بهتر و دقیق تر از من تعقیب کرده اید. شما فکر می کنید می رسمیم؟

م.م.د - به هر حال مردم هنوز امید واهی دارند به خاتمی، جوانان و دانشجویان هنوز دست از حمایتش برند. نمی دانم تا چه حد توهم هست نسبت به اصلاحاتی که می گفتند در پیش است اما هنوز در تظاهرات و گردنهای دانشگاهی، اورا با مهر و احترام، مورد خطاب قرار می دهند و از او طلب حق و اجرای قانون می کنند. آیا جوانان در دوران زمامداری آقای خاتمی به حق و حقوقی هم رسیده اند؟ آن نیروی انتظامی در دانشگاه ها مستقر شده. پس از هر حرکت اعتراضی هم عده ای دانشجو بازداشت شده اند و خط و نشان کشیدن های چماقداران و رحیم صفوی هم راه داد خواهی را برایشان باز نگذاشته. چه امیدی می توانند این جوان ها به خاتمی داشته باشند؟

ن.م - فکر می کنم که در طول سال های گذشته کوشش کرده همه راه ها بر جوانها بینند و جامعه در یک ستیز روزمره، بعضی مواقع می توانست آنها را به عقب براند، بعضی مواقع مجبور بود خودش عقب نشینی کند. این جدال را به معنای دقیق کلمه، بین جامعه مدنی و قدرت سیاسی می بینیم. جوانها به عنوان بخشی از جامعه، در گیر این جنگ و گزین بودند.

امروز ۲۰ سال از انقلاب ایران می گذرد. ما از کسانی صحبت می کنیم که انقلاب ایران را ندیده اند. پیش از انقلاب را ندیده اند، در زمان انقلاب ۵، ۶ ساله بوده اند. این نسل، بالا پایین انقلاب را از سرگردانه. چیزهایی برایش متنا پیدا کرده که قبل از این نداشته است. این نسل در جامعه بسیار متحولی که در گیر نبرد مرگ و زندگی بوده، در جامعه ای که به هزار تمہید توانسته خودش را حفظ کند و زنده نگه دارد، پا گرفته. این نسل از جوانهای ما با آن چه که آدم می بیند و می شنود، حتی شیوه ای که در دانشگاه از رئیس جمهور سوال می کرددند، شکلی که توانسته اند جملاتشان را فور مرسول بندی کنند؛ با آن اختصاری که حرف می زنند؛ با آن مهارتی که حرف می زنند؛ امید بر می انگیزد. نشان می دهد که اینها توانسته اند این جامعه را بکشند و زنده مانده. و این جامعه هم در لحظه ای که انتخاب بود بین بد و بدتر با خود خودش حرکت کرد. رای به بد داد. ما باید بالآخر به این انتخاب هایی که ملت می کند برای خودش، در لحظات دشوار و بحرانی توجه کنیم. این به معنای آن نیست که در هر لحظه ای مردم انتخاب صحیح می کنند. به هیچ وجه. مردم انتخاب های نا صحیح هم زیاد می توانند. بکنند. به هر حال وقتی از این زاویه به قضیه نگاه بکنیم، که میان بد و بدتر، بد را انتخاب کردن، آن موقع متوجه می شویم که این مرحله ای است از یک مبارزه!

ارزیابی من این نیست که مردم خیلی امید بسته اند به خاتمی. از لطیفه هایی که می گویند پیداست که از آدمی صحبت می کنند که بی اختیار است و ضعیف. اما باز هم اقتشاری هستند که به درجات مختلفی، توهم دارند نسبت به این قدرت ولی من گمان نمی کنم که این توهم پایدار بماند. مورد اخیر را در نظر بگیریم. سرنوشت این هیات تحقیق و نظرآخشنان که گفتند، هیچ کدام از جناح ها در این ماجرا به هیچ نحوی نقش نداشته اند. حرفشان درست مثل موضع گیری خاتمی بود در مورد لاجوردی. می خواهم مکث بکنم بررسی این قتل ها آورده،

"تصمیم گیری افرادی که قتل های اخیر را سازماندهی کردنده به صورت مغلوبی بوده و تحقیقات عمیق حاکمی از آن است که هیچ کدام از گروه ها و جناح های سیاسی در این کار به هیچ عنوان دخالت نداشته اند".

ارساعی ترین سنگرها است. بعد هم وجود یک آدمی مثل سید محسن سعید زاده که تابستان و پاییز ا در زندان بود و تازگی ها آزاد شده و خلع لباس شده از طرف دادگاه ویژه روحانیت. شما این حرکت را چگونه تحلیل می کنید؟

م.م.د - به هر طور که بود، زنان قشر مذهبی - سنتی جامعه در انقلاب پاییزان به عرصه اجتماعی باز شد. طی این بیست سال حکومت جمهوری اسلامی وابستگان به الیت سیاسی حاکم از امکانات تحصیلی و اجتماعی بیشتری برخوردار شدند. در روابط بین المللی هم وارد شدند و با بحث هایی که در مورد حقوق زنان در جهان مطرح است آشنا شده اند. مصدر کار شده اند، تحریب پیدا کرده اند، ما معیار روشن و ملموس درجه دوم قرار گرفتن زنان در رده بندی اجتماعی، رو به رو بوده اند. سر طبیعی اش راه حساب کنید. باید طرفدار مشارکت بیشتر زنان هم مسلک خودشان، در عرصه ساسی - اجتماعی و اقتصادی شده باشند، و مالادر جهت باز کردن راه این مشارکت برای زنان موقن اس نظام فعالیت کنند. این تاثیر خودش را میان لایه ای که با یینش مذهب حکومتی هراه است منی کدادار.

خوب، حکومت حکومتی است آخوندی و طایفه و اعوان و انصار آخوندها در راس امورند و یا به های قدرت نظام را از بالا پاسداری می کنند. از مزایا و امکانات ویژه ای هم برخوردارند. رئیس سابق هم به همین روال ابوب جمعی خودش را در راس امور می گذاشت. به هر حال این زنان وابسته و بسویه به حاکمیت که در چهار چوب همین نظام حرکت می کنند دو دسته اند. گروهی اصول گرایاند و مکنی، گروهی هم اندکی مدرن، که هر کجا قوانین و مقررات جمهوری اسلامی مطرح است با مکتبیون همگام می شوند و با تفسیری متفاوت، از اصول بنیادین نظام دفاع می کنند. نشانه اش در همین قانون ممنوعیت چاپ عکس رخ زن و استفاده ابزاری پیداست که با رای همه زنان نماینده مجلس به استثنای دو نفر، که می گفتند این ماده قبلا در قانون مطبوعات گنجانده شده و تکرارش ضرورت ندارد طرح و تصویب شد. در طرف دیگر، در بعد تبلیغی - سیاسی، امثال فائزه رفسنجانی قرار می کرتد که از دوچرخه سواری زنان هم دفاع می کند؛ صاحب تنها روزنامه زنان است؛ روزنامه زن توجیه کرتد که از دوچرخه سواری زنان هم دفاع می کند؛ صاحب تنها روزنامه زنان است؛ روزنامه زن توجیه کر نظریه حکومت اسلامی است، در همه ابعاد زندگی اجتماعی. چادر مشکی را پوشش ملی - اسلامی خودشان را کردند که زن را به حاشیه جامعه برانند. از رشته های تحصیلی خاص، از حرفه های خاص، محروم شان کردند. ولی با مقاومتی که در جامعه وجود داشت، خیلی جاها و اپس نشستند. به شکل هایی پذیرفتند این نیمه دیگر جامعه را. با شما هم عقیده هستم، به این معنا نیست که این نیمه دیگر را به طور کامل پذیرفته اند. ولی می خواهم بگویم که در طیف نیروهای خود این حکومت، پایه های اجتماعی خود این حکومت، لایه های متفاوت خود این حکومت، جنبشی به چشم خورده و نمود هایش روزنامه زن محلاتی مثل فرزانه، مجله زنان، و تشکل های مختلفی که به وجود آمده است. بالاخره یکی از معاونین رئیس جمهور در امور معیط زیست زن است. چشم انداز این حرکت را چه جوی می بینید؟ کسانی که در راس این حکومت قرار گرفته اند زنان و دختران خود طبقه حاکم ایران هستند، همین الیت سیاسی نظام، که این حرکت ها را چه به صورت نهاد ها، روزنامه ها، مجلات اداره می کنند. ولی به هر حال این یک تاثیری در جامعه دارد. این زنانی که قبل از قرار نبوده جز برای شعار دادن بیانید، حالا دارند یک کارهایی هم می کنند. افرادی مثل آیت الله صانعی مثل آیت الله امینی در حوزه علمیه قم صحبت هایی کرده اند در باره ضرورت بازنگری به مبانی فقهی. در حوزه فقه که آخرین و

م.م.د - تصور نمی کنم شود بر اساس توضیع المسائل و تحریر الوسیله خمینی و فقه جواہری به برابر میان زن و مرد رسید. قانون اساسی این نظام که شما هم به آن اشاره کردید زن را در حاشیه قرار می دهد و در مقدمه اش تنها یک وظیفه و حق و تکلیف برای زنان می شناسد آن هم "وظیفه مادری است در پرورش انسان های مکتبی". و در اصل بیست و یکم قانون اساسی اش فقط اجازه داده که حقوق زنان در چهار چوب همان شرایع و مقررات شرعی رعایت بشوند.

خوب، قانون مجازات های اسلامی و کاربرد آن هم در خفیف کردن زنان برکسی پوشیده نیست. در حدود، تصاص، اینکه زن را صاحب فکر و عقل نمی داند که همیای مرد شهادت بدهد، در روابط خانوادگی که در قانون مدنی آمده و سلطه مرد را بر زن مسجل می کند و بر آن لباس قانونی می پوشاند. همه اینها که سرجمع بشود، می بینید که زن از زاویه این حضرات یک موجود بلا تکلیف است. نه مال است، نه انسان با حق و حقوق کامل! این که به برابری راه نمی برد! فینیسم اسلامی هم فکر نمی کنم راه فراری از این قالب داشته باشد. صرف نظر از بحث های متفاوتی که حول و حوش معنای فینیسم شده، فینیسم جنبشی است که مفهوم جهانی پیدا کرده. همان طور که حقوق بشر یک مفهوم جهانی دارد. پس در چهار چوب هیچ مذهب یا ایدئولوژی خاص نمی تواند قرار بگیرد. همان طور که نمی تواند مسلمان معتقد می تواند فینیسم باشد اما فینیسم را نمی شود در چهار چوب مذهب محبوس کرد و نمی توان موکول به رعایت موازین فقهی کرد. اگر فینیسم اسلامی دفاع از حقوق زنان در چهار چوب همین قانون اساسی است که آقای خاتمی می خواهد اجرا کند، این با حقوقی که انسانهای روش بین برای بشر می شناسند مغایرت دارد و از همین زاویه بازتاب این واژه را در مجامع غربی به نوعی رضایت دادن به دو معیار و دو وزنه متفاوت برای حقوق بشر، خاصه حقوق زنان، در غرب و شرق، و تعییم دادن تنوری نسبیت فرهنگی به این سنجش نابرابر، می فهمم، و می توانید حدس بزنید که به آن معتبرم. در دلم را باز نگیند که بحث طولانی می شود.

ن.م - به هر حال یک حرکتی در طول چند سال گذشته شکل گرفته در ایران. این ها همه کوشش خودشان را کردند که زن را به حاشیه جامعه برانند. از رشته های تحصیلی خاص، از حرفه های خاص، محروم شان کردند. ولی با مقاومتی که در جامعه وجود داشت، خیلی جاها و اپس نشستند. به شکل هایی پذیرفتند این نیمه دیگر جامعه را. با شما هم عقیده هستم، به این معنا نیست که این نیمه دیگر را به طور کامل پذیرفته اند. ولی می خواهم بگویم که در طیف نیروهای خود این حکومت، پایه های اجتماعی خود این حکومت، لایه های متفاوت خود این حکومت، جنبشی به چشم خورده و نمود هایش روزنامه زن محلاتی مثل فرزانه، مجله زنان، و تشکل های مختلفی که به وجود آمده است. بالاخره یکی از معاونین رئیس جمهور در امور معیط زیست زن است. چشم انداز این حرکت را چه جوی می بینید؟ کسانی که در راس این حکومت قرار گرفته اند زنان و دختران خود طبقه حاکم ایران هستند، همین الیت سیاسی نظام، که این حرکت ها را چه به صورت نهاد ها، روزنامه ها، مجلات اداره می کنند. ولی به هر حال این یک تاثیری در جامعه دارد. این زنانی که قبل از قرار نبوده جز برای شعار دادن بیانید، حالا دارند یک کارهایی هم می کنند. افرادی مثل آیت الله صانعی مثل آیت الله امینی در حوزه علمیه قم صحبت هایی کرده اند در باره ضرورت بازنگری به مبانی فقهی. در حوزه فقه که آخرین و

جامعه مدنی را حس کرده و می طلبید. آن چنان هم در برخورد با مامورین دایره منکرات کارآزموده شده که بی پاک است و نمی خواهد عمرمش تلف شود. پس چشم انداز جنبش زنان بنظر من با جسارت و فشار خود زنان، چه مذهبی و چه لاییک، با استفاده از منفذ های موجود جامعه باز می شود، نه با حرکتی به موسوم به "فینیسم اسلامی".

### جنگ و جدال جناحها.

برگردیدم به ساختار این نظام و خط و نشان کشیدن های رحیم صفوی و همتقارانش، در واقع گروه های فشار.

ن.م- در حقیقت مکمل سیاست باز کردن و به رسمیت شناختن میزان معینی از آزادی بیان، میدان دادن به دار و دسته های چماقدار بوده است. روزی که این ها تصمیم گرفتند این میزان از آزادی و گشاش را به وجود بیاورند با خودشان حساب می کردند که این دسته های چماقدار هم هستند. آنها هم کار خودشان را انجام می دهند و برآیند این دو، تعادل به وجود می آورد و ثبات نظام را تامین و تضمین می کند. از سال گذشته که به تعدادی از مجلات و روزنامه ها امکان چاپ دادند، این گروه های چماقدار را کردند که همان نقش سگ پاسبان نظام را بازی کنند. به این ترتیب با ایجاد رعب و وحشت به افراد تذکر بدھند که پایشان را از خطی که نباید بیرون بگذارند، نگذارند. یکی از اولین نشانه هایش، حمله به روزنامه جامعه بود که همین دار و دسته ها رفتند آن جا و ابتکار خیلی جالب سردبیر روزنامه هم این بود که عکس این ها را چاپ کرد و ماجرا را به تفصیل شرح داد. اولین حمله اینها باید به جناحهایی صورت می گرفت که به اصطلاح در طیف جناح پر کوتاه قرار می گرفتند. ولی تا حدودی خودشان را از جناح های سنتی تر و جا افتاده تر حکومت، بازتر و آزاد تر می دیدند، مثل شمس الاغظین و گروهش و همکارانش.

اولین نشانه های موج فعلی چماقداری، در حمله به تظاهرات و گردهمایی های جناح خاتمی دیده شد. در حقیقت از بهار پارسال حرکت های تشنج آفرین چماقکشها، مجدداً شروع شد. واژه ای که در ایران اصطلاحاً برای این ها استفاده شده "گروه های فشار" است. جالب است که این واژه جافتاًهاده ای در ادبیات سیاسی جهان است و هر روزنامه ای را هم بازکید در دنیا از این واژه استفاده می کند. معنی خاصی هم دارد. معنی اش حضور گروه های فرآقانوئی و چماق و چماق کشی نیست. معنی اش این است که گروه های فشار با استفاده از امکاناتی که دارند در مطبوعات در مجلس، ادارات، از قدرت خودشان استفاده می کنند، برای فشار گذاشتن بر حکومت ها.

محله/یران فردا/ در شماره ۴۱ پرونده ای تحت عنوان "رازهای سرمیمن من" که عنوان دو مشهود "درباره گروههای فشار" چاپ کرد. این گروه ها زانه این رژیم بوده اند، از روز نخست و در طول این چند سال گذشته مورد استفاده حکومت قرار داشته اند. بنظر می رسد که از طرف وزارت اطلاعات و بیشتر از طرف جناح راست حکومت موتلفین و غیره تامین مالی می شدند و خط می گرفتند. در روزنامه توسع خواندم که روزنامه شلمجه در پاسخ به یکی از مقاضیان پیوستن به حزب الله لبنان نوشت "غلا داخل مملکت بهترین مکان مبارزه با عوامل استکبار است". توسع ادامه می دهد:

برای زن و نه حق مساوی حضانت و ولايت بر فرزند حاصل از این ازدواج نظر امثال اميي و صانعی در باره بازنگری مبانی فقهی هم با موافقی از همین دست رویه روست. معلوم نیست حرفی بزند که راهی به تغییر باز کند. سید محسن سعید زاده که حرفش را روشن می زد، به دلیل تجاوز از حريم ارجاع، خلع لباس شد.

اما از تشکل های زنان که در همان سالهای پس از انقلاب و در دوران جنگ، به عنوان نیروی پشت جبهه درست شد، توسط زنان منسوب به نظام، از دختر خمینی گرفته تا دیگران این اینجمن ها و چندین اینجمن دیگر که بسیاری صرفاً برای معرفی و شرکت در چهارمین کنفرانس جهانی زنان، سرهم پندی شدند، همه به ثبت رسیده اند. چند سال پیش برای استفاده از امکانات طرح های توسعه ملل متعدد، دولت از شصت اینجمن "غیر دولتی" اسم برد بود، در حقیقت اطلاعات درست از وضع آنها ندارم. می دامن تعدادشان کم نیست. آمار و ارقامی که به ارگان های بین المللی و شهر و شهرستان شبکه دارند، برایم روشن نیست. آمار و ارقامی که به ارگان های بین المللی و سازمانهای زنان امریکایی و اروپایی داده می شود دولتی است، جنبه تبلیغی دارد و قابل استناد نیست. چندی پیش خانم کدیور در مصاحبه ای با روزنامه زن گفت: "یکی از نقاط ضعفی که ممکن است بعض تشكیل های غیر دولتی ما (زنان)، با آن مواجه باشند این است که آنها هم تشکل های دولتی هستند..." آخرین خبر در این باره اعلام موجودیت "جمع اسلامی بانوان" است به دبیرکلی خانم فاطمه کروبی. به هر حال این تشكیل ها همه وابسته به حکومت اند و از نیروی زنان برای برنامه ریزی های مناسب جهت تحکیم و تقویت جامعه اسلامی استفاده می کنند و چه بسا تدارکی باشد و یک نصف آرایی برای مقابله با زنان مخالف نظام و کاملاً روشن است که ربطی به زنان خارج از نظام و دکراندیش ندارند و از دونوں این اینجمن ها، حركتی تساوی جویانه به بیرون راه پیدا نمی کند. اینجمن های دانشجویی که دختران دانشجو هم می باید در آن شرکت داشته باشند و مشارکت مساوی زن و مرد را میان نسل جوان به شمر رسانند، عمل توطیف مرد ها هدایت می شود. در ماهنامه زنان (آذر ۷۷) اشاره می شود که حضور زنان در شورا های مرکزی اینجمن های دانشجویی بسیار کم است و گاه اکر الزام اساسنامه ای وجود نداشته باشد، تعداد زنان به صفر می رسد.

اما چرا چشم به زنانی بدوریم که از دونوں ساختار قدرت می خواهند عرصه را برای هم مکتبی های خودشان کشاد کنند؟ چرا به زنان تحصیل کرده، متخصص، نویسنده، هنرمند که شهروندان عادی این مملکتکنند، یعنی جزو الیت حکومتی نیستند و بیرون از نظام آخوندی قرار دارند و حضور خودشان را هر روز بیشتر از دیروز در بهنه جامعه تحریل می کنند و راه درکیر شدن با مسائل اجتماعی زنان را باز می کنند. اشاره نکیم. چرا به دختران جوانی که هر ساله از دانشگاه ها فارغ التحصیل می شوند چشم ندوزیم؟ آنها به جستجوی کار و احراز موقعیت مناسب برای خودشان خواهند رفت و در پی این خواهند بود که شخصیت و هویتشان را در جامعه ثبیت کنند. زنان هم مانند جوانان نیرویی رو به اعتلا در جامعه ما هستند. دختر جوان امروز ممکن است از پیشینه مبارزاتی زنان ایرانی برای دستیابی به حقوق شان باخبر نباشد، که امروزه خیلی هم، بی خبر نیست! ممکن است نداند که قانون خانواده موجود از قانون حمایت خانواده قبل از انقلاب بسی عقب تر است. اما ضرورت های غیری و ملmos

داشت و کاندیدایش پیروز می شد در قوه اجرایی مملکت نقش بیشتری بازی می کرد. بنظر می رسد به بک چنین مکانیزمی را بین خودشان تعییه کرده اند که یک شکل از دموکراسی برای خودشان وجود داشته باشد. باهم حنگ و جداول های خودشان را می کنند، برای غیر خودی های حاشیه حاکمیت هم بعش زیادی قائل نیستند، و با محدودیت هایی که بوجود آورده اند نمی گذارند به مقام های خاتمه بیش از مملکت بررسد و در بهترین حالت ارزشان سواری می گیرندو بازی امتها در دوره آقای خاتمه بیش از هر زمان دیگری هر کدام طوری صفت آرامی کرده اند که غیر خودی ها را درگیر دعوای خودشان یکنند و با درگیر کردن غیر خودی ها نیروی خودشان را تحکیم بکنند. و این به نظر می رسد که سچشم شنیدن تخاصم اخیر است. جداول ها هیچ زمان این اشکال حاد را به خودش نگرفته بود. واقعه اینفهان در ارتباط با آیت الله طاهری، رویداد کمی نیست! وقتی آدم آن صحنه نماز جمعه را مجلس می کند میدان جنگ داخلی می بیند. یا در مورد آقای رفیق دوست. خودشان اعلام کردن که اقدام به برور از طرف سازمان مجاهدین خلق نبوده، خوب از طرف کی بوده؟ مسکوت ماند. بعوانی هم که ما دیدیم در این ماجراه قتل ها و بازی کی بود کی بود، من نبودم، همین را نشان می دهد. آقای رفیقانی آمد و سط و گفت: "که ما همه با هم دوست بودیم و رفیق بودیم". بیچاره راست هم می گوید، "این کارهایی که دارید می کنید به نفع هیچ کداممان نیست!" این حرف ها تا چه حد تاثیر بگذارد، سی دانم.

م.م.د - به خصوص که همین دیروز در مجلس ۱۴۰ نفر در دفاع از برنامه چراغ در تلویزیون، مصاحبه حسینیان که طرفداران خاتمه را در وزارت اطلاعات متهم به دست داشتن در قتل ها کرده بود و ۸۰ نفر در حمایت از خاتمه بینیه ای نوشته و امضا کردن و عبدالله نوری هم به دادگاه ویژه و حائیت خوانده شد.

ن.م - البته این ها قبل از گفته های رفیقانی است. نکته ای که در باره مصاحبه حسینیان گفتید هم جالب است زیرا آقای لاریجانی رئیس صدا و سیما هم حاضر نشد مغزت بخواهد. این ها نکاتی است که در یک متن خاتم کاری هر کدام را جای خودش بگذاری، تصویر هویدا می شود ...

م.م.د - ترکیب جناح سنتی مشخص است - فدائیان اسلام؛ هیات مولفه؛ به طور کلی حزب الله، فقهایی که شاگرد خمینی اند. اما ترکیب جناح خط امام مشخص نیست. این ترکیب را چگونه می سیند و ارزیابی می کنید؟ مثلاً عده ای به نام دانشجو و روزنامه نگار در این ترکیب قرار می گیرند و در گذشته از ارکان سازماندهی سیاسی رژیم بوده اند مثل دفتر تحکیم وحدت، گروگان گیرها و گرداندگان روزنامه جامعه و توس. آیا این ها هنوز در همان جرگه اند یا جلوتر از دیگران حرکت کرده جهارچوب راشکسته اند. در واقع اگر به مرز مشترکی با مردم تزدیک شده باشند، قاعدها مرزشان با رژیم کمرنگ می شود. این پس ویش شدن مرزاها را چگونه حل جی می کنید؟

ن.م - اگر اشتباه نکنم، این مطلب چند بخش دارد. به عنوان مقدمه می خواهم توجه شما را به خود واژه هایی که مورد استفاده حکومت قرار می گیرد جلب کنم. یعنی به واژه های جناح چپ، جناح متوسط، جناح راست، و جناح میانه. به این موضوع هم فکر کرده اند که چه جوری تمام این واژه ها را از آن خودشان کنند و از محتوی خالی نمایند

شلمجه بیشتر از قول یکی از رزمندگان لبنانی نوشته بود: با وضعی که ایران پیدا کرده، بهترین جا برای صارزه ایران است نه لبنان!<sup>۱</sup>

م.م.د - شما بد نکته بسیار مهم اشاره کردید. تصویری از رعب و وحشتی که اینها می توانند در جامعه ایجاد بکنند دادید. این جامعه ای است که مورد تهدید است. مردم عادی هم مرتب می توانند مورد تهدید قرار بگیرند. عوامل فشار در جنگ قدرت میان دو جناح هم کاربرد دارند، همین اله کرم. روزنامه شلمجه خط مشخص دارد در دفاع از خامنه ای. جنگ قدرت میان دو جناح به چه میزان جدی است؟

ن.م - فکر می کنم از بهار سال ۱۳۶۰ تا به امروز تضاد و جداول درون جمهوری اسلامی و میان جناح های حکومت هیچ وقت مثل امروز نبوده. نباید به آن کم بها داد. در چند ساله گذشته بی سابقه بوده است. در آن زمان گمان نمی کنم مورودی داشته باشیم که دو وزیر کابینه از مراسم نماز جمعه بیانید بیرون گذاشتند توسط همین باند ها. نمی دانم این را باید به حساب بی لیاقتی آقای رئیس جمهور گذاشت که حتی حاضر نشد به طور جدی از وزرای خودش دفاع بکند، یا به حساب لیاقتی در به هم نزدی سناریوی سیاست های امنیتی این حکومت. به هر حال جداول میان جناحهای این حکومت بسیار جدی است. واقعاً نمی شود پیامدهایش را از الان پیش بینی کرد.

م.م.د - ولی این ها همیشه نشان داده اند که آشخور هر دو جناح همان نظامی است که خمینی بینان گذاشته. الان می بینند با جدالی که سر مساله قتل ها صورت گرفت و هر جناح قتل را به جناح دیگر نسبت داد، رفیقانی توصیه کرد که "فیله" این اختلافات را پایین بکشند و پی این هستند که به تعادلی برسند. حفظ و بقای خودشان را در تفاهم و تعادل می بینند.

ن.م - درست است. از یک طرف جناح هاشمی رفیقانی و خامنه ای، جناحی که جناح میانه حکومت هست کوشش کرده این ها را با هم آشتبانی بدهد و از یک طرف تضادهای این هاست که پایه های خلیل جدی اقتصادی دارد، پایه های سیاسی دارد، منافع قدرت هست و قرار هم نیست که هتما با هم به تفاوq بررسند، مگر این که خودشان را در برابر یک نیروی قوی بینند.

م.م.د - اگر یک جناح بر دیگری پیروز بشود خطرش و عوایش برای مردم ایران چیست؟ ن.م - در مقطع انتخابات گذشته جناح چپ از جناح راست تصویری انحصر طلب داد که اگر به قدرت برسد "ما را نابود می کند" و از نظر تبلیغاتی توانسته این فکر را در جامعه ثبت کند که اگر جناح راست پیروز بشود این ها را از گردونه حکومت خارج می کند. تاریخ بیست ساله جمهوری اسلامی نشان می دهد که این جداول های همیشه وجود داشته و هر جناح هم که به قدرت رسیده، جناح دیگر را تا توانسته تضعیف کرده است. این نظام سیاسی، آدم را به شکلی به یاد دموکراسی های یونان باستان می اندازد. شایطی که در حقیقت برده داران یا شهروندان درجه یک، مکانیزم هایی را در ساختار قدرت تعییه کرده بودند که هر جناح با رای گیری و با انتصاب و انتخاب موقعیت هایی را کسب می کرد و در قدرت کار خودش را انجام می داد. مردمان دیگر را شهروندان درجه ۲ تلقی می کردند (جامعه بردگان) و برایشان حق و حقوق زیادی قائل نبودند. حکایت مملکت ما هم این جوری است. خودی ها و غیر خودی های همان معنایی را دارند که اربابان و بندگان در نظام یونان باستان داشتند. در این سالها تقسیم قدرت طریق بوده که اگر مثلاً جناح چپ در مجلس موقعیت زیادی

جتنها دارند نه شید مفهومی. یعنی این جور نیست که بگویند و پنیرند موقعیتشان تغییر کرده است. به ساتقبل نداشته باشند که میانی آنها عوض شده و تغییر موضع داده اند، بلکه مسی گویند ما "مجهنان برس اصولمان پامی فشاریم و این ها حزو اصول است".

یا در همین محله راه نو مقاله ای بود که می گفت:

"...اما بخش دیگری نیز در جریان موسوم به چپ وجود دارد که عملتاً متسلک از روحانیون هستند و مخالفتشان با وضع موجود و جریان موسوم به راست صرفاً به لحاظ سیاسی و نحوه تقسیم مدرست سیاسی و یا به جهت پاره ای از جهت گیری های اقتصادی است. این گروه به لحاظ فکری و هنگی کاملاً جریان موسوم به راست همسوی داشته و مزبندی آشکاری با آنها وجود ندارد". م.م.د - گردانندگان روزنامه جامعه و توسع، هم در همین جرگه اند؟ از این مرزیندی ها خارج شده اند یا هنوز بلاتکلیفند؟

ن.م - بنظر توسع و این دست رسانه ها را باید از طیف نیروهای چپ جدا کرد. بینید این بهارچوب خودی و غیر خودی در واژگان جمهوری اسلامی خیلی بر معناست و بسیار توضیح دهنده. نک انتلافی تشکیل شد برای رساندن خاتمی به قدرت. عده ای هم به هاداری از این ائتلاف پرداختند. کسانی که امروز هاداری می کنند از دولت خاتمی، لزوماً جزو این ائتلاف نیستند. مثلاً بیاد داریم که اقای محتملی گفت که بدانید مواضع مجله خرد/اد، مواضع آقای خاتمی نیست. هر از چند گاهی هم اقای خاتمی مجبور می شود از طریق افزادی، بگوید که فلاں کسی که از من حمایت می کند، از ماست. درمورد روزنامه جامعه و توسع هم همین بود. هیچ کدام از جناح های حاکمیت نرفتند پشتیبانی شدند و حمایتش نکردند. جریاناتی هستند که از این وضعیت استفاده کردند. درست است که شمس الواعظین و برخی از هیأت تحریریه مجله جامعه و توسع افرادی اند که با عبدالکریم سروش نزدیک بودند و هستند، ولی باید در نظر داشته باشیم که عبدالکریم سروش مدتی است از طرف سپاری از جناح های خودی، خودی تلقی نمی شود. این را هم در نظر بگیریم که مثل هر پدیده دیگری در دنیا، بین دو رنگ روشن، سایه روشنایی وجود دارد. بنا نیست هر کسی که خودی نیست غیر خودی باشد و آن کسی که خودی است خودی تلقی شود. اگر برخی از این ها غیر خودی تلقی می شوند، هیچ دلیلی ندارد که آنها را از میان خودمان بدانیم. یعنی دگراندیش و در ابوزیسیون این نظام. نیروهایی هستند که فی مابین این دو جریان متضاد قرار می گیرند و بین دو جامعه خودی و غیر خودی در نوسانند. نعونه بارز این اتفاقاً، همین آقای عبدالکریم سروش است. به هر حال، این روزنامه های جامعه و توسع کوشش می کرند به جامعه مدنی، به معنای دقیق کلمه نزدیک تر شوند و بتوانند بخشی از خواسته های مردم را در روزنامه شان منعکس بکنند.

م.م.د - با صحبت هایی که شد شاید بی مورد باشد، آیا خاتمی به میدان نیامده تا افراد معتبر و متوجه وارد صحنه بشوند و حکومت با شناسایی آنها دست به سرکوبی مجدد بزند و به مردم بفهماند که چاره ندارند و باید فتیله توقuhan را در مورد کسب آزادی های اجتماعی و آزادی بیان پایین بکشند و لاجرم جنبش اعتراضی رو به رشد مردم، فروکش کند و خاموش شود؟

ن.م - همیشه با اتکا به تئوری توطنه می شود وجوهی از سیاست را توضیح داد. و البته خطاب است اگر گمان کنیم که سیاست بدون توطنه هم میسر است. به خصوص سیاست رآل. ولی همان قدر

بگذرم، جناح میانه اش همان کارگزاران سازندگی هستند. جریان دیگری که اخیراً شکل گرفته نام "حزب جبهه مشارکت ایران اسلامی" را دارد. حتیاً شما می دانید که در قانون احزاب نظام جمهوری اسلامی، نام جبهه برای تشکل های سیاسی در نظر گرفته نشده. به همین خاطر کمیسیون ماده ۱۰۰ احزاب، پیشنهاد کرده که این "جبهه مشارکت اسلامی" از پیشوند حزب هم استفاده بکنند. در این کار، هم دیکاتور منشی و هم برخورد قشری شان را می بینم. اما کارگزاران که از "جناح چپ" رژیم برآمده است، اینک راست ترین گروه بندی این ائتلاف سیاسی حاکم است. مجله صبح مال آقای مهدی نصیری در شماره ۸۴ مرداد ۱۳۷۷ خود مطلب دارد به امضای ع. پناه، به نام "جریان سوم نظریه تعادل ویرانگر". تحلیل دقیقی است از شکل گیری تاریخی این دو جناح حکومت و یک جناح دیگر که بعد به آن می پردازم. ♦ ویراستار: این مطلب در مجموعه ای به نام نیروی سوم در بخش لابه لای مطبوعات و رسانه ها در همین شماره آزادی درج شده است. توصیه می کنم کسانی که مایل هستند بیشتر از روند تحول شکل گیری جناح چپ آگاه بشوند، این مطلب را بخوانند. ده روز پیش در یک آگهی تبلیغاتی، طیف نیروهای خط امام یا چپ اعلام کردن که انتلافی درست کرده اند و برای انتخابات شوراها فعالیت می کنند. این ها عبارتند از حزب کارگزاران سازندگی که گذشته شان را بدست داریم؛ حزب جبهه مشارکت ایران اسلامی؛ حزب همبستگی ایران اسلامی؛ و سازمان مجاهدین اسلامی که این ها سازمان ها و گروه های شناخته شده اش هستند، به علاوه گروه های صنفی، سیاسی، مثل دفتر تعیکی وحدت؛ و خانه کارگر؛ و انجمن های اسلامی. انجمن های اسلامی، به جز در دانشگاه ها، یعنی انجمن اسلامی معلمان؛ انجمن اسلامی جامعه پژوهشکی؛ انجمن اسلامی فارغ التحصیلان شبه قاره هند؛ انجمن اسلامی مدرسین دانشگاهها هم بخشی از این ائتلاف هستند. مثل هر حركت سیاسی دیگری در چهارچوب نظام، این ها باید از حمایت جریانهای روحانی برخوردار باشند. مهمترین جریان های روحانی این طیف، مجمع روحانیون مبارز است؛ و مجمع مدرسین حوزه علمیه قم. پسوند "مجمع" از ویژگی های جریان های روحانیون "چپ" است. خوب است یادآوری کنم که آقای خاتمی عضو مجمع روحانیون مبارز بود. سعی کرد بگوید که من به عنوان کاندیدای مجمع روحانیون مبارز در انتخابات شرکت نمی کنم و به عنوان کاندیدای مستقل شرکت می کنم. ولی ایشان عضو انجمن روحانیون مبارز بوده. نمی دانم هنوز هم هست یا نیست. این را می دانم که عضو انجمن روحانیون مبارز، نمی تواند عضو هیچ سازمان و گروه دیگری بشود. اما نمی دانم می تواند در مقام ریاست جمهوری هم چنان عضویتش را در "مجمع" حفظ کند یا نه. مجمع روحانیون مبارز؛ مجمع مدرسین حوزه علمیه قم؛ مجمع حزب الله مجلس؛ مجمع نیروهای خط امام؛ مجمع نمایندگان ادوار مختلف مجلس؛ نیروهای دیگر این طیف به اصطلاح چپ هستند.

البته خودشان هم آگاه هستند که این واژه "چپ" خیلی معنی ندارد و بسیاریشان برای رسیدن به قدرت، این حرفا را میزندند. مثلاً همین ماهنامه صبح سال گذشته مصاحبه کرده بود با "حاجت الاسلام و المسلمين عبد الله نوری وزیر کشور اسبق آقای خاتمی و مشاور" اموروزشان. ایشان گفته بودند:

... من اعتقادم این است که بسیاری که از گذشته ساقبه رادیکالیسم یا اصول گرا بیان داشتند ولی اصرارز ب نوعی از مبانی لیبرالیسم و دموکراسی یا آزادی دفاع می کنند، شیوه موضوعی روی آن

حکومت وجود ندارد، ولی کسانی که حکومت مذهبی و جمهوری اسلامی را نمی خواهند و برای حامعه ما وجودش را زیانیار می دانند، باید کوشش بکنند صدای سوم، صدای آلترا ناتیو آینده را بلند نکنند. حرفشان را بلند و بلندتر بزنند. بر اثر همین صداها است و با تداوم همین صداها است که مسی بوانند نشان بدھند، که هستند، چه هستند و حرفشان چیست و واقعاً قدر با این حکومت متفاوت هستند.

م.م.د - این صداها در ذهن من جنبشی ملی و دموکراتیک را تداعی می کند. اما با سالهای حداکثر و تفرقه چه کنیم؟ در این سالهای خصوصت بار، شکاف ها آنقدر عمیق شده که به آسانی نمی شود فاصله را پر کرد. تا چند سال پیش شاهد بودیم که روشنفکران اهل قلم را که در ایران مانده اند با سی انصافی، سرخورده، وحشت زده و بی چشم انداز ارزیابی می کردند. اما متولیان این نظام حذف این ها را از دستور کار خود خارج نکردند. شوخی نیست، از زمان صدارت رفسنجانی تا کنون پیش از ۲۰۰۰ نفر را در خارج و داخل کشور از میان بوداشته اند. سیاری فرهنگ‌پردازان بودند حاصل صد سال نلاش فرهنگی در مملکت ما. این ها حاملان فرهنگ منطبق با تمدن معاصر بوده اند. روشن بینانی بوده اند که سخنی برای گفتن داشتند. کسانی که می بايست تجربه فرهنگی، اجتماعی و سیاسی نسل فلی از خود را به نسل آینده منتقل کنند. اندیشمند با تعبیره سرد و گرم چشیده جایگزین ندارد. اگر وجودشان برای فرهنگ تک صدایی، مطلق گرایی و استبداد فقاھتی تهدیدی نیست، چرا نفعه از میان رداشتنشان مرحله اجرا شد؟ شما به اهمیت حضور روشنفکران در جامعه نپرداختید.

ن.م - خانم، من کی گفتم این ها اهمیت نداشتند، پاسخ به این سوال در این نکته نهفته است که درک ما از مبارزه چیست. برای کسانی که درک محدودی از مبارزه دارند و مبارزه را فقط به یک شکل خلاصه می کنند، (به هر شکلی) طبیعی است که مبارزه روشنفکران جامعه به خود خود سویه معنی نداشته باشد ولی برای کسی که درک گستره ای از مبارزه داشته باشد و مبارزه را در تمام سویه های زندگی جامعه و شکلهای گوناگونش، بینند، معنا دارد. در چنین صورتی مبارزه فرهنگی در کشوری مثل ایران، در جامعه ای مثل جامعه زیر سلطه جمهوری اسلامی ایران، اهمیت به سزاپی پیدا می کند. البته به این مفهوم نیست که ذکر کنیم از طریق مبارزه فرهنگی صرف هست که مثلاً می توانیم به پیروزی برسیم، از این ور بوم به آن ور بوم نباید افتاد. کسی هم می تواند مبارزه مسلحانه را تنها شیوه مبارزه بداند، و هر آن کس دیگری را که دارد به شکل دیگری مبارزه می کند، نپذیرد. بسینید، مبارزه فرهنگی در جامعه ای مثل جامعه ایران اهمیت دارد برای گشودن چشم انداز سیاسی، اجتماعی ایران در برابر این فرهنگ واپس نگر عهد عتیق.

مبارزه فقط در قلمروهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی نیست. حتی، وقتی، یک انسان، نک مردم، وقتی کوشش می کنند که هرمنگ جماعت در قدرت نشوند و به یک طبقی تعابز خودشان را با آن حفظ بکنند، خود این هم یک مبارزه است. خود این هم می تواند نگهدارنده آتش مقاومتی باشد و از درونش اشکال متكامل تر مبارزه سریز کشد! مبارزه بالاخره شکل های مختلفی دارد، لحظات مختلفی دارد، بالا و پایین های خودش را دارد، تکامل خودش را طی می کند. بنابراین در یک نگاه تاریخی به مبارزه، و در یک نگاه گستره به مبارزه، از روز اول می بايست توجه می شد به مبارزه روشنفکران و برآن قدر گذاشته می شد.

خطا است که در بررسی مسائل سیاسی صرفاً به تنوری توطنه تکیه بکنیم و نیینیم کی یک مجموعه ای از دلایل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، تاریخی و فرهنگی، روحی و روانی، باعث تحولات می شود. اگر گمان کنیم که با یک تر صرفاً توطنه گرانه پلیسی، دستهای پنهانی، آقای خاتمی را برداشتند آوردن سرکار و آن هم با هدف مشخص شناسایی کسانی که در پشت پرده ها یا بستوهای مشغول یک رشته فعالیت ضد انقلابی بوده اند، واقع، خیلی محدود به قضایا نگاه کرده ایم. در صورتی که ما مسی دانیم آقای خاتمی که هست، می دانیم چه گونه سرکار آمده، و می توانیم توضیحات واقعی در این باره بدھیم.

### چشم انداز

م.م.د - برگردیم به فلسفه و فرهنگ خودکامگی و حذف مخالفان که بر این رژیم حاکم است. فکر می کنید در سراسر سقوط افتاده اند که با این خشونت عربان و ترسناک عمل می کنند یا این هم یک پرده از نمایش جنگ با کفار است؟ همین قتل های اخیر که مرتکب شدند. آخر آخوند با فرهنگ تعزیز به خوبی آشناست. برای صحنه گردانی و روضه خوانی هم آموزش دیده. این وقایع بخشی از استراتژی جنگ فرهنگی نیست؟

ن.م. - در لحظه کنونی، من سقوط این نظام را به صورت یک فرود آزاد نمی بینم. ولی روند تدریجی سقوط ممکن است آغاز شده باشد. دوم اینکه شاید هر دو صحنه ای که شما تصویر کردید باشد و شاید بیشتر از اینها. بنظر می رسد که این توروها ادامه انتقام تاریخی شان از فعالین جنبش فرهنگی دگراندیشان ایران باشد. با امضای ۱۳۴ نویسنده آغاز شد و قربانیان زیادی داد. چه، کسانی مثل میرعلاءی، غفار حسینی، کشته شدند؛ فرج سرکوهی به زندان انداخته شد؛ شماری از دسته ای از فعالین کانون ناچار شدند پس از دستگیری فرج ایران را ترک بکنند و آواره بشوند. کسانی هم زیر فشارهای زیاد دست به خودکشی زدند، (یاد غزاله علیزاده را باید بکنیم) و کسانی هم زیر این فشارها مروع شدند و مبارزه را رها کردند. درنامه ای که برای پیگیری مجرای قتل های اخیر دست ما رسید بیش از ۶۰ احتساب نبود و خود این معنا دارد. به هر حال این قتل ها ادامه بخشی از همان جنگ میان بردارند.

م.م.د - در این میان، اپوزیسیون این رژیم چه باید بکند؟ به نزاع آدمخواران سرگرم شود؟ سیاست صبر و انتظار پیشه کند؟ از جناح متبسم حمایت کند؟ چه کند که استقامت و کوشش مردم که با سری

نترس برای نجات خودشان از این ورطه فعال شده، اند، راه به واژگونی تمام و کمال این رژیم ببرد؟

ن.م - خانم، من نمی دانم اپوزیسیون چکار باید بکند و خود را هم در موقعیتی قرار نخواهم داد که چنین رهنمودی به اپوزیسیون بدهم. خوب هم می دانیم که اپوزیسیون یک بلوک یک پارچه نیست. از بخش های مختلف تشکیل می شود و بخش های مختلف هم دارند کار خودشان را می کنند. اما، من بر این باورم که در جنگ دو جناح که دستشان تا آرنج در خون مردم است و بارها و بارها نشان داده اند، که هستند، و چه هستند، بدترین کار این است که در یکی از این جبهه ها قرار بگیری. جبهه هایی که یکیش جناح راست است و یکیش جناح خاتمی درست است که امروز آلترا ناتیوی بر این

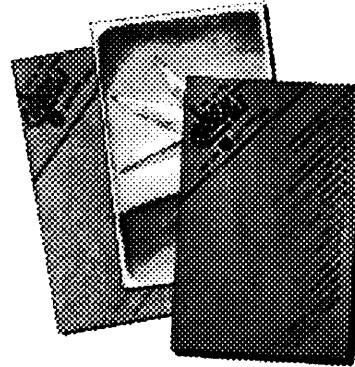
مشکوکی بوده و این دست ها را عوامل پنهانی رهبری می کردند و متاسف هستیم که چند نفر از دارمندان وزارت اطلاعات هم عضو این شبکه بوده اند. بنابراین بیانیه وزارت اطلاعات از شبکه ای می خواهد با هزار من چسب و سریشم به افزاد متدین و دیندار بچسبانند، در حالی که انسان های متدين از کشته یک نویسنده بی نام و نشان و یک دشمن کاملاً بی ضرر و بی خطر چه نفعی می بردند... " حالا که مجبور به اعتراض شده و می گویند یک محفلی در ارتباط با وزارت اطلاعات و امنیت کشور که قبلاً گفته شده بود با دفتر "رهبر" و "رئیس جمهور" هم در ارتباط بوده اند در این فاجعه دست داشته است، فکر می کنید می توانند سناریوی جدید را با این حیله پیش ببرند و از حرکت اعتراضی نسبتاً وسیعی که در داخل و در خارج شکل گرفته قصر در بروند؟!

ن.م- احساس می کنم که اگر این ها این چنین در موضوع ضعف خودشان را نمی یافتدند، نمی آمدند حرف هایشان را به این شکل بیان کنند. این حرفها، حرفاها کسی است که پته اش رو آب افتاده و محاسباتش غلط از آب در آمده و خودش را گوشش دیوار می بیند. من احساس می کنم که واقعاً همین طوری حساب می کردند، که شریف، پوینده و مختاری و دوانتی را که کسی نمی شناسد. چه دلیلی دارد که حرکت گسترده ای برایشان صورت بگیرد؟ یا داریوش و پروانه فروهر، می گوییم، اینها که سه سال پشت رادیوها برای خودشان صحبت می کردند و اعلامیه می دادند ما هم که کارشون نداشتم. این حرفها را هم زندن. هم در جاهای دیگر روزنامه جمهوری اسلامی دوشنیه دوم آذر فردادی این قتل و هم آمدند و گفتند که اینها ضرری نداشتند، کار خودشان را می کردند، چرا ما باید این ها را می کشیم؟ به هر حال حساب نمی کردند که اپوزیسیون یک مرحله مهمی از زندگی خودش را پشت سر گذاشته و وارد یک مرحله دیگری از زندگی شده. بسیاری از کسانی که علاقه سیاسی خودشان را از دست داده بودند، دو مرتبه به حرکت درآمده اند. بسیاری از کسانی که گمان می کردند نمی توانند حرکت بکنند مگر با حزب و تشکیلاتی، امروز فعالیت می کنند. حتی یک صدا هم برای خودش امروز پژوهشی دارد. اتفاق مهمی که بعد از دستگیری فرج سرکوهی افتاد، این بود که برای اولین بار یک جنیات حکومت و برای دفاع و همیستگی با نیروهای ملی و دموکرات و روشنفکران آزادیخواه داخل کشور، این لایه فرهنگی که امروز در برابر ما هست و شما ازش صحبت کردید! فکر می کردند با تصویری که از دولت خاتمی در خارج از کشور داده اند، مطبوعات فرنگی زیاد توجهی به صدای اپوزیسیون نخواهند کرد.

ن.م.د- خوب کم توجه کردند، ابعاد این جنیات را شما در نظر بگیرید. توجه در مطبوعات انگلیسی و امریکایی کم بوده. فرانسه و آلمان بیشتر.

ن.م- به عقیده من نمی شود گفت کم توجهی شده. مطبوعات امریکایی و آنگلوساکسون تصمیم خودشان را گرفته بودند که در این ماجرا نباید فشار را بگذارند بر خاتمی و کوشش کردند این تور ها را جدا کنند از دستگاه دولت و مربوطش بکنند به جدال میان دو جناح. این خط سیاسی باعث شد که فرمول بندی وزارت اطلاعات را هم به طور کامل بیان نکنند، چون در آن گفته می شود که دست های

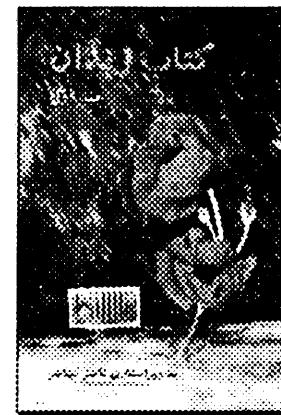
## از انتشارات نقطه



کتاب نقطه



مجله نقطه



کتاب زندان - جلد اول



و هنوز قصه بر باد است